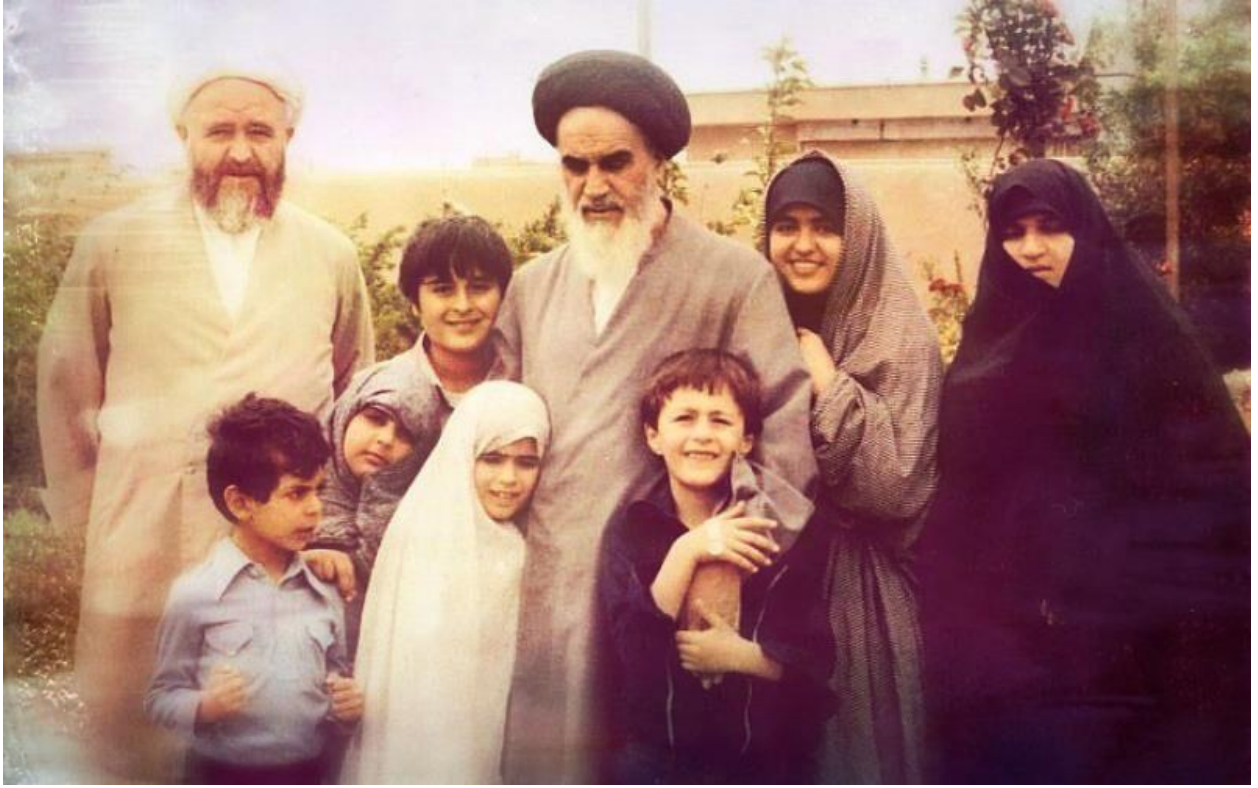


مهربانی با خانواده



محمد تقی صرفی پور



الحمد لله رب العالمين والصلوه و السلام على سيد الانبياء و المرسلين محمد(ص) و اهل بيته الطاهرين.

مهربانی در میان خانواده در راس همه مهربانی ها قرار دارد و خداوند مهربان فرمود: **و عاشروه**
بالمعروف. با همسران خود با مهربانی برخورد کنید.



و رسول خدا فرمود بهترین شما مردان، انهایی هستند که با خانواده خود با مهربانی برخورد کنند.¹

مهربانی با فرزندان باعث رسیدن آنها به کمال می شود و ظلم و اذیت و آزار فرزندان باعث میشود آنها در زندگی خود افرادی شکست خورده شوند و گاه به افرادی ظالم تبدیل می گردند.

در این کتاب به ابعاد مختلف مهربانی در خانواده پرداخته شده است.

امید است مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد.

بهار 1400. کرمانشاه

¹ این روایت از رسول خدا (ص) است که فرمود: "خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِنِسَائِكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ"؛ [11] بهترین شما، کسی است که نسبت به همسران و دخترانش نیکو رفتارتر باشد. (مستدرک، ج 14، ص 255)

محبت به فرزندان و مهربانی با آنان مهم تر از نیاز به هوا

فرزندان از ارکان خانواده هستند و تربیت آنها بسیار مهم و سرنوشت ساز است. فرزندانی که همیشه مورد محبت متعادل پدر و مادر قرار دارند معمولاً رشد خوبی پیدا کرده و روحیه آرامی دارند و در آینده به افرادی موثر در اجتماع تبدیل می شوند و برعکس فرزندانی که مورد بی مهری پدر و مادر قرار دارند مخصوصاً فرزندان طلاق. در آینده معلوم نیست بتوانند افرادی با روحیه آرام و متعادل باشند و معمولاً افرادی پر خاشگر و دارای روحیه عصبی میشوند و گاه به افرادی ضرر زننده به جامعه تبدیل می گردند

کافی در باره زندگی شخصیت های موفق و همچنین افراد ناموفق مانند افراد معتاد، دزد، قاتل و تروریست تحقیق کنیم انوقت در می یابیم که افراد موفق در خانواده های خوبی بزرگ شده اند. و مورد محبت و مهربانی اعضای خانواده قرار داشتند و لی افراد ناموفق و کسانی که به جامعه آسیب می زنند معمولاً در خانواده های بد و ناهنجار و نامهربان با فرزندان، تربیت شده اند.

لذا می توان گفت مهربانی با فرزندان از نیاز انسان به هوا مهم تر می باشد...

حضرت امام در کودکی در دامن محبت سه نفر بانوی مهربان بزرگ شدند

مادر امام خمینی بانو ((هاجر)) زنی از خاندان علم و تقوا و معاریف است. پدر آن مرحومه حضرت آیت الله مرحوم میرزا احمد از علماء و مدرسین و الامام است و بعضی از اساتید فن و معارف مناطق کربلا و نجف در محضر ایشان تلمذ کرده اند. (نهضت امام خمینی ج 1 ص 24)

با شهادت مرحوم سید مصطفی، خواهر والا قدر ایشان، سرکار علیّه، مرحومه بانو ((صاحبه)) که در صفات و خصایص حمیده این بانو داستانها نقل می کنند، به خانه برادر شهید خود رفته و سرپرستی کودکان خردسال آن مرحوم را عهده دار می گردد. امام خمینی از پنج ماهگی تحت سرپرستی عمه عزیزش (بانو صاحبه) و مادر بزرگوارش (بانو هاجر) قرار گرفت و در دامن پاک آن دو بانوی پرهیزگار پرورش یافت. ضمناً دایه ای نیز بنام (نه نه خاور) برای ایشان بود که در نگهداری و پرستاری ایشان کمال کوشش را مبذول می داشت. (نهضت امام خمینی ج 1 ص 24)

امام خمینی در ماههای اول زندگی، پدر مهربان خویش را از دست داد و برای همیشه از دیدن جمال پدر محروم و بی نصیب گردید و بیش از 15 سال نداشت که مصیبتی دیگر برایشان پیش آمد و عمه عزیزش بانو ((صاحبه)) نواز شکر قهرمان پرور که در تربیت و پرورش ایشان سهم بسزایی داشت و برای ایشان مونس و فداکار، سرپرستی دلسوز، پناهگاهی محکم و در

حقیقت پدری مهربان به شمار می‌رفت، بطور ناگهانی درگذشت (1336 قمری) و دیری نپایید که اجل گریبان مادر مهربانش را گرفت و آن بانوی مردآفرین نیز در بستر مرگ افتاد (1336 قمری) (نهضت امام خمینی ج 1 ص 25)

مهربانی با فرزندان سفارش رسول خدا

رسول خدا صلی الله علیه و آله : کسی که فرزندش را ببوسد یک حسنه دارد و اگر او را خوشحال کند، روز قیامت خدا او را خوشحال می‌کند.^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله : کسی که خدا به او دختری بدهد و او را اذیت نکند و او را کوچک نشمارد و فرزندان پسر را بر او ترجیح ندهد، خدا بخاطر همین دختر، او را به بهشت می‌برد.^۳

^۲ میزان الحکمه 4/3669

³³³³³³ رسول خدا صلی الله علیه و آله : کسی که خدا به او دختری بدهد و او را اذیت نکند و او را کوچک نشمارد و فرزندان پسر را بر او ترجیح ندهد، خدا بخاطر همین دختر، او را به بهشت می‌برد.^(۲)

ناسزا گفتن به فرزندان ، آنها را تحقیر کردن و .. در اسلام ممنوع است .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کودکان را دوست بدارید و آنان را مورد لطف و مهر و محبت قرار دهید و هرگاه با آنها وعده دادید وفا کنید چون آنها شما را روزی دهنده می‌دانند. (محجه البیضاء 3/433)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که پدر به فرزند نگاه کند و او را خوشحال کند مثل اینست که بنده ای را آزاد کرده است سؤال شد حتی اگر ۳۶۰ بار نگاه کند؟ فرمود: الله اکبر. «کنایه از اینکه بله، خدا بزرگتر از اینهاست.» (بحار 74/80)

روزی پیامبر خدا با یارانش سخن می گفت، کودکی وارد شد و رفت در گوشه ای از مسجد به پدرش رسید .

پدر ، دست به سرش کشید و وی را بر زانوی راست خود نشاند . اندکی که گذشت دختر او آمد و رفت تا این که به او رسید . او به سر وی نیز دست کشید ؛ اما وی را روی زمین نشاند

. پیامبر خدا فرمود : «چرا او را بر زانوی دیگری نشاندی؟» . او ، وی را بر زانوی دیگرش نشاند

. «پیامبر خدا فرمود : «هم اکنون ، عدالت ورزیدی

همیشه بین فرزندان خود عدالت را رعایت کنید

همبازی کودکان

رفتار امام در بیرون از خانه و درون خانه یکی بود و فقط در خانه کمی رسمیت ایشان کمرنگ می شد. بارها شده بود که من وقتی وارد خانه می شدم می دیدم که ایشان مشغول بازی با کودکان هستند⁴

امام صادق علیه السلام فرمود: فرزندان خود را احترام کنید و آنها را خوب تربیت کنید تا خداوند شما را بیامرزد(بحار104/95)

«روزی یکی از وزرا با پدرش خدمت امام خمینی رحمه الله رسید و خود جلوتر رفت و دست امام را بوسید سپس پدرش را معرفی کرد . امام امت به او فرمود: چرا جلوتر از پدرت راه رفتی؟»⁽¹⁾

⁴ سید احمد خمینی؛ مجموعه آثار یادگار امام؛ ص 720.

بازی بیست دقیقه ای

امام پیش از ظهرها در منزل برای طلبه ها درس داشتند و درس ساعت یازده و نیم تمام می شد. آقا مقید بودند تا ساعت ده دقیقه به دوازده که می خواستند برای نماز ظهر آماده شوند به مدت بیست دقیقه با ما بازی کنند. ما خودمان وسایلی درست می کردیم و با ایشان بازی می کردیم. یا سر ما را توی دامنشان می گرفتند و دیگری می رفت قایم می شد و این کارها برای ما خیلی عادی بود.^۵

مغول سبزپوش

نوه امام می گوید: یک بار من و یاسر و محمدتقی و عماد سر دوچرخه حسن دعویمان شده بود و متوجه نبودیم که امام دارند می بینند. همه یادمان رفته بود، دوچرخه خودمان را بیاوریم و من با زور بین این چند نفر، دوچرخه را صاحب شدم. از آن به بعد امام اسم مرا مغول گذاشتند، یعنی با زور توانستی دوچرخه را بگیری. هر وقت که مادر پیش آقا می رفت، سؤال می کردند: مغول کجاست؟ یا مغول حالش چطور است؟ در روزهای آخر که برای زیارت امام به بیمارستان رفتیم، پرستاران گفتند که لباس سبز بپوشید. امام با آنکه حالشان مساعد نبود به من گفتند: مغول سبز پوش شده، مغول درختی^۶

آثار شوم بی عدالتی و تحقیر دختران

«خانمی می نویسد: یکی از بستگان ما، دو دختر داشت، یکی باهوش و دیگری کم هوش.

هر دو به دبستان می رفتند. دختر بزرگ که کم هوش بود، غالباً نمره های بدمی آورد، اما دختر کوچکتر نمره های خوب. مادر آنها پیش هر کس می نشست، از دختر کوچک تعریف می کرد و از دختر بزرگ بدگویی.

^۵ زهرا مصطفوی.

^۶ مرتضی اشراقی.

دختر کوچک را نوازش می کرد و آفرین می گفت و به دختر بزرگ می گفت: خاک بر سرت، دختر گنده بی عرضه! پولها را حرام می کنی و چیزی یاد نمی گیری. حیف از این غذاها که می خوری و لباسها که می پوشی. بدبخت تنبل! آخر تو چه خواهی شد!

دختر بزرگ، اکنون شوهر کرده و مادر چند فرزند است، اما یک زن طبیعی و سالم نیست، احساس حقارت دارد، ساکت و منزوی است. در مهمانیها گوشه ای می نشیند و حرف نمی زند. وقتی به او می گوئیم: تو هم چیزی بگو، آهی می کشد و می گوید: چه بگویم؟

قبلاً چند مرتبه او را پیش دکتر برده اند. پزشک پس از معاینه و گفتگو به آنها گفت: این دختر خانم مریض نیست، بلکه پدر و مادرش مریض هستند که این دختر بی گناه را به چنین روزی انداخته اند.

یک روز دکتر از او پرسید:

آیا می توانی غذا درست کنی؟ دختر شروع به گریه کرد و گفت: می توانم، اما هر وقت غذایی درست می کنم، پدر و مادرم به آن اعتنایی کنند و می گویند: ما شاء الله به خواهرش، او خوب می تواند غذا درست کند...! «الگوهای تربیت ص 157»

دختر جوانی در خاطراتش می نویسد: به یاد دارم که در دوران کودکی، یک روز مهمان داشتیم. من در اثر لجبازی کتک جانانه ای پیش مهمانها خوردم، از مهمانها خجالت کشیدم و بنا کردم به جیغ کشیدن و فریاد زدن.

مادرم مرتب می گفت: خفه شو! عیب است که صدای دختر دریابید، دختر ننگ است، می آیم خفه ایت می کنم. او هیچ فکر نمی کرد که علت لجبازی و جیغ زدن من چیست. می خواست با این گونه حرفها که مرا بیشتر ناراحت می کرد، مرا ساکت نماید، ولی من بیشتر جیغ می زدم.

در این موقع، مادرم به عقیده خودش، بهترین تصمیم را گرفت: لباس عروسکهایم را که خودم دوخته بودم و از جان بیشتر دوست می داشتم، آورد و پیش چشم من، آنها را آتش زد! گویا تمام امید من قطع شد، به شعله آتش نگاه می کردم و اشک می ریختم.

این حادثه، عقده ای برای من به وجود آورد، که هنوز نتوانسته ام آن را فراموش کنم و مرا رنج می دهد و گاه گاه به مادرم می گویم. «الگوهای تربیت ص 223»

حضرت فرمود: اگر موا اولاد کم

فرزندان خود را احترام کنید.

در تربیت فرزندان هیچ کدام از معصومین علیهم السلام ذکر نشده که مورد تنبیه و اذیت قرار گرفته باشد. اهل بیت کمال احترام فرزندان خود را داشتند. حتی امام هادی که می دانست فرزندش جعفر، منحرف خواهد شد هیچگاه او را تنبیه ننمود. پیامبر چقدر فاطمه و دختران دیگرش را اکرام می کرد. امام رضا علیه السلام فرزند خود جواد لائمه را روی پاهای خود می نشاند و می فرمود پدرم بفدایت. همچنین سایر معصومین و حتی علمای بزرگ ما این چنین بودند.

ما نیز به هشت گرد و معامله کردند

روزی پیامبر، به همراه بلال، از کوچه ای می گذشتند. بچه ها مشغول بازی بودند. بچه ها تا پیامبر را دیدند، دور او حلقه زدند و دامنش را گرفتند و گفتند: همان طور که حسن و حسین را بر شانه تان سوار می کنید، ما را هم بر شانه خود سوار کنید.

بچه ها هر یک گوشه ای از دامن پیامبر را گرفته بودند و با شور و اشتیاق، همین جمله را تکرار می کردند. پیامبر با دیدن این همه شور و شوق، به بلال فرمودند: «ای بلال! به منزل برو و هر چه پیدا کردی، بیاور تا خود را از این.» «بچه ها بخرم».

بلال، با عجله رفت و با هشت گردو برگشت. پیامبر، هشت گردو را بین بچه ها تقسیم کردند و بدین ترتیب، خود را از دست بچه ها رها کردند و به همراه بلال، به راهشان ادامه دادند. در راه، پیامبر، رو به بلال کردند و به مزاح گفتند: «خدا برادرم، یوسف صدیق را رحمت کند. او را به مقداری پول بی ارزش فروختند و مرا نیز به هشت گردو⁷ معامله کردند».

کودک در لباس حضرت ادرار کرد

در تاریخ زندگانی و احوالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که: بسیار می شد که نوزادی را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می آورند تا او نامگذاری کند و یا برایش دعا بفرماید، حضرت برای احترام به خانواده طفل، نوزاد را در دامن خود می نهاد، بسا می شد که بچه در دامن حضرت ادرار می کرد و لباس حضرت را آلوده می نمود، برخی از کسانی آنجا فریاد برمی آوردند، (اعتراض می کردند) حضرت فرمود: ادرار بچه را قطع نکنید (او را نترسانید) و می گذاشت بچه ادرارش را تمام کند، سپس با روی باز دعا می کرد یا نامگذاری می نمود و نمی گذارد خانواده طفل ناراحت شوند، وقتی آنها می رفتند، لباس خویش را می شست.⁸

اولین وظیفه پدر محبت کردن به فرزندان می باشد. که در راس همه وظایف پدران می باشد.

⁷ وقایع الایام، ج 3 ص 69.

بحار ج 16 ص 240.⁸

كَانَ النَّبِيُّ (ص) إِذَا أَصْبَحَ مَسَحَ عَلَى رُءُوسِ وَلَدِهِ وَوَلَدِ وَلَدِهِ (عده‌الداعی، ص 89) پیغمبر ما صبح به «
صبح دست روی سر بچه‌اش می کشید و دست روی سر نوه هایش می کشید

پیامبر گرامی اسلام (ص) دختران را حتی در دادن هدایا بر پسران مقدم دانسته و می فرمایند: هر کسی به بازار رود و تحفه ای بخرد و آن را برای خانواده اش ببرد همانند حمل کننده صدقه به سوی نیازمندان است و باید دختران را در دادن هدایا بر پسران مقدم بدارد، زیرا هر کس دخترش را خوشحال کند مانند آن است که برده ای از نسل حضرت اسماعیل را آزاد ساخته است.⁹

همچنین آن حضرت فرمود

میان اولاد خود در دادن هدیه به مساوات عمل کنید و اگر خواستی کسی را بیشتر هدیه دهی به دختران بیشتر بده¹⁰

رسول حق (ص) فرمود:

خداوند به دختر مهربان تر از پسر است، کسی که باعث خوشحالی دخترش شود، خداوند روز قیامت او را خوشحال می کند

حضرت چرا از این حرف اقرع خشمگین شد

روزی رسول خدا (ص) حسن و حسین (ع) را می بوسید. شخصی به نام اقرع بن حابس گفت: من ده فرزند دارم و هرگز هیچ یک را از آن ها را نبوسیده ام. آن حضرت فرمود: هر کس رحم نکند بر او رحم نمی شود. برپایه روایتی اگر خدا عاطفه را : آن حضرت به قدری از این گفتار وی خشمگین شد که چهره اش برافروخت و به او فرمود از دلت کنده است با تو چه کنم؟ هر کس بر خردسالان ما مهر نرزد و بزرگان ما را احترام نکند از ما نیست¹¹

«

امام صادق (ع) می فرماید:

(الامالی، صدوق، ص ۵۷۷)⁹

خلاف، طوسی، ج ۳، ص ۵۶۴¹⁰

(بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۳-۲۸۲)¹¹

مردی که نسبت به فرزندان خود محبت بسیار دارد مشمول رحمت و عنایت مخصوص خداوند بزرگ

است.^{۱۲}

پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود:

فرزندان خود را بسیار ببوسید زیرا برای شما در هر بوسیدن درجه ای است^{۱۳}

امام کاظم علیه السلام پرسش را می بوسید

مفضل بن عمر گوید: دخلت علی ابی الحسن موسی بن جعفر - علیه السلام - و علی ابنه فی حجره و هو یقبله و یمص لسانه و یضعه علی عاتقه و یضمه الیه و یقول بأبی أنت ما أظیب ریحک و أظهر خلقک و أبین فضلك^{۱۴}

بر امام موسی کاظم (علیه السلام) وارد شدم. دیدم که آن حضرت فرزند خود علی (بن موسی الرضا) را در دامن خود نشانده و او را می بوسد و زبانش را می مکد. و گاه برشانه اش می گذارد و گاه او را در آغوش می گیرد و می گوید: پدرم فدای تو باد! چه بوی خوشی داری و چه اخلاق پاکیزه ای و چه روشن و آشکار است فضل و دانشت

علاقه امام رضا علیه السلام به پرسش امام جواد علیه السلام

یحیی صنعانی روایت می کند

در مکه نزد امام رضا علیه السلام رفتم. امام داشت برای فرزندش، امام جواد علیه السلام، موز پوست می کند و در دهانش می گذاشت

«به او عرض کردم:» فدایت شوم، آیا این فرزند همان مولود مبارک است؟

امام رضا علیه السلام پاسخ داد:» آری یحیی، این همان مولودی است که پربرکت تر از او برای شیعیان ما به دنیا نیامده است

خوراندن حلوا بعد از نماز

۱. (الحديث، روایات تربیتی از مکاتب اهل بیت (ع)، ص ۵۹)

از امام حسن یا جابر بن عبدالله نقل شده که: صلیت مع رسول الله الظهر او العصر فلما سلم قال لنا علی اما کنکم، قال جره فیها حلوی فجعل یأتی علی رجل رجل فیلعه لعهه حتی اتی علی - و انا غلام - فألعننی لعهه ثم قال: ازیدک؟ قلت نعم فألعننی اخری لصغری فلم یزل کذلک حتی أتی علی آخر القوم^{۱۵}

یعنی: نماز ظهر یا عصر را در محضر رسول الله خواندم، همین که آن حضرت سلام دادند به ما فرمودند: بر جایمان بمانید و فرمود: کوزه ای است با مقداری حلوا. آنگاه برای تقسیم آن در میان نمازگزاران از جا برخاست و به هر کدام انگشتی حلوا می خوراند تا اینکه به من رسید من کودک بودم آن حضرت انگشتی حلوا بمن خوراند سپس فرمود: باز هم بدهم؟ عرض کردم آری آن حضرت انگشتی دیگر به خاطر خردسال بودنم به من خورانید و بدین حال بودند تا آن گاه که به همگان حلوا دادند

محبت به اسامه پسر زید

اسامه بن زید گوید: کان نبی الله (صلی الله علیه و آله و سلم) لیأخذنی و یقعدنی علی فخذہ و یقعد الحسن علی الأخری ثم یضمنا ثم یقول اللهم ارحمهما فانی أرحمهما^{۱۶}

گاه می شد که رسول خدا مرا بر یک زانوی خود می نشانید و بر دیگری امام حسن را و هر دوی ما را در آغوش می کشید، سپس می فرمود: خدایا به این دو رحم کن، که من هر دو را دوست دارم

مرحوم طبرسی گوید: و کان رسول الله یؤتی بالصبی الصغر لیدعو له بالبرکه او یسمیه فیأخذه فیضمه فی حجره تکرمه لأهله فریما بال الصبی علیه فیصبح بعض من رآه حین یقول فیقول: لا ترموا بالصبی فیدعه حتی یقضی بوله، ثم یفرع له من دعائه او تسميته و یبلغ سرورا أهله فیه ولا یرون انه تاذی ببول صبیهم فاذا انصرفوا غسل ثوبه بعده^{۱۷}

گاهی نوزادی را خدمت پیامبر می آوردند تا آن حضرت برای تکریم پدر و مادر، کودک را در آغوش می گرفت، و بسا می شد کودک در همان حال ادرار کند برخی از کسانی که شاهد ماجرا بودند بر سر کودک فریاد می کشیدند اما پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود! ادرارش را قطع نکنید و کودک را به حال خود می گذاشت تا ادرارش تمام شود سپس برایش دعا می کرد یا نامی برای او انتخاب می نمود و بدین ترتیب باعث سرور و شادی پدر و مادر طفل می گشت. و آنها احساس نمی کردند که پیامبر از ادرار فرزندشان ناراحت شده باشد و آن گاه آنجا را ترک می کردند پیامبر پیراهن خود را می شست

محبت به فرزندان

فیض کاشانی می نویسد: از خلیقات پیامبر اسلام چنین بود که وقتی از سفر مراجعت می کرد و در گذرگاه با کودکان مردم روبرو می شد به احترام آنها می ایستاد سپس امر می فرمود کودکان را می آورند و از زمین برمی داشتند و به آن حضرت می دادند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود سوار می کرد و به یاران خویش می فرمود: کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید

کتاب العیال، ج ۱، ص 403^{۱۵}

همان ص 398^{۱۶}

مکارم الاخلاق، ص 25.^{۱۷}

اطفال از این صحنه مسرت آمیز بی اندازه خوشحال می شدند و از شادی و نشاط در پوست نمی گنجیدند

این خاطرات شیرین را هرگز از یاد نمی بردند. چه بسا پس از مدتی دور هم جمع می شدند و ماجرا را برای یکدیگر بازگو می کردند و در

مقام افتخار و مباحثات یکی می گفت: پیامبر مرا در بغل گرفت و تو را بر پشت خود سوار کرد

دیگری می گفت: پیامبر به یاران خود امر کرد تو را بر پشت او بگذارند^{۱۸}

برخورد پدرانه با فرزند رفاعه:

در تفسیر کشف الأسرار میبیدی آمده که روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه عده ای از اصحاب از کوچه های مدینه عبور می

کردند، در یکی از کوچه ها چند کودک مشغول بازی بودند و در کنار آنها کودکی خود را روی زمین می کشید و گریه می کرد

حضرت متوجه آن کودک شده و پهلوی او روی زمین نشستند، سپس آن طفل را از زمین بلند کرده و علت گریه او را جویا شدند، کودک

گفت: من پسر رفاعه انصاری هستم پدرم در جنگ احد کشته شد. خواهری داشتم که ازدواج کرد و مادرم نیز شوهر کرد و مرا از خود راند،

اکنون من بی کس و تنها مانده ام، بچه ها مرا سرزنش می کنند و به بازی نمی گیرند

حضرت بسیار ناراحت شده و اشک از چشمانش جاری گردید و بعد او را روی زانوی خود نشانید و فرمود ناراحت مباش، من از امروز پدر

تو و دخترم فاطمه (سلام الله علیها) خواهر تو است. کودک شادمان شد و برخاست و فریاد زد: ای بچه ها، دیگر مرا سرزنش نکنید که پدرم

از پدرهای شما بهتر است. آن گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست او را گرفتند و به خانه دخترشان فاطمه (سلام الله علیها) بردند و

گفتند دخترم: این کودک، فرزند ما و برادر تو است، از او نگهداری کن. فاطمه (سلام الله علیها) نیز جامه ای پاکیزه بر او پوشاند، سرش را

روغن زد و ظرف خرمایی پیش روی او گذاشت و فرمود: حسن و حسینم بیاید و با هم غذا بخورید

بعد از رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) او بر سر خود خاک می ریخت و فریاد می زد: وا ابتاه امروز من یتیم شدم و همه

مردم از سوز او می گریستند^{۱۹}

شهید محمد رضا سماوات یکم مهرماه سال یکهزار و سیصد و سی و هشت در شهر تهران متولد شد و در سوم

مهرماه سال 59 به فیض شهادت نائل آمد.

مادر شهید از فرزندش چنین نقل میکند:

خاطره ای از گذشت و مهربانی:

محجة البیضاء، ج 3، ص 366.¹⁸

سید مهدی شمس الدین، اخلاق اسلامی، ص 30.¹⁹

محمدرضا دو تا دوست داشت که با هم خیلی مهربان و صمیمی بودند آنها را به خانه می‌آورد و می‌گفتند و می‌خندیدند و میشنیدند و خیلی با هم اخت بودند توی حیاط میرفتند و با هم در زیر سایه درخت مو میشستند و انگور میخوردند.

یکروز همانطور که با هم توی حیاط بودند محمد صدا زد خاله یا پایین پرسیدم محمدجان چرا پهلوی دوستانت به من خاله می‌گویی گفت: سیس، سیس، صدایت را بلند نکن گفتم محمدجان من مدتی است که از تو می‌پرسم و تو پاسخم را نمیدهی؟ من که نمی‌گویم دوستانت را نیاور من که آنها را میشناسم.

گفت این دو تا مادر ندارند، یکی از اینها پدرش معتاد بوده و مادرش سالم است متارکه کرده اند دیگری هم مادرش به هنگام تولدش سرزا رفته است و اینها به من می‌گویند تو همیشه سرو وضع مرتبی داری چون یک مادر این چینی داری برای همین من هم دلم نیامده که حقیقت را بگویم گفته ام که تو خاله من هستی که آرزوی بچه دار شدن را داشته ای و مادر من مرا از همدان نزد تو فرستاده تا بزرگم کنی!^{۲۰}

ناراحت نباش او فرزند پیامبر و تو فرزند علی!

در جنگ جمل امیر المؤمنین علیه السلام فرزندش محمد حنفیه را خواست و نیزه ای به او داد و فرمود: با این نیزه به لشکر دشمن حمله کن.

محمد حنفیه نیزه را گرفت و حمله کرد اما عده ای از دشمن جلوی او را گرفتند و در نتیجه نتوانست پیشروی کند. وقتی به سوی پدر بازگشت امام حسن علیه السلام نیزه را از او گرفت و بر دشمن حمله برد و او را طعمه نیزه خویش ساخت و پیروزمندانه با نیزه خون آلود بسوی پدر بازگشت.

محمد حنفیه که این شجاعت را مشاهده کرد از شکست خود سرافکنده شد.

امام علی علیه السلام به او فرمود: ناراحت نباش او فرزند پیامبر است و تو فرزند علی هستی. (قصه های تربیتی چهارده معصوم)

آثار اخروی بوسیدن فرزندان:

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: قبلوا أولادکم فان لکم بكل قبله درجه فی الجنة ما بین کل درجتین خمسائیه عام^{۲۱}
فرزندان خود را ببوسید زیرا به هر بوسه ای رتبه ای است در بهشت و فاصله دو رتبه از یکدیگر پانصد سال است

²⁰ <https://tehran.navideshahed.com/fa/news/410688>

مکارم الاخلاق، ص 220²¹

مهر پیامبر به فرزندان خود

علاقه و محبت پیامبر نسبت به فرزندان آن چنان زیاد بود که هیچ گاه پوشیده نمی ماند و گاه در حال سخن گفتن با مردم به فرزندان خود ابراز محبت و علاقه می کرد و آنها را مکرر می بوسید

پیامبر پسرش ابراهیم را می بوسید

انس بن مالک گوید: ما رأیت أحداً كان أرحم بالعیال من رسول الله - صلى الله عليه و آله -، كان إبراهيم مسترضعاً له في عوالم المدینه و كان ظئره قیناً فكان يأتيه وان البيت لیدخن فیأخذه فیقبله^{۲۲}

هیچ کس را نسبت به اهل و عیال خود مهربان تر از پیامبر ندیدم، پیامبر در دوران شیر خوارگی فرزندش ابراهیم، برای او دایه ای در اطراف مدینه گرفته بود و با اینکه خانه دایه در اثر شغل آهنگری همسرش پر از دوده بود، اما پیامبر به نزد فرزند خود می رفت و وی را می بوسید

محبت والدین به فرزندان

فرزندان نیاز به محبت دارند. اگر محبت به آنها از طریف پدر و مادر تامین نشود احتمال دارد جذب محبت دیگران شوند و آسیبهای جدی ببینند.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

به راستی که خداوند پدر و مادر را به خاطر شدت محبت به فرزند می آموزد^{۲۳}

همچنین علاوه بر محبت به فرزندان، به آنان خوبی و نیکی کند.

امام صادق (ع) فرمود: «بِرُّ الرَّجُلِ بَوَلَدِهِ بِرُّهُ بَوَالِدَيْهِ^{۲۴}

کسی اگر به بچه اش احترام کند، ثواب کسی را دارد که به پدر و مادرش احترام کند

تاب العیال، ج 1، ص 338.^{۲۲}
اصول کافی، ج ۶، ص ۱۵۰

«من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 483^{۲۴}

که در این روایت امام جعفر صادق علیه السلام، خوبی کردن به فرزند را معادل خوبی کردن به پدر و خود می داند.

چندی پیش یک خانم ایتالیایی که شغل او معلمی و دینش مسیحی بود نامه‌ای آکنده از ابراز محبت و علاقه به امام و راه او همراه با یک گردنبند طلا برای حضرت امام فرستاده بود که ما آن را خدمت امام دادیم.

دو سه روز بعد دختر بچه دو یا سه ساله‌ای را آوردند آنجا، که پدرش در جبهه مفقود الاثر شده بود.

امام وقتی متوجه شدند فرمودند: الان بیاوریدش داخل. سپس او را روی زانوی خودشان نشاندند و صورت مبارکشان را به صورت بچه چسبانیده و دست بر سر او گذاشتند،... سپس همان گردنبندی که زن ایتالیایی فرستاده بود را برداشتند و با دستان مبارکشان بر گردن دختر بچه انداختند. (سرگشتهای... ج 5 ص 67)

مردی از اشراف جاهلیت، خدمت رسول اکرم (ص) آمد و دید که ایشان یکی از فرزندان را روی زانوی خودشان نشانده اند و او را می بوسند و می بویند و به او محبت می کنند. :یک دفعه این آدم به پیغمبر (ص) رو کرد و گفت: من ده تا بچه دارم و هنوز در عمرم هیچ کدامشان را یکبار هم نبوسیده ام. در یکی از روایاتی که در این زمینه آمده، نوشته اند **فالتمع وجه رسول الله؛** پیغمبر اکرم از این حرف چنان ناراحت عصبانی شد که صورت مبارکش قرمز شد و تغیر پیدا کرد» و فرمود: «من لا یرحم لا یرحم؛ آن که نسبت به دیگری «!رحم نداشته باشد، خدا هم به او رحم نخواهد کرد». بنا به نقل دیگری فرمود: اگر خدا رحم را از دل تو کنده است، من چه کنم؟

کتک زدن همسر و فرزند ممنوع!..

...خدا فرموده و عاشروهن بالمعروف با خوبی با همسرانتان برخورد کنید

اسلام اجازه نداده شوهر، زنش را کتک بزند یا پدر فرزندان را کتک بزند! اسلام میگه زن گل است باید با لطافت و محبت باش برخورد کردو هر کتکی که مرد به زن بزند در همین دنیا دچار گرفتاری ها و مشکلات شده و بعد مردن مرد هم در عالم برزخ خداوند او را چند برابر عذاب می کند. متأسفانه ما هر روز شاهد این هستیم که شوهرانی هستند ! که زنان خود را کتک می زنند! یا پدرانی که فرزندان خود را گاه تا حد مرگ ، می زنند

خانمی مطلقه می گفت شوهرم انقدر با من با خشونت برخورد می کرد که وقتی میخواست خانه بیاید همینکه ! دستگیره در را می چرخاند لرزه به تنم می افتاد

رسول خدا(ص) فرمود: بدترین مردم، فرد سختگیر بر خانواده است. شخصی پرسید: مراد از سختگیری بر خانواده چیست؟ فرمود: هرگاه مرد وارد خانه شد همسرش بترسد و فرزندش بهراسد و بگریزد و هرگاه از خانه بیرون رفت . همسرش شاد شود

من شوهرم دست بزن داره نه یه سیلی نه با اینکه لاغره از لحاظ جسه ولی چنان قدرت دستی داره که نمیتونید تصور کنید کاش فقط دست بزن بود با کمر بند هم میزنه سر موضوعاتی که خیلی پیش پا افتادست

به خدا زنی که محکوم به خیانت هست هم اینطور نمیزنن دو باری که منو با کمر بند زد تمام پشت بازوهای کبود شد شاید گفتنش جایز نباشه ولی درهر دو زمان کمر بند باسن من به طور مستقیم برخورد میکرد به هیچ کس نمیتونم بگم هر کی که پرسید گفتم تصادف کردم

چنان با لغت به پاهایم میکوبه که سیاه کبود میشه 'اینارو گفتم که به اینجا برسم کجای قران کجای اسلام به مرد اجازه اینکاره میده 'شوهر من به خدا خیلی اعتقاد داره تو خونه ما اول خدا بعد نون سفره بعدم خود سفره خیلی منزلت داره اگه احياناً موقع پهن کردن سفره به طور تصادفی پای من گوشه ای از سفره رو لمس کنه این جمله رو می شنوم) بیشعور احمق پاتو از رو برکت خدا بردار

به نظر شما من به عنوان یه موجود زنده به عنوان یه زن برکت یه خونه هستم یا یه شیع به اسم سفره 'منم به حرمت (نون سفره اعتقاد دارم 'چرا هرچی تو رسانه و شبکه های اجتماعی میگن فقط به زن هاست ؟چرا حرمت یه زن رو به مرد یادآوری نمیکنن؟

چرا مردها متوجه نیستن که برکتی که بعد از ازدواج به زندگیشان وارد میشه به خاطر وجود زناشون ؟

:خانم دیگری میگه

شوهر من هم دست بزن داره هم به من خیانت کرده هم بهم پول نمیده هم حق دخالت تو هیچ کاریو بهم نمیده حتی وقتی که خونه هستش حرفاشو به پسر میگو که من بشنوم پسر 2سالشه حتی حرف زدن بلد نیست به اون میگه لباسم کجاست.ولی به من نمیگو.خیلی راحت تحقیر میکنه میگه برو.من نمیدونم خدا چرا جوابه این ادمارو !نمیده حتی خوانوادش میگن تو لج نکن تورو خدا برام دعا کنید که ب سزای اعمالش برسه

:دیگری می گو

منم بارها و بارها از شوهرم کمر بند خوردم.سر هر موضوعی سه چهارتا سیلی ابدار بهم میزنه.میزنه تو گوشم.کتک !سیری بهم میزنه همیشه

:این یکی میگه

سلام عزیزم شما هم مثل منی ما 3ماهه که عقد کردیم اما تو این سه ماه خیلی کتکم میزنه با کمر بند.حتی یه هفته پیش طوری با لگد زد تو کمرم که خونریزی کردم. یا موهام میگره میکشه خیلی درد میگره حتی سرم رو چند بار به دیوار زده خونواده من خبر ندارن.اما مادر شوهرم میدونه هر چی هم بهش میگه دست از این کارات بردار بدتر لج !میکنه.کمکم کنید دوران نامزدی که بهترین دوران است واسه من شده جهنم

شهره میگه: سلام منم شوهرم خیلی بد اخلاقه اولش خوب بود ولی بعد خانوادش میگفتن زن ذیلی اونم الان دیگه !کتک میزنه تازه من سرکار هم میرم تمامه حقوقم رو هم میگیره.کمکم کنید

نامردی نوشته: به نظر من مرد حق داره زنش و بزنه تنبیه کنه تحقیر کنه شکنجه اش بده زندانی کنه و زن هیچ حقی نداره که زر اضافه بزنه اگر مرد حق داره جلوش وایسه من با زنم همه کار میکنم حبشش میکنم برده اش میکنم اگه به امرم گوش نده بلائی به سرش میارم که به دست پام میفته. زن من حق نداره جلو من و خانواده م سرشو بالا بگیره. من حتی زنم فلک و اسپنک م میکنم خیلی حال میده

!سارا میگه: من الان هشت ماهمه و همین یک ساعت پیش شوهرم کتکم زد

... ولی

اگر در اینترنت جستجو کنید متأسفانه موارد زیادی از فرزند ازاری چه در کشور خودمان و چه در کشورهای دیگر پیدا خواهید کرد!

مرد عصبانی پسر خود را کشت و دختر خود را به کما فرستاد!

۳۶۴۱۳۵ ۱۳۹۶/۱۲/۱۹ :کد خبر

حوادث رکنا: مرد عصبانی پس از اینکه متوجه شد پسرش ترقه خریده در یک سناریوی هولناک فرزندش را به قتل رساند و دختر خود را در شهریار به کما فرستاد!

در تحقیقات از مادر خانواده معلوم شد که شوهر خشمگین وی عامل مرگ پسرش و سوء قصد به جان او و دختر 17 ساله شان بوده است.

مادر خانواده در مقابل بازپرس پرونده قرار گرفت و گفت: نیمه شب شده بود اما پدرشان موضوع را رها نمی کرد. با شال و دستبند یکبار مصرف دست و پای پسر و دخترمان، هردو را بست. جفت شان را زیر کتک گرفت. او حالا دیگر با میله بارفیکس و تبر به جان بچه ها افتاده بود. کتک زدن هایش تمامی نداشت. ساعت ها بچه ها ناله می کردند و او می زدشان. پسرمان با بدنی خونین کنج اتاق زیر ضربات وحشیانه پدرش از درد پنجه به دیوار می کشید. هربار که به میان شان می دویدم تا مانع اش شوم با مشت و لگد دورم می کرد. داشت سپیده می زد که به خانه مان در اسلامشهر زنگ زد. شاید پدری برادری بدادمان برسد.

وی ادامه داد: وقتی خانواده ام از اسلامشهر به خانه ما رسیدند، دیگر صدایی از بچه ها در نمی آمد. شوهرم فهمید که آنها آمده اند تبر و میله خونین را گوشه اتاق انداخت و از خانه گریخت.²⁵

...

مادر خشمگین دخترش را خفه کرد

زن جوان بر اثر عصبانیت روی صورت دخترش بالشت گذاشت و روی آن نشست. او وقتی به خودش آمد که دخترک دیگر نفس نمی کشی د

به گزارش **جام جم**، ساعت 19 سه شنبه، زن جوانی با مراجعه به ماموران پلیس در مشهد مدعی شد دختر شش ساله اش را کشته است. او عنوان کرد، امشب عصبانی بودم و دخترم را خفه کردم، حالا هم از کارم پشیمانم و آمدم به کلانتری تا دستگیرم کنید

ماموران پس از ادعای این زن، راهی خانه او در خیابان جهان آرا شده و متوجه شدند که حرف های او صحت دارد و خواهر شوهرش پس از اطلاع از ماجرا، دختر شش ساله را به بیمارستان انتقال داده بود، اما تلاش پزشکان برای نجات جان او موثر واقع نشد

²⁵ <https://www.rokna.net>

با گزارش موضوع به قاضی علی اکبر احمدی نژاد، بازپرس جنایی مشهد، او همراه تیمی از ماموران .پلیس آگاهی با حضور در محل قتل به تحقیق از زن 26 ساله پرداختند

زن جوان با اعتراف به قتل دختر شش ساله اش گفت: من فرزند طلاق هستم و این باعث شد در زندگی مشکلاتی داشته باشم. البته ارتباط خوبی با نامادری خود داشتم. بعد از ازدواج همراه همسر به خانه پدرشوهرم آمدم و در طبقه پایین خانه آنها زندگی می کردیم. در این مدت سرکوفت هایی می شنیدم که باعث شد، از نظر روحی با مشکلاتی روبه رو شوم. شوهرم هم به من بی توجه بود و همین باعث شد به من بگویند، نمی توانی شوهرت را کنترل کنی. در وضعیت روحی بدی قرار داشتم

وی ادامه داد: عصر امروز دخترم در حال بازی با پسرعمه اش بود. از او خواستم به خانه بیاید و دیگر بازی نکند. بهانه گیری کرد که عصبانی شدم و او را ابتدا کتک زده و بعد بالشت را روی صورتش گذاشته و روی آن نشستم. بعد از لحظاتی با صدای جیغ دختر دو ساله ام، به خودم آمدم و از روی صورت دخترم بلند شدم. او نفس نمی کشید. نمی دانستم چه کار کنم. به همین خاطر به کلاتری آمدم و خودم را معرفی کردم .^{۲۶}

....

از خانمی مطلقه پرسیدم چرا طلاق گرفتی؟ گفت چون شوهرم معتاد بود و دست بزن داشت و مرتب مرا می زد و ناسزا می گفت!

از اینجور مردها متأسفانه تو کشورمان زیاد داریم که خود را مالک همسر دانسته و هر بلایی می خواهند سر او میاورند! در حالی که زن خود شخصیت مستقلی دارد و ابداً کنیز و برده شوهر نیست فقط باید در مسائل زناشویی تمکین کند و بدون اجازه شوهر از خانه بیرون نرود.

عذاب این مردهایی که دست بزن دارند زیاد است و باید خود را برای عذاب دردناک الهی آماده کنند!

پدر فرزندان خود را کتک می زند

دوتا دختر سی و بیست و هشت ساله به من مراجعه کردند گفتند پدر ما نمی گذارد ازدواج کنیم و همه خواستگار هارا رد می کند. از طرفی درامدی ندارد و زندگی ما از یارانه می گذرد و بعلاوه مارا کتک هم می زند

مردهای بد زبان

زنهایی که از بد دهنی شوهر می نالند هم فراوانند!

یکی از مشکلات خانواده ها این است که مرد خانواده ادم بد زبان است. مردهایی که تربیت درست نشدند و زبانشان تلخ است. وقتی از چیزی ناراحت می شوند فحش و ناسزا می گویند. در اینجا به چند مورد از شکوه زنان از شوهران بد زبانشان اشاره میشود

شوهر بددهن و پر خاشگرم را چگونه تغییر دهیم؟

جام جم سرا: خانمی هستم، ۳۰ ساله. ۱۲ سال است ازدواج کرده‌ام. همسرم بسیار خودخواه و بددهن است. از هر راهی سعی کرده‌ام او را متوجه اشتباهش کنم بی فایده بوده و همیشه مرا مقصر می‌داند؛ از طرفی برای بچه‌هایم که شاهد بحث‌های مکرر ما هستند، نگرانم لطفا راهنمایی ام کنید

گاهی دیگه از مرز فحش دادن ساده میگذره!

سلام دوستان من اولین باره که وارد سایت شدم و می نویسم ، یک و سال و چند ماهه ازدواج کردیم و هر بار دعوا مون میشه ، حرفه ای خیلی زشتی به من میزنه و گاهی دیگه از مرز فحش دادن ساده میگذره ! با خودم فکر میکنم مگه میشه آدم به ناموس خودش فحشهای ناموسی بده ... نمیدونم ... ناراحتم ... توی اتاق نشستم ... دلم پر از ... غمه و شکسته... تازه هم خودش هم خانواده اش تحصیلکرده های فوق و دکترا هستن ... اما شعور^{۲۷}

خانمی می گفت: شوهر منم همینطوره البته من دارم جدا میشم وقتی عصبانیه به مادرش هم فحشای رکیک میده^{۲۸}

اما امان از دست پدرهای بد! به چند نمونه درد دل فرزندان توجه نمایید!

مشکلات فرزندان با پدرانشان!

سلام! من 16 ساله تو تبریز متولد شده و زندگی می کنم فرزند دوم خانواده هستم که فقط یه خواهر بزرگتر از خودم دارم که با ما زندگی نمی کنه و ازدواج کرده
من با پدرم مشکل دارم کلا هرکاری که انجام می ده به من بر می خوره و هیچ کدوم از کار هاشو دوست ندارم و خلاصه پراز اشکال میبینمش به همین خاطر به کاراش اعتراض می کنم و بد جور دعوا مون می شه اونم اصلا مراعات نمی کنه با اینکه بعضی وقت ها حق بامنه و مادرم هم تایید میکنه که بابام اشتباه کرده ولی باین همه سر ما داد میزنه که به شما ربطی نداره حتی تو کوچه و خیابون^{۲۹}

عسل میگه:

سلام دختری ۱۶ ساله هستم با پدر از همه نظر مشکل دارم پدرم خیلی مذهبی هست و به تیپو اینام گیر میده با اینکه من تیم خیلی بد نیست تازگی پسر خالم که ۲۲ سالشه و تو انگلیس زندگی میکنه ازم خاستگاری کرد ولی بابام نمیزاره منم پنهایی باهاش در ارتباطم ولی مامانم و بقیه خانواده در اطلاع هستن خیلی از دست پدرم حرص میخورم حتی خیلی وقتا قلبم درد میگره حتی فکر فرارم کردم ولی واقعا موندم^{۳۰}

Sara76 میگه:

سلام من با پدرم خیلی مشکل دارم خیلی مراعات میکنم ولی همیشه بد دهنه با مادرم خیلی بد رفتار میکنه کتک میزنه فحش میده مادرم هم هیچی نمیکه هیچی اونم بد عادت شده هر موقع مخالفت بشه باهاش دادو بیداد میکنه دیگه نمیدونم چیکار کنم خیلی تلاش کردم درستش کنم نمیشه خودش هیچی خرج نمیکه همه ی پول های مامانم هم دست اونه (مادرم هم شاغله) حتی اجازه نمیده مامانم واسه خودش خرید کنه با پول خودش همین چند وقت

همان²⁸

²⁹<https://sppm.ir>

³⁰<https://sppm.ir>

پیش من گوشی میخواستم که با پول مامانم خرید
 من یه عمه دارم که بیش تر از خود منو مامانم تو زندگیمون دخالت میکنه حتی بیش تر از خواسته های مامانم
 خواسته های اون انجام میشه با اینکه حتی تو یه شهر زندگی نمیکنیم
 نفوذ عمه ی من اونقدر زیاده که حتی به پدرم گفت خونه بخره واسه دختر عمه ام اونم خرید!!!! خودشم از پول
 !!! مامانم هم خرج کرد ولی مامانم اون قدرت رو نداشت که نزاره پولش رو خرج اون زنیکه کنه
 مامانم واقعا سیاست نداشت و نداره نمیدونه باید چیکار کنه موندیم واقعا زندگی زهر مار شده دیگه
 قبلا سعی کردیم بریم روانپزشک ولی نتیجه ای نگرفتیم
 همه اس تقصیره پدرم نیس مادرم هم بعد ۲۰ سال دیگه بریده و هیچی واسش مهم نیس ول کرده دیگه این وضعیت
 رو
 قبلا سعی میکردم با پدرم دعوا کنم و حرف خودم انجام بشه ولی بدتر میشد الان بیشتر سعی میکنم باهاش صحبت
 کنم تا دعوا^{۳۱}
مدتی هست که احساس میکنم کاملاً از پدرم متنفرم

من یه دختر بیست و پنج ساله هستم و مدتی هست که احساس میکنم کاملاً از پدرم متنفرم. به طوری که واقعا
 زندگی کردن با اون در یک خونه برام غیر قابل تحمل شده
 از وقتی یادم میاد به خاطر وجود پدرم از همه چی محروم بودم. حتی وقتی پنج شش ساله بودم به خاطر بازی تو
 کوچه ازش کتک می خوردیم. با تسبیح اش . میزدمونو میآورد خونه. از وقتی یادم میاد با مادرم اختلاف داشت. یه
 آدم بد دل. که از هیچ تهمتی به زن اش دروغ نمیکنه. حتی به مادرم تهمت ارتباط با دامادمون رو میزد...
 اگه ما گاهی حواشمون نباشه یه خورده تو خونه بلند بخندیم حتما دعوا میکنه. انقد اینجوری کرد شادی رو تو
 خونه امون کشت. تبدیل شدیم به یه خانواده افسرده که هیچکس دلش نمیخواد باهاش رفت و آمد کنه. انگار
 همیشه عزاست تو خونه مون. انقد پشت سر زن و بچه مردم حرف زده وارد هر مجلسی میشیم همه روشون رو از ما
 برمیگردونن

نمیدونی چقدر دلم میشکته به مادرم بی احترامی میشه. به خاطر محدودیت ای که همیشه داشتم از کار و زندگی و
 درس افتادم. با اون همه انرژی ای که داشتم الان تبدیل شدم به یه آدم پوچ. از دست اش زخم معده گرفتم. به خاطر
 .اینکه باهاش سر یه سفره نشینم نمیشم سحری بخورم

خیلی موقعها بدون سحری روزه میگیرم. یه آدم بی ادب که تو خونه دست به سیاه و سفید نمیزنه. چایی خوردن اش . حال آدم رو بد میکنه. همه فامیل و در همسایه از اخلاقش بیزارند

اگه جواب سلام اش هم میدن به احترام خانواده و زنشه... یک عمر ما رو تو یه محله آشغال نگه داشت در صورتی که توانش رو داشت بره جای بهتر. فرصت های خوب ازدواج مون رو به خاطرش از دست دادیم. از دست اش دیگه کم آوردم. رسیدم به آخر خط. به خاطر سخت گیری های احمقانه اش دنیای سفید بچگی ام تبدیل شده به یه دنیای پوچ و سیاه. گاهی براش آرزوی مرگ میکنم. بعد خواب میبینم مرده و اون دنیا حال بدی داره. بیدار میشم گریه میکنم میگم خدایا بخشیدم. ولی بعد چند روز روز از نو و روزی از جالب اینجاست که فکر میکنه جاش اون ... دنیا وسط بهشته

..الان که دارم اینها رو می نویسم داره اذان صبح میده

شما به من بگید چی کار کنم؟ با جوونی ام که داره از دست میره و هدر میره بدون هیچ هدفی چی کار کنم؟ شما رو به این لحظات عزیز قسم تون میدم برام دعا کنید شاید بین شماها کسی باشه که آبرویی داشته باشه در درگاه خدا. من که دیگه انقد بد خلق شدم و نا امید احساس میکنم خدا هم ازم رو برگردونده^{۳۲}

پدر دختران بزرگ خود را می زند!

دوتا خواهر سی و سی و یک ساله می گفتند پدر ما مارا کتک می زند!خواستگارهای مارا جواب می کند!زندگی ما هم از یارانه می گذرد ودرآمد دیگری جز اجاره ناچیز یک ملک نداریم. پدرمان کار نمی کند و مارا بدبخت کرده است...

از دست پدرم خسته شدم، رعایت بهداشت فردی براش مهم نیس

سلام....

.پدرم اعصابمو به هم میریزه. خدا شاهده تو این چن سال چقد از لحاظ روحی شکنجمون کرده ...روزای عادی خدا رو شکر می کنم که کسی در خونمون رو باز نمی کنه. کلی ایراد داره، بی بند و باره و اما الان واقعا دلخسته شدم. افسرده شدم. چقد خودمو گول بزنم، همش از لحاظ روحی خودمو میکشم بالا اما باز .چشم بهش میفته دنیا رو سرم خراب میشه

یه وجب نشیمن پذیرایی داریم، از بوی این نمیشه توش موند و نفس کشید. اصلا براش مهم نیس. با هزار جور ترفند و التماس و خواهش قبول نمی کنه بره حموم. نمیره حموم، به جهنم، ما رو آدم حساب نمی کنه کنار ما ببخشید می

³²<http://khabartar.blog.ir/post/4331>

گم باد....(این فقط یه کار چندش آور از بین هزارتا کارشه!!!). چیکارش کنم؟ به خدا یه قرون بهمون نمیده باهاش کنار اومدم، یه بار دس رو سرمون نکشیده باهاش کنار اومدم، یه بار نگفته دخترم باهاش کنار اومدم (اصلا دختر رو ننگ میدونه)، آبرمون و تو شهر برده باهاش کنار اومدم، اما با این کاراش که داریم تو خونه خودمون زجر کش میشیم نمی تونم کنار بیام. میگم به خاطر ما برو حموم، لباساتو بشوریم وخدا شاهده از دیوار صدا میاد که از این نمیداد. الان مهمون داشتیم آب شدم رفتم زمین.....نمی دونم چرا خدا منو نمیکشه راحت بشم... ولی من عادت کردم دیگه! مثلا بابام هر وخ میره دسشویی قشنگ دسشویی رو نمیشوره.میترسه آب زیاد مصرف شه و گناه کنه! گاهی هم مدفوع هاشو لگد میکنه و تا توی حیاط رو کثیف میکنه.شلوارش هم بیشتر اوقات کثیفه.البته گاهی ب خاطر سن^{۳۳}.زیادش خودش رو خراب میکنه ولی بیشتر اوقات ب خاطر عقایدش و اینکه آب مصرف نشه

امیر مگه:

■ سلام

من 15 سالمه... تو همین سن دیگه از زندگی بریدم!! دیگه زندگی برام بی معنی شده
همش هم به خاطر آزار و اذیت های پدرمه... بی احترامی ها و بی ارزش کردن هاش
تا حالا چندین بار به خاطر مادرم و خواهر برادرم که زندگیشون بهم نریزه گذشت کردم... اما دیگه نمیتونم!! دیگه
نمیکشم
به خودم قول دادم که اگه ادامه بده و این رفتار هاشو تعطیل نکنه و واقعا برام پدری نکنه... یا خودم رو یا اونو
بکشم... به خدا دیگه آخرشه

چپ میرم راست میام یا بهم بی احترامی میکنه یا همش ازم ایراد میگیره!! آخه مگه من چه گناهی کردم که اون پدرم باشه ؟؟؟؟؟ وقتی یه تار موی مادرم و خواهر برادرمو با دنیا عوض نمیکنم رو میبینم دلم آتیش میگیره. آرزوی مرگ میکنم که از دست اون و این دنیا خلاص شم^{۳۴}

خانمی می گفت شوهرم در ظرف غذا ادرار می کنه!

واقعاً پدر خوب باشد خانواده خوب خواهند بود و اگر پدر بد باشد خانواده بد خواهند بود!

ای خدا.... من از بابام بیزارم

³³<http://www.hamdardi.net/thread-43765.html>

³⁴<http://deldari.ir/posts/400>

بیچاره مامانم. دو سال تمام با وجود کمر درد و داشتن یه بچه شیرخواره دو سال تمام یه پاش تو بیمارستان بود و یه پاش تو خونه. یه چشمش اشک بود و یکیش خون. تک و تنها از پدرم پرستاری میکرد. مثل یه بچه دوشک مینداخت زیرش و اونو پاک می کرد. همه میگفتن خیلی زنه که با اون وضع بابام ولش نکرده. اما حالا که بابام خوب شده اصلا اون همه محبت این زن بیچاره یادش نمونده. داره مامانم و زجر کش میکنه. مامانم با خانوداش قطع رابطه کرده. چند وقت پیش عقد خالم بود. با اینکه بدبخت سه ماه جلوتر به بابام خبر داده بودن که همچین کیسی هست و خواستگار شه بابام گفت نه من غریبه ام و منو آدم حساب نکردن. اصلا بابام دیوونس. خالم ازش بهم می خوره. هر لحظه نفرینش میکنم. دیشب نمیدونید چه آشوبی به پا کرد. من مسجدم بودم بهم زنگ زد و گفت که شما سندای خونه و مدارک منو از تو کیفم برداشتید اگه سند نیارید بهم بدید با چاقو شکمتونو پاره میکنم. منم از همه جایی خبر به مامانم گفتم و اونم گفت که من برنداشتم. رفتیم خونه بابام کل لباسا و کمدا رو وسط خونه ریخته بود. گفت زود /سند بدید. ما گفتیم چه سندی ما اصلا نمیدونیم چی می گی. فکر میکنید چی کار کرد؟؟

رفت یه چوب آورد زد میز تلویزیون و شکست. بعدشم کلی چرت و پرت گفت. البته منم که خیلی دلم ازش پر بود تقریبا هر چی از دهنم درومد بهش گفم. به مامانم میگفت تو سند منو و داشتنی دادی به خواهرت. آخه خاک بر سر سند به چه درد میخوره وقتی خودت نباشی. بعدش داشم کیفشو برداشت تا دوباره بگرده. باورتون نمیشه سند و مدارک و امونداش تو جیب کیفش بود. یعنی دلم میخواست برم با چاقو تیکه تیکه کنم مرتیکه عوضی رو. تازه به جای اینکه شرمنده بشه طلبکارم شده بود و به مامانم میگفت طلاق میدم. من تا صبح نخوایدم^{۳۵}

نامهربانی با فرزند!

فرزند آزاری!

یکی از بدترین نامهربانی ها، آزار و اذیت کودکان است که توسط بعضی مردان یا زنان انجام میشود همانطور که در جاهلیت نوزاد دختر را زنده به گور می کردند!

ما به چند نمونه اشاره می نمایم:

در جدول زیر مهم ترین کودک آزاری ها طی سال های اخیر را بخوانید

مکان	توضیح	نوع آزار و اذیت	تاریخ
تهران	ناظم به دانش آموزان مشروب و سیگار می داده، برای شان فیلم های مستجهن پخش می کرده و آنها را وادار به تعرض ناظم به ۳۰ دانش آموز پسر خرداد ۹۷ رابطه و آزار جنسی می کرده است.	۱۴ ساله در مدرسه معین	
پارس آباد	قاتل آتنا از همسایه های آنها بوده که با دیدن طلاهای او وسوسه شده و زمانی که آتنا برای آب خوردن به مغازه تجاوز و قتل کودک ۷ ساله خرداد ۹۶	مغان	
	قاتل رفته بوده، او را زندانی کرده، به او تجاوز کرده و جسدش را داخل ساکی گذاشته و در بشکه ای پلاستیکی مخفی اش کرده است.		
کرج	پس از ازدواج دوم مادر کیمیا، او متوجه رفتارهای عجیبی از سوی شوهرش می شود. پدر ناتنی ۷۰ بار به کیمیا تجاوز و قتل کودک ۷ ساله از تیر ۹۶ تجاوز کرده است.	سوی پدر ناتنی	
رشت	هنگامی که اهورا و پدر ناتنی اش در خانه تنها بودند، او به اهورا تجاوز کرده و بعد از مواجه شدن با صدای فریادهایش، چندین بار سر او را به دیوار کوبیده است. اهورا هم به دلیل شدت ضربه ها به قتل رسیده است.	تجاوز و قتل کودک ۳ ساله از مهر ۹۶ سوی پدر ناتنی	

ورامین	امیرحسین ۱۶ ساله، ستایش ۶ ساله را مورد آزار جنسی قرار داد، او را به قتل رساند و سپس روی او اسید پاشید. تجاوز و قتل کودک ۶ ساله	اردیبهشت ۹۵
سنقر	قاتل به بهانه این که می خواهم او را نزد دخترم ببرم، خانه را داخل حیاط خانه برده است و قصد تجاوز به او را اقدام به تعرض و قتل داشته اما زمانی که بی قراری های دختر را می بیند از ترس اینکه هویتش فاش شود، او را با پارچه ای خفه می کند و به قتل می رساند.	مرداد ۹۵
نیسابور	شوهر عمه کیانا با مادرزنش اختلاف داشته است و می خواسته با مرگ کیانا از مادرزنش انتقام بگیرد. دخترک ربودن، تجاوز و قتل کودک توسط پدر ۹۵ را با چادری که روی او کشیده شده بوده، می دزد و با موتور به خانه خودش بردم. دخترک را به طبقه سوم خانه شوهر عمه برده، به او تجاوز کرده و او را کشته است.	
سبزوار	پسرعموی ۱۷ ساله، مهدیه را به بهانه ای به حاشیه شهر برده و پس از تعرض او را خفه کرده است. تجاوز و قتل کودک ۶ ساله توسط برداد ۹۴	پسرعمو
نامشخص	جوان ۲۰ ساله ای دختر ۸ ساله را داخل سرویس بهداشتی مدرسه برد و به او تجاوز کرد؛ وقتی هم با گریه های تجاوز و قتل کودک ۸ ساله مرداد ۹۴ دلخراش کودک مواجه شد، روسری را دور گردن او پیچید و او را به قتل رساند.	
تهران	قاتل پس از سوار کردن محمدرضا در خیابان به قصد رساندن او به تکیه های عزاداری، او را به زور داخل منزل تجاوز و قتل کودک ۹ ساله آبان ۹۳ برده و پس از تجاوز با استفاده از جسمی تیز در سرویس بهداشتی گلوی او را بریده و او را کنار خیابان رها کرده است.	
زنجان	قاتل حسین را به طویله ای متروکه برده و در آنجا مورد آزار و اذیت قرار داده است. حسین تهدید می کرده که تجاوز و قتل کودک ۸ ساله آذر ۹۳ موضوع را به خانواده اش می گوید. قاتل هم او را با زیپ لباس خفه می کند.	
	امیرمهدی به تنهایی برای خرید بیرون رفته و در حالی بازنگشته که جسد او را در اطراف تهران پیدا کردند. تجاوز و قتل کودک ۹ ساله دی ۹۱	

رئیس اورژانس اجتماعی کشور به آمارهایی از وضعیت خشونت و آزار کودکان در کشور اشاره کرد و گفت: در سال گذشته 31 درصد مداخله در خودکشی برای کودکان زیر 18 سال داشته ایم

به گزارش مشرق، رضا جعفری در نشست خبری به مناسبت هفته ملی کودک، گفت: سال گذشته یک میلیون و 300 هزار نفر در اورژانس اجتماعی پذیرش شده اند که 30 درصد آنها مربوط به خشونت خانگی اعم از کودک آزاری، معلول آزاری، سالمند آزاری و والد آزاری بوده است

وی ادامه داد: 40 درصد از موارد خشونت خانگی مربوط به کودک آزاری است که 50 درصد آن مربوط به غفلت و بی توجهی، 30 درصد آزار جسمی، 16 درصد روانی و عاطفی و 4 درصد جنسی بوده است

بیشتر بخوانید

کودک آزاری نامادری سنگدل با اتوی داغ

جعفری در رابطه با سن کودکان آزار دیده گفت: هر چقدر سن کودکان کمتر باشد خطرپذیری آنها بیشتر است به طوریکه کودکان زیر یک سال 8.7 درصد در سال گذشته پذیرش شده و کودکان 2 تا 4 ساله 16 درصد پذیرش شده اند. همچنین 25 درصد زیر 4 سال، 60 درصد بین 5 تا 13 سال و 15 درصد 14 تا 18 سال داشته ایم

رئیس اورژانس اجتماعی کشور گفت: 57 درصد کودک آزاری توسط پدران، 26 درصد از سوی مادر، 1.3 درصد از سوی خواهر و برادر و 8 تا 9 درصد توسط نامادری و ناپدیری و 1.5 درصد از سوی افراد غریبه انجام شده است

وی در مورد نسبت جنسی کودک آزاری گفت: 52 درصد کودک آزاری‌ها در دختران و 48 درصد در پسران رخ داده و دلایل متعددی عامل آن است که 51.5 درصد عامل اعتیاد و الکل در رتبه اول وجود داشته، 7 درصد اختلالات روانی سرپرست، 5.1 درصد بیکاری و 16 درصد پرخشگری والدین باعث آن بوده است.

جعفری تصریح کرد: 16 درصد کودک آزاری‌ها به کودک برمی‌گردد و مشکلاتی که شامل عقب‌ماندگی، بیش‌فعالی و ... کودک می‌شود و 85 درصد ناشی از مشکلات موجود در عواملان خشونت و در سرپرست کودکان دیده شده است^{۳۶}

در روایت است که بردگانی از بحرین به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، در مقابل او صف کشیده بودند. پیامبر در میانشان زنی را دید که می‌گریست. فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: پسری داشتم که به بنی عبس فروختند. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: چه کسی او را فروخته؟ زن گفت: ابو اُسَید انصاری. پیامبر صلی الله علیه و آله به خشم آمده، [به ابو اُسَید انصاری] گفت: سواره می‌روی و چنانکه او را فروختی، باز می‌گردانی! ابو اُسَید به مرکب سوار شد و او را باز آورد^{۳۷}

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که میان مادر و فرزند جدایی اندازد، خدای تعالی در بهشت او را از دوستانش جدا کند^{۳۸}

هشدار: توقف رشد مغز کودک با کتک خوردن

محققان "دانشگاه هاروارد" در مطالعه اخیرشان اظهار کردند کتک زدن با تغییر دادن واکنش‌های عصبی به محیط اطراف می‌تواند بر رشد مغز کودک تأثیر بگذارد.

به نقل از دیلی میل، محققان دانشگاه "هاروارد" اثرات کتک زدن را که به عنوان تنبیه بدنی شناخته می‌شود بر مغز ۱۴۷ کودک بررسی کردند. آنها دریافتند که این امر ممکن است بر رشد مغز کودک تأثیر بگذارد.

³⁶ <https://www.mashreghnews.ir/news/899068>

³⁷ مستدرک الوسائل: 13 / 374، باب 10، حدیث 15639

³⁸ مستدرک الوسائل: 13 / 375، باب 10، حدیث 15642.

هشدار: توقف رشد مغز کودک با کتک خوردن

محققان گفتند: کتک زدن رشد مغز کودک را تحت تأثیر قرار می دهد و مناطق عصبی را که بر تصمیم گیری و پردازش شرایط تأثیر می گذارد مختل می کند.

از جمله در (PFC) کودکانی که اینگونه تنبیه بدنی شده اند در چندین نواحی از قشر پیش پیشانی شناخته می شوند پاسخ عصبی بیشتری دارند. این مناطق به (SN) مناطقی که بخشی از شبکه برجستگی نشانه هایی در محیط مانند تهدید که دارای پیامد هستند، پاسخ می دهند و ممکن است در تصمیم گیری و پردازش شرایط کودک تأثیر بگذارد.

سخنگوی انجمن ملی پیشگیری از ظلم به کودکان گفت: شواهد واضحی وجود دارد که تنبیه بدنی به سلامت کودکان آسیب می رساند. ما والدین را تشویق می کنیم تا با روش مثبت مانند تعیین مرزهای مشخص و ثابت به فرزندان خود درست و غلط را بیاموزند.

از دانشکده روانشناسی دانشگاه "هاروارد" و نویسنده تحقیق گفت: ما (Katie A) "کتی آ" می دانیم کودکانی که خانواده های آنها از تنبیه بدنی استفاده می کنند بیشتر دچار اضطراب، افسردگی، مشکلات رفتاری و سایر مشکلات روحی می شوند اما بسیاری از مردم به کتک زدن به عنوان نوعی از خشونت نگاه نمی کنند. در این مطالعه ما می خواستیم بررسی کنیم که چگونه کتک زدن می تواند بر رشد مغز تأثیر بگذارد.

تنبيه بدنى كودك در اسكاتلند در سال ۲۰۲۰ ممنوع شد و در سال ۲۰۲۲ نيز در ولز غيرقانونى خواهد شد.

محققان طى اين مطالعه داده‌هاى يك مطالعه بزرگ كه بر روى كودكان سه تا ۱۱ ساله انجام شده بود را تجزيه و تحليل كردند. آنها بر روى ۱۴۷ كودك كه در حدود ۱۰ و ۱۱ سالگى كتك خورده بودند، متمرکز شدند

مورد بررسى قرار گرفت كه طى (MRI) هر كودك با روش دستگاه تصويرسازى تشديد مغناطيسى آن از ميدان‌هاى مغناطيسى قوى و امواج راديوىي براى توليد تصاوير دقيق از داخل بدن استفاده مى‌شود. همانطور كه آنها اين كار را انجام دادند، كودكان يك صفحه كامپيوتر را تماشا مى‌كردند . كه تصاوير مختلفى از بازيگران با چهره‌هاى "ترسناك" و "خنثى" را نشان مى‌داد

يك اسكنر فعاليت مغز هر كودك را در پاسخ به هر نوع صورت ثبت كرد و تصاوير براى بررسى اينكه آيا صورت‌ها باعث ايجاد الگوهاى مختلفى از فعاليت مغز در كودكان مى‌شوند يا خير، تجزيه و تحليل شد

محققان اظهار كردند: به طور متوسط چهره‌هاى ترسناك بيشتر از چهره‌هاى خنثى سبب فعال شدن مناطق مختلف مغز مى‌شوند

محققان بر این باورند که این مطالعه اولین گام در جهت تجزیه و تحلیل بیشتر تأثیرات بالقوه کتک زدن بر رشد مغز کودکان است.

محققان گفتند: ما امیدواریم که این یافته‌ها خانواده‌ها را ترغیب کند تا از این استراتژی استفاده نکنند. والدین و سیاست‌گذاران باید برای کاهش تنبیه بدنی تلاش کنند^{۳۹}

اگر پدر و مادر فرزند را رها کنند و فرزند در دامن پر مهر مادر و زیر نظر تربیت پدر مهران نباشد احتمال دارد ادم عجیب و غریب شود! به این مطلب توجه نمایید:

ماجراهای عجیب و غریب پسر ۷ ساله‌ای بنام ساسان! که پدرش دکتر و مادرش تحصیل کرده است! این مطلب نشان می‌دهد که اگر از تربیت فرزند انمان غفلت کنیم آنها به چه افراد خطرناکی تبدیل می‌شوند!!! زن هقهق می‌کرد و اشک می‌ریخت. وقتی دلیل آن همه بی‌تابی و درد را پرسیدم، با نگاهی که شادی فرسنگ‌ها از آن فاصله داشت گفت: «باورتان می‌شود کودک ۷ ساله به جرم مزاحمت برای نوامیس محاکمه شود؟»

پسرم ساسان زندگی ما را سیاه کرد. او بچه آدم نیست، بچه شیطان است. دیگر حاضر نیستم حتی «یک روز او را نگه دارم. هیچ شباهتی با بچه‌های عادی ندارد»

مادر ساسان پس از آن که کمی آرام‌تر شد، تعریف کرد

من و همسر هر دو کار می کردیم ولی الان من به خاطر او کارم را از دست داده‌ام. ساسان از سن ۲ سالگی پیش مادرم بود. وقتی ۳ ساله شد آن قدر مادرم را اذیت کرد که او هم از دست بچه من خسته شد. باورتن نمی شود، بچه ۳ ساله با پرت کردن قاب عکس به طرف مادرم باعث شد که او بینایی. یک چشم خود را از دست بدهد.

دیگر رو ندارم به دیدن پدر و مادرم بروم. بعد از آن جریان ساسان را به مهد کودک بردم. هر روز یکی از اولیای بچه های مهد کودک شکایت می کرد. ساسان چند بار بچه های دیگر را کتک زده بود. چند بار سوسک به جان بچه ها انداخته بود. باورتن نمی شود که این بچه حتی به حیوانات رحم نمی کند. بیش از صدبار ماهی های قرمز عید را کشت. او دنبال گربه ها می کند و آن ها را می زند و یک روز با مربی مهد کودک دعوا کرد. من سرکار بودم که خبردادند بروم و ساسان را به خانه ببرم. آن روز صدبار از مربی و مدیران عذرخواهی کردم تا آن ها راضی شدند یک فرصت دیگر به ساسان بدهند. هرچه از این بچه پررو و شیطان خواستم که از مربی خود معذرت بخواهد زیر بار نرفت فردای آن روز فهمیدم که ساسان در کلاتری بازداشت است. سراسیمه از محل کارم به کلاتری رفتم. این پسر که نمیدانم باید چه چیزی درباره اش بگویم به خاطر تلافی و اذیت مربی خود مهد کودک را آتش زد. نمی دانم اصلاً کبریت را از کجا آورده بود! به هر حال خدا رحم کرد آن آتش سوزی فقط خسارت مالی داشت. ما خسارت را پرداختیم و من مجبور شدم کار خود را رها کنم. و مواظب ساسان باشم.

من که هیچ، اگر تمام دنیا هم جمع شوند از پس این شیطان بر نمی آیند. از سن ۴ تا ۶ سالگی خودم از او نگهداری کردم. این دو سال برایم یک عمر گذشت. ۳۰ سال بیشتر ندارم اما موهای سرم مانند زنان. کهنسال سفید شده و زود پیر شده‌ام.

در این دو سال جرأت نداشتم پلک برهم بگذارم. اگر یک لحظه غافل می‌شدم، او از خانه خارج می‌شد. تا حالا چند بار از پدرش، عموش و من دزدی کرد. برای آن که او این کارش را تکرار نکند پول بیشتری به او دادم اما این کار نه تنها کمکی نکرد بلکه باعث شد او بیشتر منحرف شود. او در یک چشم برهم زدن از خانه خارج می‌شد و با پول‌هایش چیزهایی می‌خرید که رو ندارم بگویم. آخر مبتذل بخرد و به خانه برگردد؟ CD چه کسی باور می‌کند که یک بچه ۶ ساله در عرض ۵ دقیقه یکبار وقتی به دستشویی رفته بودم، از خانه فرار کرد؛ ۳ روز تمام گم شد. بعد از ۳ روز خودش به خانه بازگشت. وقتی از او پرسیدیم که کجا بودی، گفت: برای تعطیلات رفته بودم شمال! بعدها فهمیدم که در آن چند روز در خیابان‌ها می‌گشته و شب‌ها را با کودکان خیابانی در پارک‌ها سر می‌کرده. هرچه روانشناس و مشاور در تهران بوده او را معاینه کردند. فکر می‌کردم رفتار او وقتی به مدرسه برود خوب خواهد شد. اما او روز اول مدرسه سر هم‌کلاسی‌اش را شکست.

در عرض همین چند ماه بیست دفعه از مدرسه فرار کرده است. چند روز پیش هم دوباره فهمیدم که ساسان در کلانتری بازداشت است. وقتی به کلانتری رفتم فهمیدم که او بعد از فرار از مدرسه برای یک دختر ۱۸ ساله مزاحمت تجاوز ایجاد کرده؛ در ضمن یک بسته حشیش در جیبش بوده است. من اصلاً نمی‌دانم آن بسته حشیش را از کجا آورده است.

پدر ساسان یک پزشک است و من هم لیسانس حسابداری دارم. در تمام خانواده ما یک نفر وجود ندارد که سابقه کیفری داشته باشد. این بچه برای ما آبرو نگذاشته است؛ هنوز ۷ سال بیشتر ندارد که پرونده‌های حجیم در دادگاه برایش تشکیل شده است.

من از قاضی پرونده خواسته‌ام که او را چند سال در کانون اصلاح و تربیت کودکان نگاه دارد. البته مطمئن هستم مسئولین آنجا هم از پس این جانور بر نمی‌آیند و او را از آنجا هم بیرون خواهند کرد....

و اما ساسان، با چشمانی که از آن آتش زبانه می‌کشید و لبخندی زهرآگین، مادر را نگاه می‌کرد؛ انگار از اشک ریختن زن بیچاره لذت می‌برد.

روانشناسان پزشکی قانونی هوش ساسان را بیش از کودکان عادی اعلام کرده‌اند اما این کودک با چنین هوش و ذکاوتی باید در کانون اصلاح و تربیت دوران کودکی را بگذراند!^{۴۰}

در ایام تظاهرات مردم قم علیه رژیم سفاک طاغوت، بعضی روزها بجای مامورین شهربانی که برای مقابله با تظاهرات مردم می‌فرستادند، جای آنان، نیروهای گارد که خیلی مجهز بودند و از ظرفی به بی رحمی معروف بودند! می‌آمدند. مردم هم صدا می‌زدند: آی پرورشگاهی! آی پرورشگاهی! یعنی علت بی رحمی آنان این بود که از بچگی در پرورشگاه بزرگ شده بودند لذا چون مهر و عطف و مهربانی پدر و مادر بر سر آنان نبود آنها آدمهای بی رحمی شده بودند.

نتیجه گیری:

اسلام دین محبت به فرزندان است و از بداخلاقی و تندخویی نسبت به فرزندان نهی کرده است و هرگونه ازار و اذیت کودکان مورد نهی شدید اسلام است که در آخرت مجازاتهای فراوانی بدنبال دارد. و در زندگی رسول خدا که الگوی نمونه است می‌بینیم که پیامبر اسلام همه وجودش سرشار از

محبت به کودکان می باشد. همچنین اهل بیت علیهم السلام همیشه به فرزندان شان محبت می ورزیدند و پدران هم باید این چنین باشند تا فرزندان شان در پرتو این محبت، تربیت مناسبی داشته باشند.

هر وقت بابام میدید لامپ اتاق یا پنکه روشنه و من بیرون اتاقم ، میگفت

چرا اسراف؟ چرا هدر دادن انرژی ؟

! آب چکه میکرد ، میگفت: اسراف حرامه

... اطاقم که بهم ریخته بود میگفت : تمیز و منظم باش؛ نظم اساس دینه

حتی در زمان بیماریش نیز تذکر میداد

تا اینکه روز خوشی فرارسید ؛ چون می بایست در شرکت بزرگی برای کار مصاحبه بدم

.با خود گفتم اگر قبول شدم ، این خونه کسل کننده و پُراز توبیخ رو ، ترک می کنم

صبح زود حمام کردم ، بهترین لباسمو پوشیدم و خواستم برم بیرون که پدرم بهم پول داد و با لبخند

! گفت: فرزندم

مُرتب و منظم باش ؛ - ۱

همیشه خیر خواه دیگران باش - ۲

مثبت اندیش باش ؛ - ۳

خودت رو باور داشته باش ؛ -۴

تو دلم غرولند کردم که در بهترین روز زندگیم هم از نصیحت دست بردار نیست و این لحظات □ □
! شیرین رو زهرمارم میکنه

با سرعت به شرکت رویایی ام رفتم ، به در شرکت رسیدم ، با تعجب دیدم هیچ نگهبان و تشریفاتی
! نبود ، فقط چند تابلو راهنما بود

به محض ورود ، دیدم اشغال زیادی در اطراف سطل زباله ریخته ، یاد حرف بابام افتادم ؛ آشغالاً رو
... ریختم تو سطل زباله

اومدم تو راهرو ، دیدم دستگیره در کمی از جاش درآومده ، یاد پند پدرم افتادم که میگفت: خیرخواه
! باش ؛ دستگیره رو سرجاش محکم کردم تا نیوفته

از کنار باغچه رد میشدم ، دیدم آبِ سر ریز شده و داره میاد تو راهرو ، یاد تذکر بابا افتادم که اسراف
... حرامه ؛ لذا شیر آب رو هم بستم

پله ها را بالا میرفتم ، دیدم علیرغم روشنی هوا چراغ ها روشنه ، نصیحت بابا هنوز توی گوشم زمزمه
! میشد ، لذا اونارو خاموش کردم

به بخش مرکزی رسیدم و دیدم افراد زیادی زودتر از من برای همان کار آمدن و منتظرند نوبتشون
برسه

چهره و لباسشون رو که دیدم ، احساس خجالت کردم ؛ خصوصاً اونایی که از مدرک دانشگاههای
! غربی شون تعریف میکردن

!عجیب بود ؛ هر کسی که میرفت تو اتاق مصاحبه ، کمتر از یک دقیقه میامد بیرون

!!! با خودم گفتم : اینا با این دَک و پوزشون رد شدن ، مگر ممکنه من قبول بشم؟ عُمرا

!بهتره خودم محترمانه انصراف بدم تا عذرمو نخواستن

باز یاد پند پدر افتادم که مثبت اندیش باش ، نشستم و منتظر نوبتم شدم

اون روز حرفای بابام بهم انرژی میداد

.توی این فکر بودم که اسممو صدا زدن

وارد اتاق مصاحبه شدم ، دیدم ۳ نفر نشستن و به من نگاه میکنند

یکیشون گفت : کی میخواهی کارتو شروع کنی؟

! لحظه ای فکر کردم ، داره مسخره ام میکنه

!یاد نصیحت آخر پدرم افتادم که خودت رو باور کن و اعتماد به نفس داشته باش

پس با اطمینان کامل بهشون جواب دادم: ان شاءالله بعد از همین مصاحبه آماده ام

!!! یکی از اونا گفت : شما پذیرفته شدی

!با تعجب گفتم : هنوز که سوالی نپرسیدین؟

.گفت: چون با پرسش که همیشه مهارت داوطلب رو فهمید ، گزینش ما عملی بود

با دوربین مداربسته دیدیم ، تنها شما بودی که تلاش کردی از درب ورود تا اینجا ، نقصها رو اصلاح

... کنی

... در آن لحظه همه چی از ذهنم پاک شد ، کار ، مصاحبه ، شغل و

هیچ چیز جز صورت پدرم را ندیدم ، کسی که ظاهرش سختگیر ، اما درونش پر از محبت بود و
... آینده نگری

عزیز ! در ماوراء نصایح و توبیخهای پدرانه ، محبتی نهفته است که روزی حکمت آن را خواهی
... فهمید

... اما شاید دیگر او کنارت نباشد ☐ 

... هدیه کن به هر کسی که دوستش داری ☐

پدر و مادر با مهربانی فرزند را نصیحت کنند همانطور که امیر مومنان خطاب به پسرش می فرماید ای
پسرکم. و لقمان هم طبق آیات قران به پسرش پسرکم می گوید و این نشانه مهربانی و محبت پدر به
فرزند است. که انشالله این نصیحت ها در فرزند اثر می نماید.

نصیحت های لقمان به پسرش

در سوره لقمان خداوند حکیم نصیحت های لقمان به پسرش را نقل نماید و این نشان می دهد که خداوند حکیم دوست دارد پدران به فرزندان شان نصیحت نمایند و او را در مسیر درست راهنمایی کنند. به چند تا از این نصیحت ها اشاره می شود:

نصیحت های لقمان حکیم به فرزندش

* دو چیز را فراموش نکن : یاد خدا و یاد مرگ .
دو چیز را فراموش کن : بدی دیگران در حق تو و خوبی تو در حق دیگران .
چهار چیز را نگه دار : گرسنگیت را سر سفره دیگران , زبانت را در جمع , دلت را سر نماز و چشمت را در خانه دوست .

* روزی لقمان به پسرش گفت امروز به تو 3 پند می دهم که کامروا شوی.

اول اینکه سعی کن در زندگی بهترین غذای جهان را بخوری!

دوم اینکه در بهترین بستر و رختخواب جهان بخوابی !

سوم اینکه در بهترین کاخها و خانه های جهان زندگی کنی !!!

پسر لقمان گفت ای پدر ما یک خانواده بسیار فقیر هستیم چطور من می توانم این کارها را انجام دهم؟

لقمان جواب داد :

اگر کمی دیرتر و کمتر غذا بخوری هر غذایی که میخوری طعم بهترین غذای جهان را می دهد .

اگر بیشتر کار کنی و کمی دیرتر بخوابی در هر جا که خوابیده ای احساس می کنی بهترین خوابگاه جهان است .

و اگر با مردم دوستی کنی و در قلب آنها جای می گیری و آنوقت بهترین خانه های جهان مال توست...

نصیحت های لقمان به پسرش

* فرزندم هیچ کس و هیچ چیز را با خداوند شریک مکن... * با پدر و مادرت بهترین رفتار را داشته باش.

* بدان که هیچ چیز از خداوند پنهان نمی ماند... * نماز را آنگونه که شایسته است بپا دار... * اندرز و نصیحت دیگران را فراموش مکن... * از بدان انتظار مردانگی و نیکی نداشته باش... * از مردم روی مگردان و با آنها بی اعتنا مباش.

* با غرور و تکبر با دیگران رفتار مکن... * در مقابل پیش آمدها شکیا باش... * بر سر دیگران فریاد مکش و آرام سخن بگو... * از طریق اسماء و صفات خداوند او را بخوبی بشناس... * به آنچه دیگران را اندرز می دهی خود پیشتر عمل کن... * سخن به اندازه بگو... * حق دیگران را به خوبی ادا کن... * راز و اسرار را نزد خود نگاه دار... * به هنگام سختی دوست را آزمایش کن... * با سود و زیان دوست را امتحان کن... * با بدان و جاهلان همنشینی مکن.

* با اندیشمندان و عالمان همراه باش... * در کسب و کار نیک جدی باش... * بر کوتاه فکران و ضعیف عنصران اعتماد مکن... * با عاقلان ایماندار مدام مشورت کن... * سخن سنجیده همراه با دلیل را بیان کن... * روزهای جوانی را غنیمت بدان... * هم مرد دنیا و هم مرد آخرت باش... * یاران و آشنایان را احترام کن... * با دوست و دشمن، خوش اخلاق باش... * وجود پدر و مادر را غنیمت بشمار... * معلم و استاد را همچون پدر و مادر دوست بدار.

* کمتر از درآمدی که داری خرج کن... * در همه امور میانه رو باش... * گذشت و جوانمردی را پیشه کن.

* هر چه که می توانی با مهمان مهربان باش... * در مجالس و معابر چشم و زبان را از گناه باز دار... * بهداشت و نظافت را هیچگاه فراموش مکن... * هیچگاه دوستان و هم کیشان خود را ترک مکن... * فرزندان را دانش و دینداری بیاموز... * سوار کاری و تیراندازی و شنا را فراگیر... * در هر کاری از دست و پای راست آغاز کن.

* با هر کس به اندازه درک او سخن بگو... * به هنگام سخن متین و آرام باش... * به کم گفتن و کم خوردن و کم خوابیدن خود را عادت بده... * آنچه را که برای خود نمی پسندی برای دیگران مپسند... * هر کاری را با آگاهی و استادی انجام بده... * نا آموخته استادی مکن... * با ضعیفان و کودکان سر خود را در میان نگذار... * چشم به راه کمک و یاری دیگران مباش... * از بدان انتظار مردانگی و نیکی نداشته باش... * هیچ کاری را پیش از اندیشه و تدبیر انجام مده... * کار ناکره را کرده خود بدان... * کار امروز را به فردا مینداز... * با بزرگتر از خود مزاح مکن... * با بزرگان سخن طولانی مگو... * کاری مکن که جاهلان با تو جرأت گستاخی پیدا کنند... * محتاجان را از مال خود محروم مگردان... * دعا و دشمنی گذشته را دوباره زنده مکن... * کار خوب دیگران را کار خود نشان مده... * مال

و ثروت خود را به دوست و دشمن نشان مده... * با خویشاوندان قطع خویشاوندی مکن... * هیچگاه پاکان و پرهیزکاران را غیبت مکن... * خودخواه و متکبر مباش... * در حضور ایستادگان منشین... * در حضور دیگران دندان پاک مکن... * با صدای بلند آب دهان و بینی را پاک مکن... * به هنگام خمیازه دست بر دهان خویش بگذار.

* حالت خستگی را در حضور دیگران ظاهر مکن... * در مجالس انگشت در بینی مینداز... * کلام جدی را با مزاح آمیخته مکن... * هیچکس را پیش دیگران خجل و رسوا مکن... * با چشم و ابرو با دیگران سخن مگو... * سخن گفته شده را تکرار مکن... * از شوخی و مزاح خود کمتر کن... * از خود و خویشاوندان نزد دیگران تعریف مکن.

* از پوشیدن لباس و آرایش زنان پرهیز کن... * از خواسته های نابجای زن و فرزندان پیروی مکن... * حرمت هر کس را در حد خود نگاه دار... * در بد کاری با اقوام و دوستان همکاری مکن... * از مردگان به نیکی یاد کن.

* از خصومت و جنگ افروزی جدا پرهیز کن... * با چشم احترام به کار دیگران نگاه کن... * نان خود را بر سفره ی دیگران مخور... * در هیچ کاری شتاب مکن... * برای جمع آوری بیش از حد مال و ثروت حرص مخور.

* به هنگام خشم شکبیا باش و سخن سنجیده بگو... * از پیش دیگران غذا و میوه بر مدار... * در راه رفتن از بزرگان پیشی مگیر... * سخن و کلام دیگران را قطع مکن... * به هنگام راه رفتن جز به ضرورت چپ و راست خود را نگاه مکن... * در حضور مهمان بر کسی خشم مگیر... * مهمان را به هیچ کاری دستور مده... * با دیوانه و مست سخن مگو... * برای کسب سود و دوری از زیان آبروی خود را مریز... * در کار دیگران کنجکاوی و جاسوسی مکن.

* در اصلاح میان مردم هیچ گاه کوتاهی مکن... * ادب و تواضع را هیچگاه فراموش مکن... * با خداوند صادق و با مردم با انصاف باش... * بر آرزوها و خواسته های خود غالب باش... * خدمتکاری بزرگان و همکاری با مستمندان را فراموش مکن... * با بزرگان با ادب و با کودکان مهربان باش... * با دشمنان مدارا کن و در مقابل جاهلان خاموش باش... * در مال و مقام دیگران طمع مکن... * از رفت و آمد و مال و مرام و مسلک خویش کمتر بگو... * بجز خداوند هیچ کس و هیچ چیز را فرمانروا و فریادرس خویش مشمار... * عمر و روزی با حساب و کتاب است، پس مترس و طمع مکن... * عمر را برای عمل و عبادت و پاکی و پرهیزکاری غنیمت بدان... * اگر بهشت را می طلبی از فساد و ستم و گردن کشی پرهیز کن... * سرچشمه ی زشتی ها را دنیا پرستی و مستی و نادانی بدان... * بجز در حق و راستی بندگان خدا را بندگی و فرمانبری مکن... * خود را با ستم سلاطین شریک مگردان... * دنیای دیگر را به دست فراموشی مسپار...

خاطره ای جالب و آموزنده

از یک خانم خانه دار

؟؟؟

پدرم کارمند دولت بود.....

و غالباً در شهرها به ماموریت می رفت

مادرم تحصیل کرده بود

اما خانه داری می کرد

او زن باایمان و پاکدامنی بود

باپولی که پدرم در اختیارش می گذاشت

پنج فرزند را به خوبی اداره می کرد

علاوه بر کارهای خانه

جوراب بافی هم می کرد

و به این وسیله

به اقتصادخانه کمک می نمود

چنان با عقل و تدبیر زندگی می کرد

که احتیاجی به قرض و نسیه

پیدانمی کردیم

برنامه لباس و غذای ما

درست به اندازه در آمدمان بود

حتی گاهی از اوقات لباسهای مارا

: وصله می زدو می گفت

عزیزانم شخصیت انسان

به لباس نیست شخصیت انسان،

به علم و اخلاق نیک و ایمان درست،

. و خدمت به خلق خداست

کسانی شخصیت خود را ،

به لباس می دانند که

. شخصیت نفسانی ندارند

گاهی به مانان و سیب زمینی

یا نان و پنیر و سیب زمینی می داد

:ومی گفت

پول کم داشتیم ترسیدم

به قرض ونسیه بیفتیم

غذاچندان مهم نیست

انسان آزاد خود را اسیر شکم نمی کند

.شکم باید سیر شود هر چه بود بود

اما خیال نکنید که ما فقیر بودیم

.ابدأ

وضع مابد نبود در میان مردم

خیلی محترم زندگی می کردیم

پدر بزرگ من یکی از ثروتمندان بود،

ولی بزرگواری و مناعت طبع ما درم

چنان بود که اصلاً اعتنا نمی کرد

به قدری آبروداری می کرد که

پدر بزرگم نیز از وضع داخلی ما

بی اطلاع بود و وضع ما را کاملاً

رو به راه می دانست

ما از کودکی با صرفه جویی

و آبرو داری و تدبیر در زندگی خو گرفتیم

و در منزل کلاس اقتصاد دیدیم

اکنون که خودم نیز مادر شده ام

و خانه وزندگی و شوهر

و بچه دارم

آنچه از مادرم فر گرفته ام

اجرامی کنم

و پایم را از گلیم خود

دراز تر نمی کنم،

هیچ گاه از شوهرم تقاضای

بی جا و بی مورد ندارم

زندگی بسیار راحت و آبرومندی داریم

و قرض و نسیه نداریم

پول خوانواده را چنان خرج می کنم

که همه در رفاه هستیم،

.....همه از هم راضی هستیم امیدوارم خدا هم از ما راضی باشد

مهربانی با پدر و مادر از اخلاق محمدی است

مهربانی با پدر و مادر که بعد از خداوند حکیم، آنها دومین خالق ما هستند و اگر آنها نبودند ما هم وجود پیدا نمی کردیم. انقدر مهم است که خداوند در سوره اسراء بعد از ایمان به خودش، مهربانی با والدین را امر فرموده است. و مهربانی با والدین از اوجب واجبات است یعنی عمل مستحبی نیست بلکه واجب می باشد. و شرط رضایت خداوند از ما، رضایت پدر و مادر از ما است. یعنی اگر خیلی مومن باشیم و اهل نماز و مسجد و قران و.. ولی پدر و مادر از ما ناراضی باشند فایده ای ندارد و جهنم می رویم! ولی اگر پدر و مادر از ما راضی باشند و خدای نکرده گناهای هم کرده باشیم خدا ما را می بخشد و از ما راضی می شود.

چرا به بزرگترین سوره قران بقره می گویند؟

نتیجه احترام پدر و مادر: در زمان حضرت موسی علیه السلام، در میان بنی اسرائیل مرد جوانی زندگی می کرد او که به شغل غله فروشی و خرید و فروش گندم اشتغال داشت جوانی با ادب و آراسته به کمالات ظاهری و معنوی بود.

در یکی از روزها، که طبق معمول در مغازه ی خویش، مشغول تجارت بود، شخصی آمده و از او، گندم زیادی خریداری کرد، که آن معامله ی کلان، بهره سرشاری برای آن تاجر جوان در پی داشت.

وقتی برای تحویل گندم به انباری خویش در منزل مراجعه کرد، متوجه شد که درب انباری بسته و پدرش پشت در خوابیده است و اتفاقاً کلید انبار هم در جیب اوست. جوان غله فروش چون شخصی با تربیت و فهمیده بود، به احترام پدرش از مشتری عذرخواهی کرده و گفت. «متأسفانه! تحویل گندم بستگی به بیداری پدرم دارد و من نمی توانم او را از خواب بیدار کرده و اسباب ناراحتی اش را فراهم کنم؛ به همین جهت اگر صبر کنی تا پدرم بیدار شود من مقداری از مبلغ کالا به تو تخفیف خواهم داد و اگر نمی توانی صبر کنی لطفاً از جای دیگری جنس مورد نیاز خود را تهیه کن!»

مشتری گندم گفت: من آن جنس را مقداری هم گران تر می خرم، معطل نشو و پدرت را از خواب بیدار کن جنس را تحویل من بده.

جوان گفت: «من هرگز او را از خواب بیدار نخواهم کرد و استراحت پدر، در نزد من بیشتر ارزش دارد تا سود این معامله کلان.» بعد از اصرار مشتری و امتناع تاجر جوان، بالاخره مشتری صبر کرد و رفت.

بعد از ساعتی، پدر از خواب بیدار شد؛ دید پسرش در حیاط خانه قدم می زند، پرسید: «پسرم! چه طور شده در این ساعت کاری، درب مغازه را بسته و به خانه آمده ای؟» جوان برومند، داستان را برای او نقل کرد، پدرش بعد از شنیدن واقعه، خیلی خوشحال شد و حمد الهی به جا آورد و به خداوند عرضه داشت: «پروردگارا! از تو متشکرم، که چنین فرزندی با عاطفه و مهربان به من عطا کرده ای.» و به پسرش گفت:

«اگر چه من راضی بودم که مرا از خواب بیدار کنی و این همه سود را از دست ندهی، اما حالا که تو بزرگواری کردی و احترام پدر پیرت را نگاه داشته ای، من، در عوض آن سودی که از دست داده ای، گوساله خویش را به تو می بخشم و امیدوارم که خدای متعال توسط این گوساله، نفع بسیاری به تو برساند و آن درس عبرتی باشد، برای تمام جوان ها که احترام پدر و مادر خویش را حفظ کنند.»

سه سال از این ماجرا گذشت، آن گوساله روز به روز رشد کرده و یک گاو بزرگ و کامل شده بود. در آن زمان، در منطقه دیگری و در یکی از خانواده های بنی اسرائیل، دختری مؤدب و عقیفه و جمیله بود که به حد بلوغ رسیده و خواستگاران زیادی برایش می آمدند؛ که از جمله ی آنان دو پسر عموی دختر بود. یکی از آن دو متدین و با تربیت بود اما از مال دنیا، چندان بهره ای نداشت و در مقابل پسر عموی دوم، از ثروت دنیا بهره مند بود، ولی از دین و تقوا و معنویت هیچ بهره ای نداشت، فقط در ظاهر و با زبان به حضرت موسی گرویده بود.

دختر از بین خواستگاران، به این دو نفر متمایل شد و یک هفته مهلت خواست، تا در مورد زندگی و انتخاب همسر آینده اش تصمیم بگیرد. او در این مدت با خود فکر کرد که:

«اگر من با پسر عموی متدین ازدواج کنم، باید عمری در فقر بوده و با زندگی ساده بسازم، اما در عوض با همسری راستگو و مهربان و خداشناس به سر خواهم برد و یک زندگی آرام بخش و سالم خواهم داشت. اما اگر با همسر ثروتمند، بی تقوا و آلوده به گناه ازدواج کنم، ممکن است چند روزی در رفاه و آسایش باشم، اما از فضائل اخلاقی و معنوی دور خواهم ماند و در اثر بی مبالاتی و بی تقوایی همسر آینده ام، ممکن است از جاده سعادت منحرف شوم و در سراشیبی لغزش ها و آلودگی ها سقوط کنم.»

دختر جوان، بعد از فکر و مشورت با پدر و مادر خویش به این نتیجه رسید که با پسر عموی متدین و با تقوا ازدواج کند. وقتی پسر عموی ثروتمند، از تصمیم عاقلانه دختر عموی خویش آگاه گردید، آتش حسد، در سینه ی او شعله ور شد. وی در اثر وسوسه شیطان نقشه خطرناک و شومی کشید.

شبی پسر عموی با ایمان را به منزل خویش دعوت کرده و بعد از پذیرایی کامل، شب را در خانه نگه داشت و در آخرهای شب، در حالی که مهمان در خواب بود او را نا جوانمردانه به طرز فجیعی کشته و جنازه را به یکی از محلات ثروتمند بنی اسرائیل انداخت. او با خودش چنین اندیشید: «با یک تیر دو نشان می زنم، اولاً: دختر عمویم بعد از حذف رقیب ناچار مرا می پذیرد؛ دوماً: دیه این پسر عمو را (طبق شریعت حضرت موسی علیه السلام) از اهالی محل گرفته و صرف مخارج عروسی می کنم.»

صبح زود وقتی مردم از خانه ها بیرون آمدند با جسد خونین یک مقتول مواجه شدند، و هر چه دقت کردند، او را نشناختند؛ تا این که به حضور حضرت موسی علیه السلام رفته و حادثه را گزارش دادند. حضرت موسی علیه السلام دستور داد، تمام طبقات و اصناف حتی کشاورزان، از رفتن به سر کار خود داری کنند و همه در صدد شناختن قاتل و مقتول باشند. (زیرا مسئله ی قتل در بین بنی اسرائیل خیلی مهم بود.) مردم به دنبال دستور پیامبر خدا، تمام تلاش خود را به کار بردند، ولی هیچ اثری از قاتل یا مقتول به دست نیامد.

جوان قاتل نزدیکی های ظهر، از منزل خود بیرون آمد و مشاهده کرد که وضع شهر به هم ریخته، همه دست از کار کشیده اند. جوان- با تجاهل- علت را جویا شد و گفتند: «شخصی را کشته و شب گذشته، به یکی از محله ها انداخته اند و حضرت موسی دستور شناسائی و دستگیری قاتل را داده است که خانواده مقتول، او را قصاص کند.» وی به سرعت به کنار جنازه آمد و روپوش را کنار زد و به صورت او نگاه کرد. ناگهان نعره زد، و داد و فریاد راه انداخته و مانند اشخاص مصیبت دیده، به سر و صورت خود می زد و گریه کنان می گفت: «آه! آه! این جوان پسر عموی من است و باید یا قاتل را نشان بدهید تا قصاص کنم، یا این که دیه خون او را بگیرم!» وقتی او را در محضر حضرت موسی علیه السلام حاضر کردند، حضرت موسی علیه السلام بعد از احراز هویت و کشف خویشاوندی آن جوان با مقتول، فرمود: «اهالی آن محل یا باید قاتل را بیابند و یا این که، پنجاه نفر قسم بخورند که خبر از قاتل ندارند و دیه مقتول را پردازند.»

بنی اسرائیل گفتند: «یا نبی الله! ما بدون تقصیر چرا دیه بدهیم، شما از خدای خویش سؤال کن، تا این که قاتل را به ما معرفی نماید و ما از این اتهام، رها شویم.» حضرت فرمود: «دستور خداوند، فعلاً این است و من هرگز خلاف دستور خداوند عمل نخواهم کرد.»

در این هنگام، از طرف خداوند به موسی علیه السلام وحی نازل شد: «ای موسی! حالا که به حکم ظاهری تو راضی نشدند دستور بده، گاوی را بکشند و بعضی از اعضای او را، به بدن مرده بزنند، تا من او را زنده نمایم و او قاتل

خودش را معرفی کند.» خداوند متعال در قرآن با اشاره به این قصه می فرماید: وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالِ أَعُودُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ [1] «و [به یاد آورید] هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما دستور می دهد ماده گاوی را ذبح کنید [و قطعه ای از بدن آن را به مقتولی که قاتل او شناخته نشده بزنید، تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند؛ و غوغا خاموش گردد]. گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟

[مگر ممکن است عضو حیوان مرده ای را به انسان مرده ای بزنیم و او زنده شود]. موسی گفت: به خدا پناه می برم از اینکه از جاهلان باشم!

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يَبِينُ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ فافعلوا مَا تُؤْمَرُونَ؛ [2] «بنی اسرائیل گفتند: پس از خدای خود بخواه که برای ما روشن کند این ماده گاو چگونه ماده گاوی باشد؟ گفت: خداوند می فرماید: ماده گاوی است که نه پیر و از کار افتاده باشد، و نه بکر و جوان؛ بلکه میان این دو باشد. آنچه به شما دستور داده شده، [هر چه زودتر] انجام دهید.»

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يَبِينُ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْثُهَا تَسْرُ النَّاضِرِينَ؛ [3] «گفتند: از خدایت بخواه برای ما روشن کند که رنگ آن چگونه باشد؟ موسی گفت خداوند می فرماید گاوی باشد زرد یکدست، که بینندگان را خوش آمده و مسرور سازد.»

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يَبِينُ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ* قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شَيْءَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتُ بِالْحَقِّ فَذَبْحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ؛ [4] «باز گفتند: از خدایت بخواه برای ما روشن کند که چگونه گاوی باید باشد؟ زیرا این گاو برای ما مبهم شده! و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد!

گفت: خداوند می فرماید: گاوی باشد که نه برای شخم زدن رام شده؛ و نه برای زراعت آبکشی کند؛ از هر عیبی برکنار باشد، و حتی هیچ گونه رنگ دیگری در آن نباشد. گفتند: الان حق مطلب را آوردی! سپس [چنان گاوی را پیدا کردند و] آن را سر بردند؛ ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند.»

بنی اسرائیل، وقتی این صفات را، از حضرت موسی شنیدند به دنبال گاوی با این اوصاف گشتند و هر چه تفحص کردند پیدا نشد تا این که بالاخره، گاوی را با آن ویژگی ها، در خانه ی جوانی پیدا کردند.

او همان جوان گندم فروش بود. که چند سال پیش، در اثر احترام و مهربانی به پدرش، صاحب گوساله ای شده بود. بنی اسرائیل به در خانه جوان تاجر آمده و تقاضای خرید گاو را کردند و او وقتی از ماجرا اطلاع یافت خوشحال شده و گفت: «باید از مادرم اجازه بگیرم.» پیش مادرش آمده و مشورت کرد، مادرش گفت: «به دو برابر قیمت معمولی او را بفروش.» بنی اسرائیل وقتی از قیمت باخبر شدند گفتند: «مگر چه خبر شده؟ یک گاو معمولی به دو برابر قیمت بازار؟!» و پیش حضرت موسی علیه السلام آمده و گزارش دادند. حضرت فرمود:

«حتماً باید بخرید زیرا فرمان خداوند است.» آنها برگشته و به صاحب گاو گفتند: «چاره ای نیست، ما آن را به دو برابر قیمت می خریم، برو گاو را بیاور.» او دوباره پیش مادرش آمده و نظر او را خواست و مادرش گفت: «پسرم! برو بگو: به دو برابر قیمت قبلی ما می فروشیم!» آن ها وقتی این جمله را شنیدند با تعجب و ناراحتی گفتند: «ما یک گاو را به چهار برابر قیمت، نمی خریم.»

بنی اسرائیل دوباره پیش حضرت موسی علیه السلام برگشتند و حضرت فرمود: «باید بخرید، زیرا فرمان خداوند است.» آن ها باز گشتند، این بار مادر جوان گفت: «پسر جان! برو به آن ها بگو: چون شما نخریدید و رفتید، به دو برابر قیمت قبلی می فروشیم.» بنی اسرائیل باز از خریدن خودداری کرده و برگشتند و هر بار که بر می گشتند، قیمت دو برابر می شد، تا آن که آن گاو را به دستور حضرت موسی خریدند، به قیمت این که پوستش را پر از سکه های طلا بکنند. بعد از خریدن گاو، آن را ذبح نموده و و پوستش را پر از سکه های طلا کرده و به صاحبش تحویل دادند.

حضرت موسی علیه السلام دو رکعت نماز خواند و بعد دست ها را به سوی آسمان بلند کرده و فرمود: «پروردگارا! تو را قسم می دهم به شکوه و جلال محمد و آل محمد علیه السلام، که این مرده را زنده گردانی.» بعد قسمتی از دم گاو را آورده و به بدن مقتول زدند و او زنده شده و قاتل خود را معرفی کرد و چگونگی وقوع جنایت را شرح داد.

بعد از این معجزه، بنی اسرائیل به هم دیگر می گفتند: ما نمی دانیم معجزه زنده شدن این مقتول مهم است، یا ثروتمند کردن خداوند، آن جوان تاجر را!

حضرت موسی امر کرد که قاتل را قصاص کنند و آن جوان بی گناه، بعد از زنده شدن، از حضرت موسی تقاضا کرد که از خداوند بخواهد، عمری دوباره به او عنایت کند. خداوند به حضرت موسی مژده داد که هفتاد سال، عمر دوباره به او بخشیدم و بعد موسی علیه السلام آن دختر پاکدامن را به عقد آن جوان - پسر عموی متدین و درستکار -

در آورد. در حدیث نقل شده: «خداوند در قیامت هم بین آن دو زوج جوان، جدائی نمی اندازد و آن ها در عالم آخرت در بهشت با یکدیگر زن و شوهر خواهند بود.» [5]

پی نوشت ها

[1] بقره / 67.

[2] بقره / 68.

[3] همان / 69.

[4] بقره 70 و 71.

[5] تفسیر صافی، ج 2، ص 140. حیوة القلوب، ج 2، ص 270. داستان پیامبران، ج 2، ص 366.

ایه الله مجتهدی تهرانی علت بازداشت خود را بی احترامی به مادر ذکر کرد!

ایشان گفتند در زمان طاغوت شبی میخواستم سخنرانی بروم. مادرم گفت خواهرت راهم سوار کن تا محلی میخواهد برود. من روی جهاتی قبول نکردم مادر چندبار گفت ولی من قبول نکردم. وقتی محلی که منبر داشتم رفتم یک سخنرانی درباره بی حجابی کردم. در آن مجلس خانمی از من درمورد آن سخنرانی شکایت کرد و کلانتری من را بردند و دوسه شب بازداشت بودم تا با وساطت بزرگی ازاد شدم و من علت بازداشتم را جواب رد به مادرم می دانم....

به شخصی که با پدرش دعوا کرده بود گفتم مبادا از خانه بیرون بروی! چون احتمال دارد
بری زیر ماشین! خداوند در مورد بی احترامی به پدر و مادر کوتاه نمیاد و زود مجازات می
کند!

ایه الله سید طیب جزایری می فرمود اکثر جوانهایی که ناکام از دنیا می روند بر اثر نفرین
والدین است!

باید به فرزندم دیکته بگویم!...

□ یک روز جمعه خدمت آقای بهشتی رسیدیم و گفتیم: یکی از مقامات سیاسی خارجی
به تهران آمده، از شما تقاضای ملاقات کرده است.

□ ایشان پذیرفت و گفت: من این ملاقات را نمی پذیرم، مگر این که امام (ره) به من
تکلیف بفرمایند، ولی اگر ایشان این تکلیف را نمی کنند، نمی پذیرم؛ چون برای خودم
برنامه دارم و امروز که جمعه است، متعلق به خانواده من است.

□ در این ساعات باید به فرزندانم دیکته بگویم و در درس ها به آنها کمک کنم و به
کارهای خانه برسم؛ چون روز جمعه من، مخصوص خانواده است...

□ سیره شهید بهشتی، ص ۷۰

عاقبت بی احترامی به مادر...!

□ □ از حضرت امام باقر (علیه السلام) روایت است که در قوم بنی اسرائیل عابدی بود بنام جریح، که در صومعه خویش به عبادت مشغول بود.

□ □ روزی مادرش، در حالی که وی به نماز اشتغال داشت، صدایش زد و او مادر را پاسخ نداد (در بعضی روایات آمده که اگر جریح فقیه می بود می دانست که قطع نماز نافله و پاسخ مادر از نماز افضل بود)

□ □ مادر برگشت، و بار دوم آمد و او را صدا زد، ولی او باز هم پاسخ نداد، تا سه بار. در سومین بار مادر وی را نفرین کرد و گفت:

از خدای بنی اسرائیل می خواهم که تو را به خود واگذارد و یاریت نکند.

□ □ روز بعد زن بدکاره ای به کنار صومعه او آمده و فرزندى را که در رحم داشت در آنجا وضع حمل کرد، و ادعا کرد که فرزند از آن جریح است.

□ در میان بنی اسرائیل شایع شد که آن کس که مردمان را از زنا نهی می نمود خود مرتکب زنا گشته است!

✱ حاکم دستور داد وی را بدار بکشند، مادر بر سر و روی زنان به پای چوبه دار آمد.

□ جریح گفت: ساکت باش که این نتیجه همان نفرین تو است.

□ □ مردمان چون شنیدند گفتند:

ما از کجا بدانیم که این تهمت و این نسبت دروغ است؟

□ جریح گفت: کودک را حاضر کنید. چون کودک بیاوردند.

از او پرسیدند: پدرت کیست؟

وی به زبان آمد و گفت:

فلان چوپان، و بدین گونه خداوند بر اثر توبه جریح وی را نجات داد

و جریح سوگند یاد کرد که از این پس از خدمت مادر جدا نگردد.

□ بحار الأنوار، ج 71، ص: 75

نیکی به مادر او را هم ردیف موسی علیه السلام کرد

روزی موسی علیه السلام از خدا خواست که همنشین او را در بهشت به او نشان دهد .

خدا به او وحی کرد که همنشین تو در بهشت فلان مرد قصاب است. حضرت موسی علیه السلام سراغ قصاب مذکور رفت و به او گفت که آیا مهمان نمی خواهی؟ قصاب جواب داد چرا می خواهم . او حضرت موسی علیه السلام را بخانه خود برد. حضرت موسی علیه السلام که او را زیر نظر داشت دید که ابتدا از زنبیلی پایین آورد که در آن پیرزنی فروت بود. جوان دست و صورت پیرزن را شست و به او غذا داد . بعد دوباره اورادر زنبیل گذاشته و در حالی که لبهای پیرزن حرکت می کرد، زنبیل رابه سقف آویزان کرد . سپس قصاب برای موسی علیه السلام غذا آورد . بعد از صرف غذا، موسی علیه السلام از قصاب پرسید: این پیرزن کیست؟

گفت: مادرم است که چون خدمتکاری ندارم، خودم او را تروخشک می کنم . موسی علیه السلام پرسید: وقتی می خواستی مادرت را در زنبیل بگذاری او چه گفت؟

گفت: هرگاه او را تروخشک می کنم درحق من دعا می کند و می گوید: خداتورا با موسی در بهشت همنشین کند .⁽²⁾

بزرگان دین به کسانی که نسبت به والدین خود احترام می گذاشتند، بااحترام برخورد می نمودند و نسبت به کسانی که به والدین خود جفا می نمودند، با خشم و یا بی اعتنائی برخورد می کردند .

1. داستانهای از زندگی علما.

2. بحار، ج 74.

«وقتی خواهر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدن حضرت آمد، پیامبر برای او احترام فوق العاده‌ای گذاشتند ولی وقتی برادر رضاعی پیامبر آمد حضرت مانند خواهرش به او احترام نکردند. اصحاب علت را پرسیدند. حضرت فرمود علت بیشتر احترام کردن من به خواهر رضاعیم این است که او به پدر و مادرش زیاده‌تر نیکی می‌کند.»⁽¹⁾

۴۱

شیخ انصاری و احترام فوق العاده به مادر

شیخ اعظم، فقیه بزرگ، مادرش را تا نزدیک حمام به دوش می‌گرفت و او را به زن حمامی سپرده، می‌ایستاد، تا بعد از پایان کار او را به خانه برگرداند.

هر شب به دست بوسی مادر می‌آمد، و صبح با اجازه او از خانه بیرون می‌رفت.

پس از مرگ مادر به شدت می‌گریست فرمود گریه ام برای این است که از نعمت بسیار مهمی چون خدمت به مادر محروم شدم، شیخ پس از مرگ مادر با کثرت کار و تدریس و مراجعات تمام نمازهای واجب عمر مادرش را خواند، با آنکه مادر از متدینه‌های روزگار بود.

(شیخ حسین زاهد(ره)

یکی از آشنایان ایشان می گوید: شیخ حسین مادر پیری داشتند که شیخ مراقبت ایشان را بر عهده داشت. مادر به حدی پیر بود که نمی توانست برای قضای حاجت به دستشویی برود؛ لذا آقا هنگام قضای حاجت برای مادر لگنی قرار می داد. وقتی مادر چند ضربه به لگن می زد، یعنی وقت برداشتن لگن است.

روزی به در منزل آقا رفتم، آقا در را باز نکرد؛ خیلی طول کشید تا آقا بیاید. وقتی آقا در را باز کرد، دیدم لباسشان خیس است. از آقا سوال کردم چرا لباسشان خیس است؟

فرمود: موقعی که مادرم ضربه به لگن زده بود، من متوجه نشدم و کمی دیر رفتم، همین که نزد مادر رفتم، از عصبانیت لگدی به لگن زد و لباس من نجس شد.

گفتم: مادر تان چیزی نگفت.

آقا فرمود: چرا، وقتی مادرم دید که لباس مرا نجس کرده است گفت: ننه، حسین، نجست کردم، جواب دادم، مادر چیزی نگفتید؛ حالا هم چیزی نشده؛ این همه من شما را در کودکی نجس کردم، شما چیزی نگفتید؛ حالا هم چیزی نشده و عیبی ندارد^{۴۲}

رضایت امام زمان علیه السلام از ایشان بخاطر احسان به مادر

ایه الله بهاء الدینی روزی فرمود: امسال در موسم حج، در خیمه ای که امام زمان علیه السلام حضور داشت، عده ای در محضر مبارک آن حضرت (روحی فدا) نشسته بودند، ذکر خیر آقا فخر تهرانی شد. (امام زمان علیه السلام از ایشان اعلام رضایت کردند). پس از شنیدن این مطلب، حقیر خدمت آقا فخر تهرانی رسیدم و آنچه آیت الله بهاء الدینی فرموده بود، به ایشان عرض کردم. مرحوم آقا فخر تهرانی گریست و فرمود من هیچ لیاقتی در خود نمی بینم، لطفی که شده به خاطر خدمت به مادرم می باشد (مادر علویه پیر و سالمند خود راشیانه روز خدمت می کند)^{۴۳}

آداب در محضر پدر و مادر

پدر و مادر حق زیادی برگردن فرزندان دارند، لذا رعایت حقوق و احترام آنان، آثار معنوی بسیار ثمر بخش و حتی در امور دنیوی فرزندان تأثیر گذار می باشد. از طرف دیگر، عدم احترام به ایشان آثار زیانبار و جبران ناپذیری در دنیا و آخرت برایشان در پی خواهد داشت. به راهکارهایی در باب احترام پدر و مادر توجه فرمایید: 1- با آنها نیکو سخن بگویید 2- اگر آنها را ناراحت کرده اید، بکوشید تا خوشحالشان کنید. 3- در نیکی کردن به پدر و مادر، خوب و بد بودن آنها را ملاحظه نکنید، (حتی باید به والدین غیر مؤمن نیکی کرد) 4- اگر امر به حرامی کردند، اطاعت نکنید اما حق بدرفتاری با آنان را ندارید. 5- لازم است بعد از درگذشت آنها نیز به ایشان احساس کنید: الف- برایشان نماز بخوانید ب- برایشان استغفار کنید 6- پس از مرگ آنان، تعهدات و بدهیهایشان را ادا کنید 7- دوستان آنها را نیز اکرام کنید 8- پیش از آن که چیزی از شما بخواهند، حاجتشان را برآورید. 9- در حضورشان با احترام بنشینید 10- صدای خود را از صدای آنها بلندتر نکنید 11- در چشمانشان خیره نشوید 12- با دست و چشم به آنها اشاره نکنید 13- آنها را به اسم صدا نزنید 14- جلوتر از ایشان راه نروید (مگر آنکه ضرورتی داشته باشد) 15- قبل از ایشان ننشینید 16- اگر عصبانی شدند، نسبت به آنان خشوع کنید 17- در همه حال از آنها تشکر کنید 18- مراقب باشید، هیچ گاه به ایشان دشنام ندهید 19- بکوشید تا هرگز آنها را خشمگین نسازید 20- در حد ممکن، دربر آوردن نیازها و تأمین هزینه آنان بکوشید 21- هر قدر می توانید نسبت به ایشان نیکی کنید 22- هرگز در مقابل ایشان تکبر نکنید 23- در خواستههایشان را برآورده سازید (هر چند به آن نیاز نداشته باشند) 24- چنانچه در حق شما بدی کردند؛ در مقابل، برایشان استغفار و طلب خیر کنید. 25- در مجالس، بالاتر از ایشان ننشینید 26- اگر پیش آنان بمانید، در حد امکان از ایشان جدا نشوید 27- در احسان به والدین، جانب مادر را بیشتر مراعات کنید. 28- به وصیت هایشان عمل کنید 29- بدهی های آنان را ادا کنید (در صورت توانایی) 30- اگر بین امر و نهی والدین تعارضی بوده اگر ممکن است، رضایت هر دو

را جلب کنید و گرنه، جانب مادر را ترجیح دهید- 31- اگر در وقت نماز شما را به کاری امر کردند، نماز را به تأخیر انداخته و فرمان آنان را اطاعت کنید. 32- از آزار دیگران نسبت به والدین جلوگیری کنید 33- پیش از آنان شروع به خوردن غذا نکنید 34- در مجالس، روی خود را از آنها برنگردانید. 35- کاری نکنید که دیگران به پدر و مادر شما بد بگویند 36- در وقت ورودشان از جا برخیزید 37- هرگز برای آنان آرزوی مرگ نکنید 38- از آنان بخواهید تا در حق شما دعا کنند) دعای پدر مادر در مورد فرزندان مستجاب است انشاء الله) 39- غیبت آنان را مدارید و نگذارید دیگران از آنها غیبت کنند 40- صفات نیک ایشان را در حضور و غیابشان یادآور شوید 41- ابراز محبت خود را نسبت به آنها آشکار کنید. 42- هر چه می‌توانید در برابر شان تواضع کنید 43- از ایشان تقاضایی نکنید که موجب شرمندگیشان شود. 44- بدی هایشان را فراموش کنید و تکرار نکنید 45- نیکی به پدر و مادر را به بهانه این که آنان هنوز جوان هستند ترک نکنید 46- لزوم احترام ایشان را به اعضای دیگر خانواده گوشزد کنید 47- در حد امکان، زمینه تفریح، گردش و زیارت را⁴⁴ بر ایشان فراهم آورید. 48- نقاط ضعف آنان را برای دیگران بازگو نکنید!

بعد از رحلتشان همیشه بیاد آنها باشید و برایشان نماز و قرآن و خیرات انجام بدهید. 50- اگر حق 49- الناس یا حق الله به گردن دارند ادا نمایید.

محبت به مادر مسیحی باعث مسلمان شدن او شد

«زکریا که مسیحی بود، مسلمان و شیعه شد. امام صادق علیه السلام به او سفارش کرد که اگرچه پدر و مادرت مسیحی هستند ولی احترام به آنها را ترک نکن! وقتی زکریا بیشتر از

قبل به پدر و مادرش نیکی می کرد، مادرش از این برخورد او خوشحال شد و تمایل پیدا کرد که او هم مسلمان شود. او از پسرش خواست که شهادتین را به او یاد دهد تا او هم اسلام بیاورد. و این چنین بود که با برخورد اسلامی، مادر زکریا اسلام آورد. (الکافی 161/2)

شخصی در زمان حضرت علی (ع) با نفرین پدرش شل شد. حضرت وقتی مشکل او را دیدند به او دعای مشلول را یاد دادند که آنرا بخواند. او این دعا را خواند و پیامبر را در خواب دید که حضرت دستی برپاهای او کشید و او شفا یافت. «مفاتیح الجنان»
«امام سجاد علیه السلام دیدند که نوجوانی بنحوی ادبانه ای به پدرش تکیه کرده است. بعد از این امام هیچگاه با آن جوان صحبت نکردند تا جوان از دنیا رفت.»

از صاحب قصر سؤال کرد. گفتند: مال فلان نجّار شیرازی است. ناگاه صاعقه ای آمد و قصر را تبدیل به خاکستر کرد.

روز بعد ملا علی کازرونی سراغ نجّار رفت و گفت: دیشب چه کار کردی؟ گفت: هیچ! ملا او را قسم داد. نجّار گفت: شب قبل با مادرم دعوا کردم و کار به زدن و کتک کاری کشید. (داستانهای شگفت)

حضرت امام می فرماید:

"و به احمد، پسر، وصیت می کنم که با ارحام و اقربای خود خصوصاً خواهران و برادر و خواهرزادگان با مهر و محبت و صلح و صفا و ایثار و مراعات رفتار کند و به همه فرزندانم وصیت می کنم که باهم یکدل و یک جهت باشند."

ازدواج باعث عاق والدین شد!

اقایی می گفت برادری دارم تهران زندگی می کند. همینکه ازدواج کرد ارتباطش را با پدر و مادر و ما قطع کرد. مادرم در حال مردن بود و می گفت میشود حسین بیاید و یکبار دیگر او را ببینم؟ و با این حسرت از دنیا رفت و برادرم برای تشییع جنازه مادر هم نیامد! این فرزند ناخلف! در قیامت به جهنم برده میشود حتی اگر تمام عمر عبادت کرده باشد. چون عاق والدین امرزیده نمیشود.

چهار سال است مادرم را ندیده ام!

اقایی می گفت چهار سال است مادرم را ندیده ام؟ گفتم مادرت جای دوری است؟ گفت نه در همین شهر است. گفتم پس مانع چیست؟ گفت زنم نمی گذارد بروم مادرم را ببینم! زنم گفته اگر به دیدار مادرت بروی من طلاق می گیرم!

پسر مادر را بیرون کرد!

مادری می گفت بعد از فوت شوهرم، پسرم گفت خانه را به اسم من کن من هم این کار را کردم حالا پسرم مرا از خانه بیرون کرده است!

نتیجه نفرین پدر

پیرمردی می گفت پسر 27 ساله به صورتم سیلی زد من هم نفرینش کردم. بعد مدتی وقتی بیرون رفت بر نگشت و تا مدتها بی خبر بودیم بعد از سه ماه فهمیدیم تصادف کرده و از دنیا رفته و شهرداری بعنوان مجهول الهویه دفنش کرده اند!

ایه الله سید طیب جزایری فرمودند اکثر جوانهایی که ناکام از دنیا می روند بر اثر نفرین پدر و مادر در جوانی می میرند!

داستان دعای مشلول

درباره راز علت نامگذاری دعای مشلول، امام حسین علیه السلام می فرماید: در یک شب تاریک با پدر خود مشغول طواف خانه خدا بودیم و اطراف خانه خدا در خلوت و سکوت بود و همه زائرین به خواب رفته بودند که ناگهان

صدای سوزناک ناله ای به گوش ما رسید. یک نفر به سوی درگاه خدا رو آورده و با سوز و گداز جانسوزی اشک می ریزد

پدرم رو به من فرمودند: ای حسین! آیا صدای ناله های گناهکاری که به سمت درگاه خداوند پناه آورده است و با دلی شکسته اشک ندامت می ریزد را میشنوی؟ برو به سراغش و پیدایش کن و سپس با خود نزد من بیاور

دعای مشلول

امام حسین علیه السلام می فرماید: اطراف خانه خدا را در آن شب تیره و تاریک گشتم و آن شخص را در بین رکن و مقام در حالی که نماز میخواند یافتم

سلامی عرض کردم و گفتم: ای بنده نادم! پدرم امیرالمومنین تو را خواسته است. با عجله نمازش را به اتمام رساند. او را در نزد پدرم حاضر کردم

امیرالمومنین جوانی زیبا با جامه ای تمیز به تن دید و فرمود: تو کیستی ای جوان؟

جوان پاسخ داد: من یک عرب هستم

حضرت سوال کرد: به چه دلیل با آهی جانگداز و دردمند اشک میریختی؟

جوان پاسخ داد: یا امیرالمومنین! ای حضرت به علت نافرمانی از پدرم گرفتار نفرین او در زندگی ام شده ام زندگی
ام ویران شده است نفرین پدرم سلامتی ام را از من گرفته است

حضرت فرمود: داستان تو چیست؟

من جوانی بودم که همیشه بی بند و باری در زندگی ام نمایان بود و آلوده به گناه و معصیت بودم هیچ ترسی از -
خدا و حکمتش نداشتم. پدر پیر و مهربانی داشتم که همیشه با مهربانی مرا پند و اندرز می داد اما من هیچ زمان به
نصیحت هایش گوش فرا ندادم

هر زمان که اقدام به نصیحت من می کرد با حرفهای ناپسند آزرده خاطرش می کردم و بعضی اوقات او را کتک می
زدم. روزی از روزها در یک محلی مقداری پول بود که تصمیم گرفتم بروم و آن پول را از آنجا بردارم و خرج
خود کنم اما پدرم مانع این کار من شد اما من دستش را گرفتم و او را به شدت به زمین کوبیدم پدرم دستهای خود
را روی زانوهایش قرار داد تا برخیزد اما به قدری درد و کوفتگی داشت که نتوانست از جایش بلند شود

همه پول ها را برداشته و به کار خود ادامه دادم در همان حین صدای قسم خوردنش به گوشم رسید و به خدا سوگند
می خورد که به خانه خدا رفته و من را نفرین میکند

خودم شاهد بودم که چندین روز روزه گرفت و نمازهای فراوانی به جا آورد و پس از آن باروبندیل سفر را مهیا
کرد و به سمت خانه خدا به راه افتاد و خود را تا به اینجا رساند. پس از اینکه طواف کعبه را انجام داد دست خود را
بر پرده کعبه رساند و با یک دل شکسته و آهی سوزناک مرا ناله و نفرین کرد

به خداوندی خدا قسم! هنوز نفرینش تمام نشده بود که دچار بدبختی و درماندگی شدم و سلامتی ام از بین رفت. و در همان حال که جوان تعریف می کرد پیراهن خود را کنار کشید و به ما نشان داد که یک طرف بدنش فلج شده است.

راز دعای مشلول

وی به سخنان خود ادامه داد و گفت: بعد از این اتفاق از کارها و رفتارهای خود بشدت نادم هستم پیش پدرم برای عذرخواهی حاضر شدم اما او قبول نکرد و به سمت خانه خود حرکت کرد.

به مدت سه سال با همین وضعیت به زندگی خود ادامه دادند تا اینکه سال سوم موسم درخواست حج کردم تا به خانه خدا رفته و در محلی که مرا نفرین کرده است دعای خیر برایم بکند. پدرم لطف کرد و پذیرفت.

به سمت مکه به راه افتادیم تا اینکه در یک شب تاریک به بیابان سیاه رسیدیم به ناگاه از کنار جاده پرنده ای پرواز کرد و به خاطر صدای بال و پر او و رمیدن شتر، پدرم از روی شتر به زمین افتاد.

همین که پدرم روی سنگ ها افتاد در همان لحظه جان به جان آفرین تسلیم گفت پیکر او را در همانجا دفن کرده و آمدم. خودم به این موضوع واقف هستم که تمام درماندگی و بدبختی من به علت نارضایتی و نفرین پدرم است.

حضرت امیرالمومنین بعد از اینکه داستان دردناک و غم انگیز جوان را شنید فرمود: حالا دیگر یاری گر تو فرا رسیده است ست من آن دعای پرفضیلت ای را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من تعلیم داده است را به تو می آموزم

و بدان هر آنکه این دعا را که اسم اعظم الهی در آن جای دارد بخواند تمام دعا هایش از طرف خداوند به اجابت می رسد و فقر ، درد ، بیچارگی ، مرض و غم از زندگی او ریشه کن شده و معصیت هایش بخشیده میشود

.سپس حضرت فرمود: این دعا را در دهمین شب ذی حجه بخوان و سحرگاه به نزد من بازگرد تا تو را ملاقاتی کنم

امام حسین می فرماید: جوان نسخه خود را از پدرم گرفت و راهی شد. سپس در روز دهم ماه ذی حجه با خوشحالی هرچه تمام به نزد ما بازگشت و ما مشاهده کردیم سلامتی او به دست آمده است

جوان ادامه داد: قسم به خدا اسم اعظم الهی درون این دعا است. به خداوندی خدا سوگند حاجتم برآورده و دعاهایم مستجاب شدند

.حضرت علی علیه السلام از جوان درخواست کرد که برایشان توضیح دهد که چگونه شفا یافته است

جوان تعریف کرد: در شب دهم که جملگی در خواب بودند و سکوت و سیاهی شب همه جا را فرا گرفته بود آن دعا را در دست خود گرفته ام و به درگاه پروردگار ناله کردم و اشک ریختم. همین که چشم هایم برای بار دوم به خواب رفت آواز خوشی در گوشم پیچید ای جوان! کافی هست

تو خدا را به اسم اعظمش سوگند دادی و حاجت روا شدی. پس از چند لحظه چشمانم به خواب رفت و رسول خدا به خوابم آمدند و دست مبارکشان را بر اندامم کشیدند و فرمودند: تو به خاطر اسم اعظم الهی به سلامت زندگی کن (و بعد من از خواب بیدار شدم و خود را در کمال ناباوری سالم دیدم). (بحار الانوار ج 92 ص 282)

آیا فرزندی که از والدین خود محبت دریافت نکرده، می‌تواند در سالمندی به آن‌ها رسیدگی و محبت کند؟

خوب یا بد، تحقیقات نشان داده‌اند که شیوه رفتار با والدین در سن پیری و ارتباط فرزندان با آنها تا حد زیادی به شرایط خانوادگی سال‌های قبل و حتی تا دوران کودکی برمی‌گردد. در مواردی که فرزندان همیشه از محبت پدر و مادر برخوردار بوده‌اند و احساس خلا عاطفی نمی‌کنند، خود را مدیون آنها دانسته و با مهربانی و احساس قدرشناسی سعی می‌کنند تا هر کاری که از دست‌شان بر می‌آید، برای آنها انجام دهند.

اما در خانواده‌هایی که فرزندان همیشه از بدرفتاری‌های جسمی و روحی رنج برده‌اند و در جو خانه فقط تنبیه، سرزنش، ناراحتی و بی‌توجهی حاکم بوده است، وابستگی عاطفی چندان قوی با والدین ندارند و یا اینکه خیلی کم به آن‌ها ابراز محبت می‌کنند.

به عبارت بهتر، آن‌ها نمی‌توانند عشق و علاقه‌ای را که دریافت نکرده‌اند، تقدیم کنند و در واقع قادر به انجام آن نیستند، چون هیچ‌وقت، چیزی در این زمینه یاد نگرفته‌اند. این گروه از فرزندان، از طرف دیگر از نوعی فشار اجتماعی شدید نیز رنج می‌برند که باید والدین را دوست داشت و به کارهای آن‌ها رسیدگی کرد، صرف نظر از اینکه نوع رفتار آنها چگونه بوده است.

این فشار اجتماعی یک نوع احساس گناه را در آنها به وجود می‌آورد و این حس را منتقل می‌کند که: حالا که آنها پیر شده‌اند و گذشته‌ها گذشته، تو می‌توانی ناراحتی‌ها را فراموش کنی و آنها را ببخشی و از آنها مراقبت کنی.

ای کاش ما از جوانی بتوانیم با محبت به اطرافیان و خصوصا فرزندانمان و ایجاد حس احترام به بزرگترها، شرایط بهتری را برای سالخوردگی خود آماده کنیم.

...و سخن آخر اینکه

خیلی از ما هنوز جوان هستیم. دنبال رویاها و آرزوهایمان هستیم و دلیلی نداریم که یک لحظه خودمان را جای پدر بزرگ و مادر بزرگمان بگذاریم. بدو بدو تو کوچه و خیابان دنبال کارهایمان هستیم و زن سالمند کنار خیابون را نمی‌بینیم که چقدر صبر می‌کند و سرعت پاهایش را محاسبه می‌کند تا از عرض خیابان با ترس رد شود.

شاید هیچ وقت به همسایه طبقه پایین خانه‌مان فکر نکنیم. به آن خانمی که سال به سال در خانه‌اش را کسی نمی‌زند و ما هم یک شب نرفتیم در خانه‌اش را بزنیم و بگیم اومدیم بهش سر بزنیم. اصلا چرا راه دور بریم، چقدر به

پدر بزرگ و مادر بزرگ مان سر می زنیم، چند بار در سال بهشون زنگ می زنیم که بگیم دلمون براش تنگ شده و دوست شان داریم

کافیه سراغ پدر بزرگ و مادر بزرگ هایمان بریم، مهم نیست نسبت خونی با آنها داشته باشیم یا نه، آغوش سالمندان همیشه به روی ما بازه. به یکی از خانه سالمندان سر بزنید. چشم خیلی ها تو این خونه ها به در دوخته شده تا کسی با لبخند به سراغشون بره تا دل سیر در باره دردهایشان، تنهایی هایشان، جوانی پر ماجرا و تجربه شان با آنها حرف بزنند

یک بار سراغ سالمندانی که با شنا غریبه هستند برید، دست و صورت چروک شون را ببوسید. اگر الان فکر می کنید خیلی لحظه غم انگیزی منتظر شماست باید بگویم که اشتباه می کنید. مطمئن باشید شادی عمیقی پشت این کار هست. که همه زندگی شما را پر می کند

محبت یکی از مهم ترین نیازهای سالمندان

سالمندان با عمری تلاش و تجربه به مرحله ای رسیده اند که نیازمند توجه و محبت هستند

دوران سالمندی زمانی است که سالمندان بیش از پیش نیازمند توجه و محبت فرزندان و اطرافیان هستند و همه به خصوص فرزندان آنها باید به این عزیزان احترام گذاشته و آنها را مورد محبت خود قرار دهند.

درست همانطور که فرزندان به در سطوح مختلف سنی نیازهای روحی متفاوتی دارند و در برخورد با آنها باید از شیوه های رفتاری صحیح استفاده شود، بزرگسالان نیز نیازمند قدردانی و سپاسگزاری از زحمات گذشته خود از سوی فرزندان اطرافیان می باشند.

سالمندان امروز همان مادران و پدران دیروز هستند که با سختی فراوان اما با عشق فرزندان خود را نگهداری کرده و بزرگ کرده اند اکنون که به این مرحله از زندگی خود رسیده اند نیازمند محبت و احترام فرزندان هستند و حتی اگر از نظر مادی بی نیاز باشند، ولی نباید نیاز به محبت و توجه به ایشان را فراموش کرد.

سالمندی موهبتی الهی است

سالمندان سرمایه های ارزشمندی هستند و می توانند کوله بار تجربه ای که در طول سال های زندگی و کار خود به دست آورده اند را در اختیار جوانان و به ویژه فرزندان خود قرار دهند

توجه و محبت به سالمندان

به نیازهای سالمندان توجه کنید: به نیازهای سالمندان توجه کنید و در برطرف کردن این نیازها نهایت سعی خود -
را بکنید و که شما نیز روزی به این مرحله می رسید و نیازمند توجه و محبت دیگران می شوید

برای سالمند وقت بگذارید: سالمندان در شرایط روحی هستند که احساس تنهایی و ناامیدی می کنند. احساس -
ارزشمند بودن در آنها ایجاد کنید. حتما در فواصل زمانی کم به دیدار آنها بروید و برای این ملاقات خود را
مشتاق نشان دهید. اینطور نباشد که این حس در آنها به وجود بیاید که وقت گذراندن با آنها برایتان حوصله سر
بر و کلافه کننده است

با سالمندان به گفتگو بنشینید: با سالمندان صحبت کنید، از حال جسمی و روحی شان جويا شوید، از اینکه روز -
.... خود را چطور گذراندن و

محبت به سالمندان، توجه به سالمندان، احترام به سالمندان

با سالمندان وقت بگذرانید

- در مناسب‌ها و اعیاد به دیدارشان بروید: امروزه بسیاری از ماها اینقدری درگیر مشغله‌ها و گرفتاری‌هایمان هستی - که شاید نتوانیم زود به زود به سالمندان آشنا و فامیل و حتی پدر و مادرمان سر بزنییم اما حداقل مناسبت‌ها و اعیاد .مختلف فرصت خوبی برای دیدار و وقت گذراندن با آنهاست

- هرازگاهی آنها را به خانه خود دعوت کنید: همانطور که سر زدن و به دیدار سالمندان رفتن ارزش قائل شدن و - توجه شما نسبت به آنها را نشان می‌دهد، دعوت آنها به خانه‌تان هم حس ارزشمندی و مورد علاقه واقع شدن در .آنها به وجود می‌آورد

- در صورت تمایلشان با آنها همسفر شوید: زمانی که قصد سفر دارید از آنها پرسید که آیا دوست دارند در این سفر، همسفر شما باشند.

- به سالمندان هدیه بدهید: آنها هم با هدیه و گل قطعاً احساس خوبی پیدا می کنند. تولد آنها روز مادر، روز پدر، اعیاد مختلف و ... می توانند بهانه های خوبی برای گل و هدیه دادن به آنها باشد.

ضرورت توجه و محبت به سالمندان در اسلام

محبت به سالمندان و حفظ کرامت انسانی این عزیزان امری ضروری و از تاکیدات دین مبین اسلام است.

در کلام نورانی قرآن کریم و سخن بزرگان دینی بسیار بر توجه و محبت به سالمندان و دستگیری از آنان تاکید شده است و فرزندان و افراد خانواده، باید با توجه به سفارش قرآن کریم و پیشوایان دینی، سالمند را تکریم کرده و آنان را در کنار خود و در خانه و خانواده نگهداری کنند چرا که سالمندان خود برکت برای خانه و خانواده هستند.

احادیثی پیرامون ضرورت توجه، محبت و احترام به سالمندان

در مکتب اسلام، سالخوردگان و سالمندان از موقعیت و جایگاه ویژه ای برخوردارند چنانکه در روایات ما در مورد
:ارزش معنوی - اجتماعی و چگونگی رفتار با آنان آمده است

:رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می فرماید

وجود پیران سالخورده باعث برکت و افزایش رحمت و نعمتهای الهی است.»(نهج الفصاحه، ص222، کلمه ی «
1110)

إِنَّ مِنْ إِجْلَالِي تَوْقِيرَ الشَّيْخِ مِنْ أُمَّتِي؛ احترام به سالخورده امت من، احترام نهادن به من است.»(منتخب میزان «
(الحکمه

إِنَّ مِنْ تَعْظِيمِ جَلَالِ اللَّهِ عز و جل كَرَامَةَ ذِي الشَّيْبَةِ ، وَحَامِلِ الْقُرْآنِ ، وَالْإِمَامِ الْعَادِلِ ؛ احترام نهادن به ریش سفید «
(و قرآن دان و پیشوای دادگر ، بزرگداشت جلال و شکوه خداوند عز و جل است.)» (منتخب میزان الحکمه، ح 384)

من اجلال الله اجلال ذی شیه المسلم؛ بزرگداشت و گرامیداشت سالخورده مسلمان، بزرگداشت «
(خداست)» (کافی، ج 2، ص 165)

احترام آیت الله مرعشی نجفی به پدر

، آورده اند که ایه الله نجفی مرعشی گفته بود: آن گاه که نوجوان بودم و مادرم از من می خواست پدرم را از خواب بیدار کنم، صدا کردن پدر برایم دشوار بود. از این رو، چهره و گونه هایم را کف پاهای پدرم می مالیدم و با چنین لطافت فروتنانه ای پدرم را بیدار می ساختم. هنگامی که پدرم بیدار می شد و مرا در چنین موقعیت متواضعانه ای می نگرست، با چشم های سرشار از اشک، دست به سوی آسمان بر می افراشت و از خداوند متعالی برایم توفیق درخواست می کرد. آیت الله العظمی مرعشی نجفی بارها می فرمود: «موفقیت کنونی من و فراوانی توفیقاتم به برکت .» «دعای پدر و مادر است

مرحوم کافی می فرمود که هر موقع پدرم نزد من می اید جلو دیگران خم می شوم و دستهای او را می بوسم
مقام معظم رهبری هر موقع پدر خود را می دیدند بسوی ایشان با شتاب می رفتند و دستهای ایشان را می بوسیدند

راه_توبه

مردی خدمت حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شرفیاب شد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! من در زندگی، بسیار گناه کرده ام و اکنون پشیمانم و می خواهم توبه کنم، چه راهی دارم که خداوند، زود از گناهان من در گذرد؟

حضرت فرمود: از پدر و مادرت کدام یک زنده اند؟

مرد عرض کرد: فقط پدرم

حضرت فرمود: برو و به پدرت خدمت کن

وقتی که آن جوان حرکت کرد و رفت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اگر این مرد، مادر داشت و به مادرش خدمت می کرد، زودتر گناهان او مورد عفو قرار می گرفت و گذشته اش جبران می گردید. کشکول ممتاز، ص 186

در محضر پدر و مادرت باش

جوانی به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! خیلی مایلم در راه خدا بجنگم

حضرت فرمود: در راه خدا جهاد کن؛ اگر کشته شوی زنده و جاوید خواهی بود و از نعمت های بهشتی بهره مند می شوی و اگر بمیری، اجر تو با خداست. چنانچه زنده برگردی، گناهانت بخشیده شده و مانند روزی که از مادر متولد شدی، از گناه پاک می گردی

جوان عرض کرد: ای رسول خدا! پدر و مادرم پیر شده اند و می گویند: ما به تو انس گرفته ایم و راضی نیستند من به جبهه بروم

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: در محضر پدر و مادرت باش. سوگند به آفریدگارم! یک شبانه روز در خدمت پدر و مادر بودن، بهتر از یک سال جهاد در جبهه جنگ است. همان، ج 2، ص 19

حاج آقا مصطفی فرزند امام خیلی مؤدب بود و همیشه وقتی به منزل وارد می شد دست مادرش را می بوسید^{۴۵}

با این همه مهر و مهربانی

با این همه مهر و مهربانی

دل می دهدت که خشم رانی

وین جمله شیشه خانه ها را

درهم شکنی به لن ترانی

در زلزله است دار دنیا

کز خانه تو رخت می کشانی

نالان تو صد هزار رنجور

بی تو نریند هین تو دانی

دنیا چو شب و تو آفتابی

خلقان همه صورت و تو جانی

هر چند که غافلند از جان

در مکسبه و غم امانی

اما چون جان ز جا بجنبند

آغاز کنند نوحه خوانی

خورشید چو در کسوف آید

نی عیش بود نه شادمانی

تا هست از او به یاد نارند

ای وای چو او شود نهانی

ای رونق رزم و جان بازار

شیرینی خانه و دکانی

خاموش که گفت و گو حجابند

نگاه با محبت به والدین نیز علاوه بر آثار مثبت دنیوی، ثواب اخروی نیز دارد. حتی برای هربار نگاه با محبت به والدین اگرچه بارها تکرار شود ثواب یک حج مقبول نوشته می شود. کسیکه گناہانی مرتکب شود چنانچه پشیمان شده باشد، بهتر است برای مقبول شدن توبه خود، به والدین خود محبت نماید. همچنین نیکی به والدین باعث تقرب الی الله می گردد.

«مرحوم کافی می گفتند: هرگاه پدرم که یک نفر کاسب ساده ای است، به تهران می آید یا من به مشهد می روم، در جلوزن و بچه و برادر و خواهر خم می شوم و مکرر دست پدرم را می بوسم.»

امام صادق علیه السلام فرمودند: در کتاب علی علیه السلام یافتیم که گناہان کبیره پنج چیز است: برای خدای عزوجلّ شریک قرار دادن و نافرمانی پدر و مادر و ربا خواری، پس از آنکه بداند حرام است و فرار از جنگ و بازگشت به محیط کفر پس از مهاجرت به محیط اسلام.

امام صادق علیه السلام فرمودند: ملعون است کسی که والدینش را بزند و کسی که آزار به آنها رساند.

واجب بودن تأمین هزینه های زندگی پدر

اگر پدر و مادر به هر دلیل، ناتوان و تهی دست گردند، پرداخت هزینه زندگی آنان که در فقه اسلامی از آن به نفقه تعبیر می شود، بر فرزندان واجب است. نکته جالب توجه دیگر آنکه در روایات بسیاری تصریح شده است که وقتی پدر نیازمند شد، می تواند در دارایی های فرزند تصرف کند. حتی در برخی روایات آمده است پدر می تواند از مال فرزندش حج بگذارد. در فلسفه این حکم می توان گفت فرزند با همه هستی اش، وام دار وجود پدر است. این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که به فرزند فرمود: «انت و مالک لا یمیک؛ تو و دارایی ات از پدرت

وجود پدر ۴۰ برابر امن تر از خانه ایست که ۴۰ قفل داره، وجود مادر ۴۰ برابر راحت تر از هتلی ست که ۴۰ پرسنل داره

پدر و مادر یعنی امنیت و آرامش

قدرشونُ بدونین.

دو خاطره تلخ از خانه سالمندان!

خاطره اول:

در لاهیجان از خانه سالمندان بازدید می کردیم پیرزنی گفت فرزندانم همه در همین شهر هستند ولی حاضر نیستند پنج دقیقه بیایند پیش من باشند! من که از آنها پول نمی خواهم! فقط چند دقیقه پیش من بنشینند ولی نمی آیند...

خاطره دوم:

هیچکدام از فرزندانم حق ندارند در تشییع جنازه و مراسمات بعد از مرگ من حضور پیدا کنند!

در یکی از شهرهای کرمانشاه پدری تلاش کرد تا همه فرزندان دختر و پسرش دکتر شدند گویا شش هفت نفر فرزنداناش همه متخصص شدند ولی روزی آنها پدر را به خانه سالمندان بردند! پدر وقتی این را دید بزرگان ان شهر را خواست و وصیت کرد بعد از مردنم هیچکدام از فرزندانم حق ندارند در تشییع جنازه و مراسمات بعد از مرگ من حضور پیدا کنند!

الان فرزندانش در کرمانشاه همه متخصص و مشغول پارو کردن پول هستند ولی چون عاق پدر شدند از هنگامی که بمیرند عذاب آنها شروع میشود!

مسخ از انسانیت

وقتی می شنویم پسر نوزده ساله چوبه دار در خانه اش آماده کرده و در مقابل چشمان گریان مادر و خواهرش، پدر پیرش را به جرم حاضر نشدن به واگذاری ملکش به او، دار می زند! آیا این مسخ از انسانیت نیست؟

در فرهنگ غرب بی اعتنایی به سالمندان یک امر عادی و فراوان است و هیچ جایگاهی برای سالمندان در بین خانواده ها در نظر گرفته نشده است .

نماینده آیه الله بروجردی در آلمان گفته بود که برای عیادت مسلمانی به بیمارستان می رفتیم . در اتاق آن مریض یکی از پیرمردهای آلمانی بستری بود . روزی از ما پرسید که شما با این مسلمانی که مرتب به عیادت او می آید نسبتی دارید؟ گفتیم خیر بلکه او برادر مسلمان است . او گفت با اینکه زن و بچه من در همین شهر هستند ولی تاکنون به عیادت من نیامده اند !

شهید حمیدرضا غفوریان، فردی باهوش و مودب بود. برای افراد پیر و ناتوان احترام خاصی قائل بود و در حد توانش به آنان کمک می کرد و در احترام به والدینش اسوه بود، به گونه ای که مادرش نقل می کند: «اگر پایین تر از

او می‌نشستیم بلند می‌شد و می‌رفت جایی که پایین‌تر از ما باشد بنشیند، هر وقت که از من خداحافظی می‌کرد دست
۴۶. «به سینه عقب می‌رفت و بعد برمی‌گشت

بعضی فرزندان جواب پدر و مادر رو میدهند....

انسان مجاز نیست پدر خود را با نامش صدا بزند و یا در راه رفتن بر او پیشی بگیرد و یا هنگامی که او ایستاده است،
بنشیند و حتی در نگاه کردن هم باید حرمت او را نگاه دارد.

امام صادق علیه السلام سفارش کرده است: «حتی» هنگامی که پدر و مادر تان شما را می‌زنند، شما از درگاه خدا
برای آن دو طلب غفران و بخشش کنید. باز همان حضرت می‌فرماید: اگر پدر و مادر صدایشان را بلند کردند شما
صدایتان را آهسته کنید و با آرامش با آنان سخن بگویید. حتی نباید پدر و مادر را به نام کوچک صدا بزنند.
نگریستن از روی مهربانی و عطوفت به صورت والدین، عبادت است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هیچ گاه
چشمانت را از نظر کردن به والدین پر مکن، مگر با رحمت و مهربانی

نقل شده وزیری با پدرش خدمت حضرت امام رسید. وزیر جلوتر از پدرش حرکت کرد و وقتی محضر امام مشرف
شد به امام عرض کرد این پیرمرد پدرم می‌باشند. حضرت امام به وزیر گفتند چرا جلوتر از پدرت حرکت کردی؟^{۴۷}
دکتر فاطمه طباطبایی در مورد احترام کودکان به والدین در سیره حضرت امام خمینی چنین نقل می‌کند: یادم است
که پسر کوچکم وقتی با تندی جوابم را می‌داد امام جدا از رفتار او با من ناراحت شدند. بعداً او را جداگانه می
خواستند و می‌گفتند

۴۸. رفتار با مادرت خیلی بد بود. به من می‌گفتند: نباید رفتارش این گونه باشد

مهم‌ترین وظیفه فرزند در قبال پدر و مادر، حفظ حرمت و ادب آنهاست

^{۴۶} <http://www.iqna.ir/fa/news/3715325>

^{۴۷} حجت الاسلام جمی، پیام انقلاب، شماره ۶۹

^{۴۸} زن روز، ص ۱۱۷، شماره ۱۲۶۷.

امام باقر علیه السلام در این باره می فرماید: «خداوند، اجازه ترک رفتار نیکو با پدر و مادر را نداده است، خواه صالح باشند و یا ناصالح.

ولی بعضی فرزندان را می بینی که:

جلوتر از پدر و مادرش راه میره!

با چشم ادب نگر پدر را* از گفته او مپیچ سر را

با مادر خویش، مهربان باش* آماده خدمتش به جان باش^{۴۹}

اذیت رساندن وحتى نگاه با خشم به پدر و مادر نمودن باعث خشم خداوند می شود. در روایت است که اگر با عصبانیت به والدین نگاه کنید حتی اگر آنها به او ظلم کرده باشند، باعث عدم قبولی نماز می شود.

«ابامهزم گوید که: شبی از حضرت باقر (ع) خدا حافظی کردم و با مادرم به منزلمان می رفتیم. در راه با مادرم دعوا مان شد و من به او تندی کردم. وقتی فردا خدمت امام رفتم ناگاه فرمود: ای ابامهزم! دیشب بین تو و مادرت چه گذشت؟ آیا او تورا در شکمش حمل نمود و از سینه اش تورا شیر نداد و تورا در دامنش بزرگ ننمود؟ دیگر این عمل را تکرار نکن.» «بحار ج 74»

امام باقر علیه السلام از برخورد بد ابامهزم ناراحت شدند و به ابامهزم تذکر دادند.. ما هم اگر پدر و مادر را ناراحت کنیم امام زمان علیه السلام از ما ناراحت میشوند پس خیلی باید مواظب باشیم که مبادا آنها را از خود رنجیده خاطر کنیم..

پدر و مادر گنج هستند!

ارزش پدر و مادر از گنج هم بالاتر هست چون ما می توانیم با مهربانی با آنها بهشت را برای خود بخیریم پس گنج اصلی ان نیست که عده ای دنبالش در کوه و دشت ها هستند! بلکه گنج حقیقی نزد خودمان است. پدر و مادر ما گنج ما هستند.

باید در خدمت پدر و مادرمان باشیم

اگر پدر و مادر از فرزند کاری خواستند فرزند فوری انجام دهد و تنبلی نکند. خدای نکرده بخاطر تنبلی، نافرمانی کند و باعث رنجش آنان گردد

پدر به دختر: پاشو دخترم یه لیوان آب واسه بابا بیار

دختر: ول کن بابا دارم تلویزیون میبینم. حال ندارم

دختر کوچیکتر: بابا ولش کن این خیلی بی تربیته پاشو برو خودت بخور

برای منم بیار!!!

مرحوم کافی و پدر

مرحوم کافی می گفتند: هرگاه پدرم که یک نفر کاسب ساده ای است، به تهران می آید یا من به مشهد می روم، در جلو زن و بچه

و برادر و خواهر خم می شوم و مکرر دست پدرم را می بوسم.»

جوان زبانش لال شد!

«روزی پیامبر بر بالین جوانی که در حال احتضار بود، حاضر شد. وقتی شهادتین را به او تلقین نمود، جوان نتوانست زبانش را به شهادتین باز کند و گویا لال شده بود. حضرت، مادرش را خواستند. و از مادرش پرسیدند که آیا از پسرت راضی هستی؟ زن گفت: یا

رسول الله! چهار سال است که باو حرف نزده ام!

پیامبر از او خواستند که از فرزندش راضی شود. او هم راضی شد و جوان زبانش باز گردید و شهادتین را جاری کرد و از دنیا رفت»^{۵۰}

عاق والدین

«پیامبر (ص): بوی بهشت از مسیر پانصد سال راه بمشام می رسد ولی بمشام عاق والدین نمی رسد.»^{۵۱}

مقام معظم رهبری چگونه به پدرش احترام می کرد؟

نقل قول یکی از محافظین مقام معظم رهبری که گفت وقتی پدر ایشان به تهران می آمد و به ایه الله خامنه ای خبر می دادند پدر شما آمده ایه الله خامنه ای اگر در جلسه بودند جلسه را ترک می کردند و وقتی چشمشان به پدر می افتاد بطرف پدر می دویدند و وقتی به ایشان می رسیدند، دست ایشان را چند بار می بوسیدند. (تولد خورشید)

کتک خوردن پدر و مادر از فرزند؛ والد آزاری شکل جدید خشونت خانگی

دیدارنیوز- مرضیه حسینی: والد آزاری و سلطه فرزندان بر والدین در خانواده را می توان پدیده ای تقریباً جدید در میان خانواده های ایرانی دانست. پدیده ای که می توان آن را شکلی از خشونت خانگی تلقی کرد. والد آزاری و سایر اشکال سلطه فرزندان بر والدین، خود محصول فرزندسالاری است که حداقل یک دهه است گریبان گیر بسیاری از خانواده های ایرانی به ویژه خانواده های شهرنشین طبقه متوسط و بالا شده است. محبوه هوشیار روانشناس بالینی در حوزه کودک و نوجوان و مدیر و موسس کلینیک «مشکات» در گفتگوی با دیدار نیوز به پدیده فرزندسالاری و پیامدهای آن بر خانواده و جامعه پرداخته است.

فرزندآوری نیاز به مهارت دارد

محبوبه هوشیار در ابتدا به بحث فرزندآوری در میان خانواده‌های ایرانی اشاره کرد و گفت: «مشکل جدی که در این خصوص وجود دارد این است که خانواده‌ها آگاه نیستند که فرزندآوری صرفاً عملی بیولوژیک و طبیعی نیست، پدری و مادری نقش‌هایی است که ایفای آن به مهارت نیاز دارد؛ مهارت‌هایی که والدین قبل از اقدام به فرزندآوری می‌بایست کسب کرده باشند. این مساله از این حیث ضرورت دارد که جهان و به تبع آن زندگی مدام در حال تغییر و نو شدن است و این تغییرات چالش‌های جدید را پیش روی خانواده‌ها در ارتباط با فرزندان قرار می‌دهد. در این شرایط اگر والدین مهارت‌های لازم را کسب نکرده باشند، قادر نیستند مواجهه مناسبی با چالش‌های «جدید در حوزه تربیت فرزند داشته باشند».

کدام سبک تربیت فرزند مناسب‌تر است

هوشیار در ادامه به سبک‌های مختلف تربیت فرزند اشاره کرد و گفت: «معمولاً سه نوع سبک فرزندپروری تعریف می‌شود؛ سبک سخت‌گیرانه، سهل‌گیرانه و مقتدرانه. در سبک سخت‌گیرانه پدر و مادر نگاهی بسیار کمال‌گرایانه به امر تربیت دارند و هدفشان تربیت فرزندی است که در همه چیز بهترین است. در این الگوی تربیتی به این دلیل که والدین قوانین و محدودیت‌های شدیدی بر کودک اعمال می‌کنند، ناخواسته به دیکتاتورهای زورگو تبدیل می‌شوند. این شیوه تربیتی باعث می‌شود که کودک اعتماد به نفسش را از دست بدهد و به این دلیل که فرصت تجربه کردن را پیدا نمی‌کند، استعدادهایش شکوفا نمی‌شوند و مهارت و تجربه کافی برای زندگی در بزرگسالی را «از دست می‌دهد».

هوشیار ادامه داد: «سبک سهل‌گیرانه نقطه مقابل سبک قبلی است یعنی پدر و مادر بیش از حد نسبت به فرزندان آسان‌گیر می‌شوند، شعارشان هم این است که هرآنچه بچه اراده می‌کند باید داشته باشد و هر کاری مایل است باید انجام دهد، زیرا در غیر این صورت عقده‌ای و عصبی می‌شود. در این الگو هم بچه اعتماد به نفسش را از دست می‌دهد، خوداتکایی را نمی‌آموزد، بی‌مسئولیت و بی‌خیال بار می‌آید. سبک سوم و مقتدرانه، درواقع ترکیبی از دو سبک اول است یعنی پدر و مادر در عین اینکه نیازهای فرزند را در نظر می‌گیرند و به او محبت می‌کنند، اقتدار خود

به عنوان والد را نیز حفظ می کنند و مانع از خودسری و بی مسئولیت بار آمدن بچه می شوند. از میان این سه سبک،
«الگوی مقتدرانه موفق تر است

بستر ظهور فرزند سالاری در خانواده چیست؟

محبوبه هوشیار در ادامه در خصوص روند شکل گیری پدیده فرزند سالاری گفت: «عمر این پدیده چندان طولانی نیست، زیرا در دهه های پیشین سلطه پدر بر خانواده حاکم بود، اما به تدریج و متأثر از انگاره های دنیای جدید، تغییر در وضعیت خانواده به عنوان نهادی اجتماعی، تغییراتی اساسی در نقش ها و کارکردها در درون این نهاد ایجاد شد. به عنوان مثال تحصیل و اشتغال زنان، افزایش مشغولیات والدین در خارج از خانه، سیاست فرزند کمتر زندگی بهتر و همچنین دشواری تامین معیشت، خانواده را به سمت تک فرزندی و یا فرزندان کمتر سوق داد. این مساله در کنار عدم مهارت والدین در تربیت فرزند سبب شد که والدین اغلب از الگوی تربیت سهل گیرانه استفاده کنند و به تدریج فرزند یا فرزندان به روسای خانواده تبدیل شوند. در این راستا تصمیمات مهم به میل فرزندان ختم شد و در «بسیاری از خانواده ها کار به جایی رسید که والدین به خادم های فرزندان تبدیل شدند

هوشیار در ادامه بستر خانوادگی ظهور فرزند سالاری را توضیح داد و گفت: «تصور کنید خانواده ای را که یک فرزند دارد، تمام تمرکز و منابع خانواده به او اختصاص می یابد. در حالی که والدین مهارت تربیت فرزند را نیز نیاموخته اند؛ در نتیجه تصور می کنند که باید بیش از حد محبت کنند و به تمام خواسته های به جا و نابه جای بچه عمل کنند تا به زعم خودشان ناکامی هایی که خود تجربه کرده اند نصیب فرزندشان نشود. حالت دیگر وقتی است که مثلاً مادر شاغل است و وقت کمی برای رسیدگی به بچه دارد به همین دلیل مدام احساس عذاب وجدان دارد که برای فرزندش مادر خوبی نیست، متأثر از همین احساس مادر تصور می کند زمان هایی که در خانه است باید گوش «به فرمان بچه باشد و به هیچ کدام از خواسته های بچه نه نگوید

هوشیار توضیح می‌دهد: «به عنوان مثال نمونه‌هایی دارم که مادر کارمند است. خسته از سرکار به خانه برمی‌گردد و انرژی برای بچه‌ای که سرشار از نیاز است ندارد در نتیجه برای راحت کردن وجدان خودش بچه را عادت داده که هر روز با یک هدیه به خانه برود این کار مادر باعث شده که بچه محبت را با کادو تعریف و فهم کند، این بچه با همین ذهنیت بزرگ می‌شود و با همین باور خواسته‌هایش را بیان می‌کند در نتیجه فکر می‌کند اگر زمانی والدین خواسته‌های او را برآورده نکنند به این معنی است که دوستش ندارند و این تصور به رفتارهای پرخاشگرانه و «خودخواهانه منجر می‌شود»

نسلی خودخواه و بی مسئولیت

هوشیار در ادامه به ویژگی‌های بچه‌هایی که در خانواده‌های فرزندسالار رشد می‌کنند اشاره کرد و گفت: «تجربه چند ساله من نشان می‌دهد که پدیده فرزندسالاری با شدت و ضعف در میان بیش از ۶۰ درصد خانواده‌ها وجود دارد. افرادی که چنین تربیتی دارند اغلب بسیار خودخواه، زیاده‌خواه و مغرور هستند، انعطاف‌پذیری کمی دارند و اهل مدارا نیستند، قدرت همدلی‌شان بسیار پایین است و توان کمی برای درک هم‌نوعان و میل به کمک به آن‌ها دارند. این افراد همچنین چندان مسئولیت‌پذیر نیستند و تحمل کوچک‌ترین ناملاایمتی‌ها را ندارند. شکل‌گیری چنین شخصیتی عجیب نیست وقتی در طول دوران کودکی پدر و مادر اجازه تجربه کردن زندگی را به کودک نمی‌دهند، صفر تا صد کارهای او را از خانه گرفته تا مدرسه انجام می‌دهند، حتی کیف و کتابهایش را حمل می‌کنند؛ فردی که این گونه تربیت می‌شود، در کنار این که زندگی کردن را تجربه نمی‌کند، در آینده در ایجاد روابط اجتماعی و حتی زندگی مشترک با مشکلات بسیاری مواجه می‌شود، خوب تصور کنید که در آینده با نسلی مواجه هستیم که واجد چنین خصلت‌هایست! کما اینکه همین الان هم بچه‌های دهه ۷۰ و ۸۰ تا حد زیادی این ویژگی‌ها را دارند.»

من کیس‌های زیادی دارم از نوجوانانی که در کنار مسائل خاص دوران بلوغ، بسیار پرخاشگر و سلطه‌جو هستند، در رابطه به همسالان و روابط اجتماعی خود مهارت ندارند و همچنین در خانه با والدین خود دچار تنش‌های زیادی

هستند. در این مرحله، کار که به چنین وضعت دشواری رسید تازه والدین می‌خواهند فرزند را کنترل کنند یا راه و «رسم درست زندگی کردن را به او بیاموزند که بسیار دشوار است

فرزندانی که والدینشان را کتک می‌زنند

محبوبه هوشیار در توضیح والد آزاری به عنوان یکی از مهم‌ترین پیامدهای سلطه فرزندان در خانواده گفت: «روزانه با مادران و پدرانی که از دست فرزندان زیاده‌خواه و ناسازگار خود به تنگ آمده و متحمل انواع خشونت‌ها از طرف فرزندان می‌شوند برخورد می‌کنم. از خشونت‌های کلامی از قبیل تحقیر، توهین و بی‌احترامی گرفته تا حتی برخورد فیزیکی! نوجوانانی که والدینشان را کتک می‌زنند یا با تهدید به اشکال مختلف می‌ترسانند. شکل دیگری از والد آزاری به این شکل است که والدین خاصه مادر تمام نیازهای خود را فراموش کرده و به تمامی وقف فرزند شده است، اما به جای دریافت محبت متقابلی از جانب او، تحمل زندگی برایش دشوار شده است. شرایط کرونایی که در خانه ماندن و اجبار به هم‌نشینی والدین و فرزندان را ایجاد کرده، بر میزان این خشونت‌ها افزوده است. در این نزاع‌ها والدین به دلایلی، چون ترس از شنیدن شدن دعوا توسط همسایه‌ها کوتاه می‌آیند تا حدی که حتی اختیار «عوض کردن کانال تلویزیون را هم ندارند

فرزندانی که والدینشان را کتک می‌زنند، والد آزاری شکلی از خشونت خانگی

هوشیار افزود: «ظهور اشکال مختلف والد آزاری یک شبه نیست و ریشه در کودکی فرد دارد، کسی که در ایام کودکی با گریه و دعوا و شکستن وسایل خانه والدین را وادار به تمکین کرده، در دوران نوجوانی و جوانی با اعمال بدتری، چون کتک زدن والدین در پی دستیابی به خواسته‌های خود است. یا والدینی که از سر علاقه زیاد به فرزند نازپرورده خود القابی مانند ملکه من یا سلطان من می‌دهند، این بچه با این القاب و معنایی که به همراه دارند رشد می‌کند و تصور می‌کند واقعا سلطان و ملکه اند والدین خادم و زیر دست آن‌ها هستند. چنین بچه‌هایی بسیار محتمل است که در بزرگسالی و در زندگی اجتماعی دچار مشکل شوند، زیرا در بستر زندگی روزمره، همه مانند پدر و

مادرش دست به سینه در خدمت او نیستند این در حالی است که او بر اساس تربیت خود انتظار چنین برخوردی از طرف دیگران را دارد، وقتی که این پاسخ را دریافت نمی کند به پرخاشگری، خشونت، قهر و زورگویی به عنوان مثال در ارتباط با دوستانش متوسل می شود. زیرا می بیند که گروه دوستانش حاضر به پذیرش ریاست و خودمحموری «او نیستند. در نتیجه طرد و دچار سرخوردگی می شود

به خاطر فرزند همسران را فراموش نکنید

محبوبه هوشیار در ادامه بحث خود در خصوص پیامدهای فرزند سالاری بر خانواده ایرانی به این مساله اشاره کرد که بسیاری از اختلافات و سردی های عاطفی در میان زوجین در سال های پس از تولد فرزند رخ می دهد، زیرا والدین و به ویژه مادران تمام توان، وقت و عشق خود را به بچه می دهند، به خاطر او زندگی می کنند و تنها به خواسته ها و نیازهای فرزند اهمیت می دهند به گونه ای که روابط با همسر نیز تحت شعاع وجود بچه قرار می گیرد. بتدریج فرزند در محور تصمیم گیری ها قرار گرفته و از نوع غذای روز تا مقصد مسافرت برای سفر را او انتخاب می کند. در چنین وضعیتی یکی از زوجین و اغلب مرد، حس می کند که به حاشیه رفته و نیازهای او در در سایه نیازهای فرزند، نادیده گرفته می شود، بعضی از مردها برای جبران این خلا و به دنبال دریافت محبت و توجهی که در آغاز زندگی از همسر خود دریافت می کردند، وارد رابطه موازی با ازدواج می شوند.

اندازه محبت و توجه باید متناسب با نیاز کودک باشد

محبوبه هوشیار در پاسخ به این سوال که محبت والدین و برآوردن خواسته های فرزند به چه شکل باید اعمال شود که فرزند زیاده خواه و سلطه گر تربیت نشود، گفت: «مهم این است که ما نیاز کودک را با توجه به روند رشد او برآورده کنیم. زیرا بچه در هر مرحله از رشد ضمن اینکه رفتارهای متفاوتی بروز می دهد، نیازهای مختلفی نیز دارد. بدیهی است که نیازهای یک بچه دو ساله با شش ساله متفاوت است. فهم اینکه در هر مرحله از رشد نیاز بچه به محبت، توجه و برآوردن نیازهایش چگونه است نقش مهمی در روند تربیت دارد. به عنوان مثال یک بچه یک و نیم

ساله نوپا بسیار کنجکاو است و میل به تجربه کردن محیط دارد این بچه در این مرحله اگر با سخت گیری مادر در «منع تجربه کردن محیط مواجه شود، به کودکی عصبی و پرخاشگر تبدیل می شود

مهارت فرزندپروری را کجا بیاموزیم

محبوبه هوشیار در خصوص آموزش مهارت های فرزندپروری گفت: «در مراکز خانه های سلامت شهرداری کلاس های فرزندپروری برگزار می شود، کتاب های خوبی هم در این زمینه به صورت تالیف و ترجمه وجود دارد. امکان کمک گرفتن از روانشناسان هم وجود دارد. اخیرا هم کلینیک هایی تاسیس شده که مادر می تواند از زمان «بارداری خدمات آموزش فرزندپروری دریافت کند»^{۵۲}

پسر و دختر نوجوانم مرا می زنند!

سلام حاج آقا خسته نباشید حقیقتش من پسری ۱۰ ساله و دختری ۸ ساله دارم متاسفانه هر دو دست بزن دارن فقط هم برای من یعنی هم سن خودشان را کتک نمی زنن نمیدانم شاید بخاطر این بوده پدرشان من راجلوی چشمان هردوی آنها کتک زده از طرفی پدرشان خیلی بدهن بی مسئولیت و عصبی است من نمیخواهم بچهام اینطور شوند خیلی نگران مخصوصا اینکه پسر من چندین بار قصد جدایی داشتم اما باز ادامه دادم اصلا اهل صحبت خوب نیست همه اش حرفهایی رکیک ب زمین و زمان حالا ماندم چ کار کنم اگر شماراهی میدانید راهنمایی کنید ممنونم

و علیک السلام. خدا به شما صبر بدهد با این شوهر و این فرزندان! اولی شما این کارها را انجام دهید: اگر کودک به هر دلیلی پرخاشگری را انتخاب کند، والدین نباید با پرخاشگری به او پاسخ دهند اما باید محکم باشند. مثلا اگر کودک را بغل کرده اید و او شما را می زند، بدون آنکه هیچ بحثی با او بکنید باید خیلی سریع او را زمین بگذارید یا اگر در اتاقش هستید او اسباب بازی اش را به سمت شما پرت می کند، بدون اینکه گفتمان خاصی با او داشته باشید، از اتاق بیرون بروید.

دوم: درمورد شوهر جلسه خانوادگی با حضور فامیلهایی از شما و ایشان بدارید شاید اثر داشت.

سوم: کتابهایی که در مورد احترام به والدین است را تهیه و با تشویق فرزندان را وادار به مطالعه یا گوش دادن مطالبش توسط شما بنمایید

چرا این مومن چاقو بهمراه داشت؟

مدتی بود یکی از نمازگزاران مسجد نمی آمد. به دیدار او در مغازه اش رفتم. موقع دیدار متوجه شدم چاقوی بزرگی باخود دارد! علت را پرسیدم. گفت بخاطر پسر هست! پسر قلدری دارم می اید و بزور از من پول میخواهد.

حق زن می خواهم!

پدر و پسری به ما مراجعه کردند و پدر گفت از مال دنیا، فقط یک خانه کوچک دارم. پسر می گوید خانه را بفروش و به من حق زن! بده!

من به پسر گفتم ما چیزی بنام حق زن نداریم!

ولی پسر قبول نکرد و می گفت من حق زن می خواهم!

و مانند این نمونه، فراوان داریم که پسر باعث اذیت والدین می شوند در حالی که فرزند به هیچ وجه اجازه ندارد والدین خود را اذیت نماید. حتی اگر والدین، فرزند را اذیت کنند یا به او ظلم نمایند.

سفر غیر ضروری فرزند با مخالفت پدر یا مادر ممنوع بوده و سفر معصیت حساب می شود

.

همچنین باپدر و مادر بلند صحبت کردن بی ادبانه، جلوتر از آنان راه رفتن، به آنها اُف

بهشت می برد .⁽²⁾

گفتن، آنها را تحقیر کردن و . . در اسلام ممنوع است .

«روزی یکی از وزرا با پدرش خدمت امام خمینی رحمه الله رسید و خود جلوتر رفت و دست امام را بوسید سپس پدرش را معرفی کرد . امام امت به او فرمود: چرا جلوتر از پدرت راه رفتی؟»⁽¹⁾

شعر محبت و مهربانی از مولوی

از محبت تلخ ها شیرین شود

وز محبت مس ها زرین شود

از محبت دُردها صافی شود

وز محبت دَردها شافی شود

از محبت خارها گل می شود

وز محبت سرکه ها مل می شود

از محبت دار تختی می شود

وز محبت بار بختی می شود

از محبت سجن گلشن می شود

بی محبت روضه گلخن می شود

از محبت نار نوری می شود

وز محبت دیو حوری می شود

از محبت سنگ روغن می شود

بی محبت موم آهن می شود

از محبت حزن شادی می شود

وز محبت غول هادی می شود

از محبت نیش نوشی می شود

وز محبت شیر موشی می شود

از محبت سقم صحت می شود

وز محبت قهر رحمت می شود

از محبت مرده، زنده می شود

وز محبت شاه بنده می شود

این محبت هم نتیجه دانش است

کی گزافه بر چنین تختی نشست

مهربانی با همسر جزو اخلاق محمدی است

از موارد مهم مهربانی در خانواده، مهربانی زن و شوهر نسبت به هم بویژه مهربانی شوهر نسبت به همسر

خود می باشد. خداوند در سوره روم فرموده یکی از آیات الهی و معجزات خلقت این است که

خداوند از جنس شما همسر افريد تا در کنارش آرامش داشته باشید و بین شما محبت قرار داد.

اگر زن و شوهر بخواهند از زندگی لذت ببرند چاره ای نیست که باید همیشه باهم مهربان باشند. لذا

زن و شوهر هایی هستند که انچنان باهم مهربان بوده اند که حتی در سن پیری بهم عشق می ورزیدند

و وقتی یکی از دنیا رفته، دیگری هم به فاصله کمی حتی دیده شده یکساعت بعد، از دنیا رفته است.

و طاقت دوری از همسر مرحوم خود را نداشته است. خداوند امر و سفارش به این نوع محبت کرده و ان را تایید نموده و عشق مقدس همین عشق است عشق زن و شوهر بهم. که نمونه ان محبت بین علی و زهرا سلام الله علیهما است. که خداوند در قران در سوره الرحمان از آن اینگونه تعبیر فرموده است:

مرج البحرين يلتقيان... دو دریا بهم پیوستند... یخرج منهما لولو والمرجان... از این دو دریا

جواهراتی (حسن و حسین و زینب و ام کلثوم) بیرون آمد... عجب تعبیری خداوند مهربان از ازدواج علی و زهرا سلام الله علیهما فرمود.

اگرچه محبت در بین بسیاری از زن و شوهرها وجود دارد ولی متأسفانه تعداد زیادی هم خانواده هایی هستند که همیشه در ان جنگ و دعوا و ضرب و جرح و ناراحتی است و اکثراً زنها مورد ظلم شوهر قرار می گیرند و گاهی هم بر عکس شوهر مورد ظلم زنش قرار می گیرد...

امام صادق علیه السلام فرموده اند

«كان امير المؤمنين عليه السلام يحطب و يسقى و يكنس و كانت فاطمة تطحن و تعجن و تخبز»

امیرالمومنین علیه السلام در خانه به کارهای مشکل می پرداخت هیزم جمع آوری می کرد، آب به منزل می آورد و جارو و نظافت منزل را بعهده داشت و فاطمه زهرا سلام الله علیها گندم را با آسیاب دستی آرد می کرد و خمیر می کرد و نان می پخت

بحار ج 43 ص 151 / به نقل از رساله امام سجاد علیه السلام، شرح نراقی

مهربانی با مظلوم

سعد بن قیس همدانی گوید: در زمان خلافت امیر المؤمنین علیه السلام روزی او را در کنار دیواری دیدم. عرض کردم: ای امیر مومنان چرا در این هنگام (که هوا گرم و زمان استراحت است 9 بیرون آمدی؟

حضرت فرمود: بیرون نیامدم مگر اینکه مظلومی را یاری دهم یا به فریاد دادخواهی رسیدگی کنم در این هنگام بود که زنی به سوی او آمد که ترس و وحشت او را گرفته بود و نمی دانست به کجا مراجعه کند. نزد امام علیه السلام ایستاد و

گفت: ای امیر مؤمنان! همسرم به من ستم و تعدی کرده و قسم یاد کرده است که مرا کتک زند. شما با من بیا و ما را صلح ده.

حضرت سرش را پائین انداخت و پس از لحظه ای سر بلند کرد و فرمود: نه و الله می روم تا اینکه مظلوم حقش را با صراحت و قاطعیت بگیرد. منزلت کجاست؟
آن زن گفت: فلان جاست.

امام علیه السلام با او حرکت کرد تا به منزلش رسیدند. زن گفت: اینجا خانه ماست.
حضرت کنار درب منزل ایستاد و بر اهل خانه سلام کرد. در این هنگام جوانی که پیراهن بلند و رنگارنگ پوشیده بود از خانه بیرون آمد.

امام علیه السلام به او فرمود: از خدا بترس و تقوا پیشه کن، تو همسر خودت را ترسانده ای؟
جوان گفت: مسائل خانوادگی ما چه ربطی به شما دارد؟ به خدا سوگند او را بخاطر سخن تو به آتش می کشم.
امام علیه السلام همواره شمشیر خود را به همراه داشت. در این هنگام که جوان گستاخی کرد ضربه شمشیر حضرت را احساس کرد. آنگاه به او فرمود:

من به تو امر به معروف نهی از منکر می کنم و تو رد می کنی؟ همین آلا توبه کن و گرنه تو را خواهم کشت.
مردم به خدمت حضرت رسیدند و اطراف او جمع شدند.

جوان جسور که طرف خود را شناخته و وحشت زده شده بود عرض کرد: یا امیر المؤمنین! مرا ببخش خداوند تو را مورد بخشش خود قرار دهد. به خدا سوگند فرش زمین خواهم شد تا همسرم پا بر روی من گذارد.
در اینجا بود که امام علیه السلام به همسرش فرمود: به منزل وارد شود و شوهر داری کند و با خود این آیه را تلاوت می کرد:

لا خیر فی کثیر من نجوهم الا من امر بصدقه او معروف او اصلاح بین الناس.

خیر در سخنان آنان نیست مگر کسی که امر به صدقه یا کار خیری کند یا بین مردم را اصلاح نماید.

حمد خدائی را که بوسیله من بین زن و مردی را اصلاح کرد. (محنة البیضاء، ج 4، 364).

پیامبر اکرم (ص):

یا علی! هر که در خانه در خدمت خانواده خود باشد و آن را ننگ نداند خداوند نام او را جزو شهدا می نویسد و ثواب هزار شهید را در هر روز و شب برای او محاسبه می کند.

(مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۸)

□ امام علی (ع) فرمود:

روزی در حالی که فاطمه (س) نزدیک من نشسته بود و من عدس پاک می کردم، پیامبر (ص) وارد شدند و فرمودند: یا علی! عرض کردم لبیک یا رسول الله!

فرمود: آنچه می گویم بشنو زیرا من هیچ حرفی نمی زنم مگر اینکه به امر پرورگار است: مردی که به زن خود در خانه کمک کند، خدا ثواب یک سال عبادتی را که روزها روزه باشد و شب ها به قیام و نماز ایستاده باشد به او می دهد.

(مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۸)

مهربانی با همسر

آخرین وصیتهای رسول خدا سفارش به مهربانی با همسر بوده است

حفصه ظرف اش را شکست!

در روایت است که: روزی بدن مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله را تب گرفت و آن روز نوبت قرار داشتن آن حضرت نزد حفصه بود. عایشه قدحی از آش جو به کنیز کی داد و برای آن حضرت فرستاد. کنیز ک هنگامی که

قدح را به خانه حفصه آورد حفصه پرسید چیست؟ کنیزک گفت: آتش جوی است که عایشه برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاده است. حفصه به شدت برآشفته و گفت عایشه به حق من تجاوز کرده است مگر پختن آتش جو از من بر نمی آید؟ یا محبت من نسبت به پیامبر کمتر از اوست؟ سپس قدح را از کنیزک گرفته، بر زمین زد به طوری که قدح شکست و آتش بر زمین ریخت.

پیامبر صلی الله علیه و آله پاره ای از قدح را که اندکی از آتش جو در آن بود برداشت و تناول فرمود و به دنبال کنیزک آمد و گفت: ای کنیز! اگر عایشه پرسید پیامبر از این آتش خورد بگو آری و آنچه از حفصه دیدی و شنیدی به او مگو که سبب نزاع شود و کدورتی میان آن دو پدید آید که من دوست ندارم غبار ملالی به خاطر کسی بنشیند.

و بعد از این حادثه بود که آیه شریفه «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»^{۵۳} یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری».

نازل شد^{۵۴}.

در «صحیح هاشم بن عبد ربه» از امام صادق علیه السلام آمده است: به او عبدالله (امام صادق علیه السلام) گفتم: حق زن بر شوهرش چیست؟ فرمود: «سد جوع، پوشاندن عورت زن و این که در برابر زن چهره درهم نکند. پس هرگاه این کارها را انجام دهد، به خدا حق زن را ادا کرده است

گفتم: روغن چه؟ فرمود: [یک] روز در میان. گفتم: گوشت؟ فرمود: هر سه روز یک بار که در طول یک ماه، ده نوبت می شود نه بیشتر از آن و رنگ (موی) در هر شش ماه یک بار، لباس در سال چهار دست، دو دست لباس برای تابستان و دو دست برای زمستان. بایسته نیست که مرد خانه اش را در سه چیز فقیر نگاه دارد: روغن (برای مو و بدن)، سرکه و روغن خوراکی

مقدار خوراک زنان یک «مد» است و من سهم عیال خود را هر نفر یک مدّ قرار داده ام. پس باید برای هر یک از افراد عائله، اندازه معین خوراک (یک مدّ) داده شود و او می تواند آن را بخورد، ببخشد یا صدقه بدهد

(مرد باید به عائله اش از میوه فصل بخوراند.)^{۵۵}

با اینکه اسلام سفارش کرده با همسرانتان مهربان باشید ولی هستند مردانی که همسر خود را اذیت می کنند و...

^{۵۳} قلم (68): 4.

^{۵۴} منهج الصادقین: 371 / 9.

^{۵۵} نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تصحیح و تحقیق محمود قوچانی، ج 31، ص 331.

مردان یا زنانی هستند که بخاطر تربیت نادرست و یا بی ایمانی همسر خود را آزار می دهند مانند بعضی همسران رسول خدا که چقدر حضرت را اذیت کردند و یا همسر امام حسن مجتبی و همسر امام جواد که امامان ما را شهید کردند.

نامهربانی بعضی زنان!

بعضی زنها شوهران عالم خود را خیلی اذیت می کنند!

یکی از علما نقل می کرد که در اندرونی خانه «آیت الله سید احمد خوانساری» مشغول صحبت کردن بودیم که همسرشان وارد اتاق شد و بخاطر اینکه بلند صحبت کرده ایم، دو دستی چنان محکم بر سر آقا کوبید که عمامه شان افتاد. «آیت الله خوانساری» عمامه را برداشتند و مرتب کردند و چیزی نگفتند. خانم بیرون رفت و آقا بحث را ادامه دادند...

عالمی وقتی خانه می رفت همسرش کتکش می زد...

مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء از بزرگ ترین فقیهان عالم تشیع بوده است، در حدی که علمای بزرگ شیعه از قول او نقل کرده اند که فرموده بود: اگر تمام کتاب های فقهی شیعه را در رودخانه بریزند و به دریا برود و شیعه دیگر یک ورق فقه دستش نباشد، من از اول تا آخر فقه شیعه را در سینه ام دارم، همه را بیرون می دهم تا دوباره بنویسند. مرجع هم شده بود.

اهل علم و اصحاب سرّش فهمیدند که همسرش در خانه بد اخلاقی می کند ولی خیلی هم خبر از داستان نداشتند. اینقدر در مقام جست و جو برآمدند تا به این نتیجه رسیدند که این مرد بزرگ الهی، این فقیه عالیقدر گاهی که به داخل خانه می رود، همسرش حسابی او را کتک می زند.

یک روز چهار پنج نفر جمع شدند و خدمتش آمدند و گفتند: آقا ما داستانی شنیده ایم از خودتان باید بررسییم. آیا همسر شما گاهی شما را می زند؟! فرمود: بله، عرب است، قدرتمند هم هست، قوی البینه هم هست، گاهی که عصبانی می شود، حسابی مرا می زند. من هم زورم به او نمی رسد. گفتند: او را طلاق بدهید. گفت: نمی دهم. گفتند: اجازه بدهید ما زنانمان را بفرستیم ادبش کنند. گفت: این کار را هم اجازه نمی دهم. گفتند: چرا؟ گفت: این زن در این خانه برای من از اعظم نعمت های خداست چون وقتی بیرون می آیم و در صحن امیرالمومنین می ایستم و تمام صحن، پشت سر من نماز می خوانند، مردم در برابر من تعظیم می کنند. گاهی در برابر این مقاماتی که خدا به من

داده، یک ذره هوا مرا برمی دارد. همان وقت می آیم در خانه کتک می خورم، هوایم بیرون می رود! این چوب الهی است، این باید باشد!

کتک زدن شوهر!

یک نفر از روحانیونی که سید و مسن بود و برای تبلیغ در ماه مبارک رمضان به شهرستان می آمد گفته بود همسر مرا کتک می زند. گاهی از خانه بیرون می کندو...

همچنین سربازی به ما مراجعه کرد و گفت زنم مرا کتک می زند و..

جانبازی می گفت با خانمی ازدواج کردم ولی بعد یکسال مهریه را اجرا گذاشت و مقدار زیادی از اموال مرا باخود برد

بعضی مردها عصبی هستند و تند خو! و زنان و فرزندان آنان همیشه از این تندخوئی در عذابند! اگر اینها خود را اصلاح نکنند شب اول قبر نکیر و منکر خدمت آنها می رسند!

عاقبت بد اخلاقی با همسر

در روایت است که وقتی سعد بن معاذ شهید شد، پیامبر صلی الله علیه و آله تشییع جنازه با شکوهی برای او انجام داد حضرت در حالی که پاها را برهنه کرده بود و دنبال جنازه سعد حرکت کرده گاهی طرف راست و گاهی طرف چپ جنازه سعد را می گرفت چون نزدیک قبر شدند حضرت داخل قبر شده و با دست مبارکش او را داخل قبر گذاشته و قبر او را آماده و خشت بر آن گذاشت در این هنگام مادر سعد کنار قبر او آمد و گفت گوارا باشد بر تو بهشت ای سعد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: مادر سعد با چنین یقینی سخن مگو که الان قبر فشار سختی بر بدن سعد وارد نمود. پس مردم سؤال کردند چرا یا رسول الله با اینکه در تشییع جنازه سعد آن چنان اهمیت قائل شدی که نسبت به دیگری سابقه نداشت آنوقت می فرمایی که سعد دچار فشار قبر شد؟!

حضرت فرمود: آری سعد نسبت به خانواده اش بد اخلاق بود و این فشار قبر از آن بد اخلاقی بود.

حضرت امام و همسر داری

معمولاً علمای بزرگوار ما با همسرانشان خیلی خوب رفتار می کردند و می کنند که به نمونه هایی اشاره می شود:

همسر امام می گوید:

امام همیشه جای بهتر را به من تعارف می کردند

تا من نمی آمدم سر سفره، خوردن غذا را شروع نمی کردند. به بچه ها هم می گفتند، صبر کنید تا خانم بیاید

:یک روز من ایستاده بودم و دخترهایم نشسته بودند. ایشان (امام) با ناراحتی گفتند:

چرا شما نشسته اید از جایتان بلند شوید. مادر شما جلوی شما ایستاده

خانم فریده مصطفوی دختر حضرت امام می گوید: هیچ وقت ما ندیدیم ایشان به خانم بگویند فلان کار را برای من انجام بده یا حتی یک چای برای من بریزید. همیشه ما یا کارگر منزل را خطاب می کردند. اگر یک وقت هیچکس نبود، صدا می زدند

. خانم ! بگویید یک چای برای من بیاورند

اگر کسی در منزل نبود قهراً خانم این کار را خودشان می کردند ولی ایشان چنین دستوری نمی دادند. همیشه خیلی به خانم احترام می گذاشتند و مقید بودند اظهار محبت و علاقه را جلوی ما فرزندان علنی کنند. پا به پای آفتاب، ج 1، ص 97، (همسر حضرت امام)

نقل از دختر امام: در تمام مسائل شخصی و خانوادگی نظر خانم محترم بود و ایشان هیچ گونه دخالتی در امور داخلی منزل نداشتند

اگر بگویم که در طول شصت سال زندگی، زودتر از خانم دستشان توی سفره نرفت، دروغ نگفته ام. اگر بگویم کوچک ترین توقعی از ایشان نداشتند، دروغ نگفته ام. حتی می توانم بگویم در طول شصت سال زندگی هیچ وقت یک لیوان آب هم از خانم نخواستند

امام کاری را به خانم نمی دادند

خانم فاطمه طباطبایی، عروس حضرت امام نقل می کند: امام کاری را به خانم نمی دادند، خانم می گویند وقتی یک دکمه پیراهنشان می افتاد می گفتند: می شود این را بدهید بدوزند. نمی گفتند: خودت بدوز یا احیاناً اگر روز بعد دوخته نشده بود نمی گفتند: چرا ندوخته اید. می گفتند: کسی نبود. بیاید بدوزد. تا آخر عمرشان هیچ وقت به خانم نگفتند یک لیوان آب بده

کمک به همسر در کار منزل و بچه داری

عروس حضرت امام (ره) خانم فاطمه طباطبایی نقل می کند که: خانم می گفتند: چون بچه هایشان شب تا صبح گریه می کردند و ایشان مجبور بودند تا صبح بیدار بمانند، امام شب را تقسیم کرده بودند. یعنی مثلاً دو ساعت ایشان بچه را ساکت می کردند و خانم می خوابیدند و بعد دو ساعت خودشان می خوابیدند و خانم بچه را نگه می داشتند. البته روزها که مشغول درس و بحث بودند، فرصتی برای نگهداری بچه ها نداشتند

فرزندانشان تعریف می کنند که ایشان با آن ها بازی می کردند یعنی بعد از تمام شدن درس، ساعتی را به بازی با بچه ها می پرداختند و به این ترتیب به خانم در کار تربیت بچه ها کمک می کردند. امام به پسر و نوه هایشان القا می کردند که از زنانشان انتظار کاری نداشته باشند و اگر کار کردند، محبت کرده اند. البته به دخترها نیز توصیه می کردند که کار کنند

کمک در آشپزخانه

خانم دباغ نقل می کند: روزی بر حسب اتفاق تعداد میهمانان منزل امام زیاد شد، پس از صرف غذا ظرف ها را جمع کردم و به آشپزخانه بردم. با زهرا - دختر آقای اشراقی - آماده شدیم که ظرف ها را بشوئیم. اما دیدم که خود امام هم بلافاصله به آشپزخانه آمدند. از زهرا پرسیدم: "حاج آقا چرا به آشپزخانه آمده اند؟" و حق داشتم که تعجب کنم، زیرا وقت وضو نبود؛ اما امام آستین هایشان را بالا زدند و فرمودند: **چون ظرف های امروز زیاد است آمده ام کمکتان کنم**

بدنم شروع به لرزیدن کرد. خدایا چه می بینم! به زهرا گفتم تو را به خدا از امام خواهش کنید که ایشان تشریف ببرند. خود ما ظرف ها را می شوئیم. (همان، ص 173)

دختر حضرت امام خانم فریده مصطفوی نقل می کند: امام همیشه در کارهای منزل کمک می کردند. و به ما نیز می گفتند: **کمک از بهشت آمده است**

مثلا خودشان چای می ریختند. حتی وقتی لیوان آبی می خواستند، به کسی دستور نمی دادند، بلکه خودشان به آشپزخانه می رفتند و لیوان را آب می کردند

خودم باید کار کنم

در جمع نشسته بودیم، می دیدیم که آقا دارند به طرف آشپزخانه می روند. از ایشان سوال می کردیم، می گفتند

می روم آب بخورم

می گفتیم: "به ما بگویید تا برایتان آب بیاوریم." می گفتند: **مگر خودم نمی توانم این کار را انجام بدهم؟ بعد با خنده می گفتند: انسان باید خودکفا باشد.** (همان، ص 103)

همسر امام در پاسخ به این پرسش که امام چگونه همسری است و در طول سال های زندگی با شما چگونه رفتار کرده است، می گوید

رفتار ایشان با من، بسیار خوب بوده است. من از ایشان، خیلی راضی هستم. همیشه احترام مرا داشته اند. هیچ وقت با تندی صحبت نمی کنند. اگر لباس و حتی چای بخواهند، می گویند: ممکن است، بگویی به من فلان لباس را بدهند! حتی گاهی خودشان چای خودشان را می ریزند

امام، محیط زندگی را و احترام به همسر و فرزندان را، بخشی از سلامت و سعادت جامعه آینده می دانند.

نامه امام به همسرش

امام خمینی در سال 1312 عازم سفر حج شد و در بین راه نامه عاشقانه ای برای همسرش نوشته است که تصویر دیگری از بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران را مقابل چشم مخاطب قرار می دهد. متن کامل این نامه را در ادامه می خوانید:

زمان: فروردین 1312 / ذی القعدة 1351.

مکان: لبنان، بیروت.

مخاطب: ثقفی، خدیجه (1).

تصدقت شوم؛ الهی قربانت بروم، در این مدت که مبتلای به جدایی از آن نور چشم عزیز و قوت قلبم گردیدم متذکر شما هستم و صورت زیبایت در آئینه قلبم منقوش است. عزیزم امیدوارم خداوند شما را بسلامت و خوش در پناه خودش حفظ کند. [حال] من با هر شدتی باشد می گذرد ولی بحمدالله تا کنون هرچه پیش آمد خوش بوده و الآن در شهر زیبای بیروت هستم؛ (2) حقیقتاً جای شما خالی است فقط برای تماشای شهر و دریا خیلی منظره خوش دارد. صد حیف که محبوب عزیزم همراه نیست که این منظره عالی به دل بچسبد.

در هر حال امشب شب دوم است که منتظر کشتی هستیم، از قرار معلوم و معروف یک کشتی فردا حرکت می کند ولی ماها که قدری دیر رسیدیم، باید منتظر کشتی دیگر باشیم. عجالتاً تکلیف معلوم نیست امید است خداوند به عزت اجداد طاهرینم که همه حجاج را موفق کند به اتمام عمل، از این حیث قدری نگران هستیم ولی از حیث مزاج بحمدالله به سلامت، بلکه مزاجم بحمدالله مستقیم تر و بهتر است. خیلی سفر خوبی است جای شما خیلی خیلی خالیست. دلم برای پسرت (3) قدری تنگ شده است. امید است هر دو (4) به سلامت و سعادت در تحت مراقبت آن عزیز و محافظت خدای متعال باشند اگر به آقا (5) و خانمها (6) کاغذی نوشتید سلام مرا برسانید. من از قبل همه نایب الزیاره هستم.

به خانم شمس آفاق (7) سلام برسانید و به توسط ایشان به آقای دکتر (8) سلام برسانید. به خاور سلطان و ربابه سلطان سلام برسانید. صفحه مقابل را به آقای شیخ عبدالحسین بگویند برسانند.

ایام عمر و عزت مستدام. تصدقت، قربانت؛ روح الله.

عکس جوف در حال دلتنگی از حرکت نکردن. (9).

صحیفه امام، ج 1، ص: 2

- (1) - ملقب به قدس ایران، همسر امام خمینی.
- (2) - برای عزیمت با کشتی به عربستان برای انجام اعمال حج.
- (3) - آقای سید مصطفی خمینی که در آن زمان سه ساله بوده است.
- (4) - اشاره به آقا مصطفی و فرزند دیگرشان که در آن زمان هنوز به دنیا نیامده بود و چند روز پس از نگارش این نامه در زمانی که امام در سفر حج بودند، متولد گردید و او را «علی» نام گذاردند. وی در کودکی بر اثر بیماری درگذشت.
- (5) - آقای میرزا محمد ثقفی، پدر همسر امام خمینی.
- (6) - مادر و مادر بزرگ همسر امام خمینی که در آن زمان در قید حیات بوده اند.
- (7) - شمس آفاق ثقفی، خواهر همسر امام خمینی.
- (8) - آقای دکتر علوی.
- (9) - اشاره به نبودن کشتی جهت عزیمت به جدّه.

سرما نخورد

خداوند یک فرزند به ما داده بود. از حاج احمد آقا اجازه گرفتیم جهت خواندن اذان و اقامه در گوش او به خدمت امام برسیم. دی ماه سال 62، ساعت ده صبح وارد منزل حضرت امام شدیم و بچه را بغل امام گذاشتیم. آقا پتو را کنار زدند و گفتند که: توی این سرما، عجله داشتید مگر؟ بچه را آوردید سرما بخورد؟ گفتیم: آقا جان مسیر نزدیک است. فرمودند: خیلی خوب. سپس فرمودند: اسمش؟ گفتیم: آقا جان اسمش را حسین گذاشته ایم. نام حسین که آمد امام سرشان را کمی پایین گرفتند و دیدم اشک در چشمانشان پر شد. اذان و اقامه را خواندند و فرمودند: ببرید، اما مواظب باشید که سرما نخورد.^{۵۶}

چرا او را معالجه نمی کنند؟

پس از آنکه در اردیبهشت ماه سال 1359 سعادتی به ما روی کرد و حضرت امام پس از بیماری طولانی، به جماران آمدند و در منزل ما اقامت فرمودند، ما هم به منزلی در کنار خانه امام که اجاره کرده بودیم نقل مکان کردیم. فرزند کوچک من به نام فاطمه در آن موقع حدوداً سه سال داشت و مدت زیادی به بیماری چشم مبتلا بود.

یک روز فاطمه با بچه ها در بیت امام مشغول بازی بود، ناگهان شنید که بچه ها می گویند امام آمد و همه بچه ها به طرف امام رفتند که ایشان را ببینند. فاطمه که در اثر درد نمی توانست چشمهایش را باز کند، هرچه خواست به طرف امام برود و امام را ببیند، نتوانست. امام متوجه او شدند و نزدیک رفتند و او را مورد محبت خود قرار دادند و پرسیدند این بچه کیست؟ بعد از اینکه معرفی شد، امام فرمودند: چرا این بچه را معالجه نمی کنند؟ گفته شد که پزشکان بسیاری او را دیده اند و معاینه کرده اند، لکن فایده ای نداشته است. امام که نسبت به این بچه تحت تأثیر عواطف قرار گرفته بودند، فرمودند: این بچه را به خارج ببرند، شاید معالجه شود و هرچه خرج دارد من قبول می کنم. این گفته امام موجب شد که او را به خارج بردیم تا معالجه شود و به این ترتیب، دخترم سلامت از دست رفته خود را باز یافت⁵⁷

فرزند علامه طباطبائی «نجمه السادات طباطبائی» همسر شهید قدوسی می گوید: «همه خصوصیات اخلاقی پدرم، خود به خود در محیط خانوادگی ما نیز تأثیر داشت. ایشان اگر چه وقت زیادی نداشتند، ولی با این حال برنامه هایشان را طوری تنظیم می کردند که روزی یک ساعت، بعد از ظهرها، در کنار اعضای خانواده باشند. در این مواقع به قدری مهربان و صمیمی بودند که آدم باورش نمی شد ایشان فردی با آن همه کار و مشغله هستند. رفتارشان با مادرم بسیار احترام آمیز و دوستانه بود. همیشه طوری رفتار می کردند که گویی مشتاق دیدار مادرم هستند. ما هرگز بگو و مگو و اختلافی بین آن دو ندیدیم. به قدری نسبت به هم مهربان و فداکار و باگذشت بودند که ما گمان می کردیم اینها هرگز با هم اختلافی ندارند. آنها واقعاً مانند دو دوست با هم بودند. پدرم همیشه از گذشت و تحمل مادرم تمجید می کرد و می گفت که این زن، یازده سال و نیم در «نجف» تحمل هر سختی را کرده است، 8 بچه اش را پس از تولد از دست داده و دم نزنده و در همه این مدت من مشغول درس خواندن بودم و خوبیها را به مادرم نسبت می دادند. خودشان می گفتند که از اول ازدواج همیشه با هم یک رنگ و یک دل بودیم. و با بچه ها بسیار صمیمی بودند. گاهی ساعات بسیار از وقت گرانبهای خود را صرف شنیدن حرفهای ما یا آموختن نقاشی به ما و سرمشق دادن برای تکالیفمان می کردند

در خانه اصلاً مایل نبودند کارهای شخصیشان را کس دیگری انجام دهد و بر سر آوردن رختخواب همیشه مسابقه بود، پدرم سعی می کردند زودتر از همه این کار را انجام دهند و مادرم هم سعی می کرد پیش دستی کند. حتی این اواخر که بیمار بودند و من به خانه شان می رفتم با آن حالت بیمار برای ریختن چای از جای خود برمی خواستند و اگر من می گفتم: «چرا به من نگفتید که برایتان چای بیاورم؟» می گفتند: «نه، تو مهمانی، سید هم هستی و من نباید به تو دستور بدهم.» وقتی مادرم مریض می شد، اصلاً اجازه نمی داد از بستر بلند شود و کاری انجام دهد. مادر من حدود 17 سال پیش فوت کرده است، پیش از فوت حدود 27 روز در بستر بیماری بود و در این مدت پدرم از کنار بستر ایشان لحظه ای بلند نشدند. تمام کارهایشان را تعطیل کردند و به مراقبت از مادرم پرداختند. بسیار وفادار و عاطفی بودند، تا سه چهار سال پس از فوت مادرم، پدرم علامه طباطبایی هر روز سر قبر او می رفتند و بعد از آن هم که فرصت کمتری داشتند، به طور مرتب، دو روز در هفته، یعنی دوشنبه ها و پنج شنبه ها، بر سر مزار مادرم می رفتند و ممکن نبود این برنامه را ترک کنند. می گفتند: «بنده خدا بایستی حق شناس باشد. اگر آدم حق مردم را نتواند ادا کند حق خدا را هم نمی تواند ادا کند.»

همسر شهید مطهری: در مدت 26 سالی که با شهید مطهری زندگی کردم، همیشه با یک حالت تواضع و آرامش با من رفتار می کردند با صدای متین و چهره خندان، به طوری که من با ارادت و عشق خاصی کار می کردم و علاقه شدید ایشان به من و محبت هایی که می کردند، مرا در انجام کارهای منزل رغبت و شوق عجیبی می بخشید.

من بسیار کم سن و سال بودم که به منزل ایشان آمدم. ولی با همه آن صغر سن، هیچ وقت یادم نمی آید که از ایشان ناراحتی و رنجی دیدم باشم. بسیار مهربان و باگذشت بودند و به آسایش و راحتی من و بچه ها اهمیت می دادند آن قدر با من صمیمی و نزدیک بودند که رنج و ناراحتی مرا نمی توانستند تحمل کنند.

یادم هست یک بار برای دیدن دخترم به اصفهان رفته بودم که بعد از چند روز با یکی از دوستانم به تهران برگشتم. نزدیکی های سحر بود که به خانه رسیدم. وقتی وارد خانه شدم، دیدم همه بچه ها خواب اند ولی آقا بیدار است. چای حاضر کرده بودند، میوه و شیرینی چیده بودند و منتظر من بودند.

دوستم از دیدن این منظره بسیار تعجب کرد و گفت: [همه روحانیان این قدر خوب اند؟]

بعد از سلام و علیک، وقتی آقا دیدند بچه ها هنوز خواب اند، با تأثر به من گفتند:

می ترسم یک وقت من نباشم و شما از سفر بیایید و کسی نباشد که به استقبالتان بیاید .

یک وقت هم من و ایشان به سفر کربلا رفته بودیم . وقتی به خانه برگشتیم دو سه تا از بچه ها خواب بودند . ایشان ناراحت شدند و با بچه ها دعوا کردند که :

چرا وقتی مادرتان از سفر کربلا برگشته ، همه شما به استقبالش نیامدید ؟^{۵۸}

همسر شهید حاج محمد ابراهیم همت: زندگی ما طول چندانی نداشت اما عرض بی انتهایی داشت . ابراهیم بودنش خیلی کم بود؛ اما خیلی با کیفیت بود .

هیچ وقت نشد زنگ در خانه را بزند و در برایش باز شود. قبل از اینکه دستش به زنگ برسد، در را برایش باز می کردم. می خندید. خنده ای که همه مشکلات و غم و غصه اش پشتش بود؛ اما خودنمایی نمی کرد

تا بود نود و نه درصد کارهای خانه با او بود

آن قدر غرق محبت می کرد که یادم می رفت از مشکلات جبهه اش بپرسم. تا از راه می رسید حق نداشتم دست به سیاه و سفید بزنم. اگر می خواستم دست بزنم، گاهی تشرم می زد

خودش شیر بچه ها را آماده می کرد، جای شان را عوض می کرد. با من لباس ها را می شست و می برد پهن شان می کرد و خودش جمع شان می کرد. خودش سفره را پهن می کرد و خودش جمع می کرد

«می گفتم: «تو آنجا خیلی سختی می کشی، چرا باید به جای من هم سختی بکشی؟

«می گفت: «تو بیش از آنها به گردنم حق داری. من باید حق تو و این طفل های معصوم را ادا کنم

«می گفتم: «ناسلامتی من زن خانه تو هستم و باید وظیفه ام را عمل کنم

می گفت: «من زودتر از جنگ تمام می شوم ثیلا. ولی مطمئن باش اگر ماندنی بودم به تو نشان می دادم تمام این
»روزهایت را چطور بلد بودم جبران کنم^{۵۹}

اما نامهربانیها با همسر!

پادشاه زنانش را آتش زد!

شاه عباس دوم روزی در حرمخانه باده زیادی خورده و به سه نفر از بانوان دستور داد که آنها هم بنوشند. آنها پوزش خواستند و گفتند که به زودی به حج خواهند رفت. شاه سه بار دیگر پافشاری کرد و به آنها گفت که باده بنوشند: بانوان به همین سخن پوزش خواستند. شاه بی درنگ فرمان داد هر سه را بستند و آتش بسیاری افروخته آنها را در آتش سوختند.

شاه عباس دوم بار دیگری در پی زیاده روی در نوشیدن باده، به یکی از بانوان حرم گفت که او هم باده بنوشد و آن بانو از نوشیدن باده خودداری کرد. شاه خشمگین برخاست و به بزرگ خواجه سرايان گفت که او را نیز مانند آن سه بانوی دیگر در آتش انداخته بسوزانند. آغاباشی می خواست فرمان شاه را به انجام رساند اما در برابر گریه و زاری و درخواست های آن بانو، دلش به رحم آمد و پیش خود گفت که شاه این بانو را دوست دارد فردا که به هوش بیاید او را خواهد بخشید.

از این روی، آن بانو را نکشت. بامداد که شاه از خواب برخاست از آغاباشی پرسید که فرمان را انجام دادی؟ پاسخ شنید که فرمان شاهانه را به تعویق انداختم تا شاید پادشاه اندیشه خود را

کتاب به مجنون گفتم زنده بمان؛ کتاب همت. نوشته فرهاد^{۵۹}
خضری. نوبت چاپ: نوزدهم- ۱۳۹۲، صفحه ۵۲-۵۱

دگرگون سازد. شاه بی درنگ فرمان داد آغاباشی را در آتش انداخته سوزانیدند و آن بانو را بخشید.

عذاب شوهر بخاطر مسخره کردن همسر

شیخ رجبعلی گفت در عالم برزخ دیدم که مردی را عذاب می کردند چون دائم اسم همسرش سکینه را خانم سکو می گفت و زنش را ناراحت می نمود!⁶⁰

خوش زبانی زوجین عامل استحکام خانواده

زن و شوهر که باید سالیان سال باهم زندگی کنند باید نسبت به هم خوش زبان باشند. هیچوقت به هم نیش و کنایه نزنند. هم رو مسخره نکنند. عیب و ایراد از هم نگیرند. ولو ظاهری هم شده بهم اظهار محبت کنند. در این صورت زندگی شیرین خواهد بود.

اما اگر زن یا شوهر بد زبان باشند! زندگی تلخ خواهد بود

و اون آرامشی که خداوند در سوره روم فرمود که بر اثر ازدواج بدست می آید، با زن بدزبان یا شوهر بدزبان حاصل نمی شود

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود

أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ وَ لَمْ يَزَلْ يَوْصِيَنِي بِالنِّسَاءِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنْ لَا يَحِلُّ لَزَوْجِهَا أَنْ يَقُولَ لَهَا أَفٍّ يَا مُحَمَّدُ اتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ فَانْهَنِّ عَوَانَ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ^{٦١}

جبرئیل به من خبر داد و همواره مرا به رعایت زنان توصیه کرد تا آن جا که به نظم رسید برای شوهر روا نباشد که به زن خود اف بگوید. جبرئیل گفت: ای محمد! درباره ی زنان تقوای خدا را پیشه سازید؛ زیرا آنان نیمی از شما

هستند

با پنج (نوع) زن ازدواج نکن

در حدیث معتبر از رسول گرامی اسلام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که آن حضرت از زید بن ثابت پرسید: آیا ازدواج کرده و زن اختیار نموده ای؟ زید بن ثابت جواب داد: نه، هنوز یا رسول الله. حضرت فرمود: ای زید زن بگیر تا پاکدامن بمانی، ولی با پنج (نوع) زن ازدواج نکن!

زید گفت: آنها کدام زنان هستند یا رسول الله؟

فرمود: عبارتند از (شهبره)، (لهبره)، (نهره)، (هیدره)، و (لفوت)

زید عرض کرد: یا رسول الله، اینها که فرمودید، من نمی دانم یعنی چه؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: مگر شما عرب نیستید؟!؟

• (شهبره) به زنی می گویند که کبود رنگ و آبی چشم و بدزبان و بی حیا و هر چه به دهندش آید بگوید

• (لهبره) به زنی می گویند بلند قامت و لاغر اندام (کم عقل) باشد

• (نهره) به زنی می گویند که کوتاه قد و بد قیافه و زشت (سخن) باشد

• (هیدره) به زنی می گویند که پیر سالخورده و حيله گر و مکاره باشد

• (لفوت) به زنی می گویند که از قبل فرزند یا فرزندان داشته باشد

باز هم از نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که به زید بن ثابت فرمود: ای زید زن بگیر که ازدواج کردن و زن گرفتن مایه برکت و مزید عفت است، ولی از ازدواج با دوازده (نوع) زن پرهیز کن!

زید گفت: آنها را برای من معرفی کن یا رسول الله؟

:حضرت فرمود

۱. (هنفصه): زنی که سلیطه باشد

۲. (عنفصه): زنی که پر حرف و بدبو باشد

۳. (شهبره): زنی که کبود رنگ و آبی چشم و بدزبان باشد

۴. (سقلیه): زنی که از (عقب) از دبرش حیض ببیند

۵. (مذبوبه): زنی که کم عقل و یا دیوانه بوده باشد

۶. (مذمومه): زنی که ذم شده و نکوهیده باشد

۷. (حنانه): زنی که مرتب از شوهر سابقش یاد کند

۸. (منانه): زنی که با مال و ثروت خود بر شوهرش منت گذارد

۹. (رفقاء): زنی که بد سخن و فحاش و بدگو باشد

۱۰. (هیدره): زنی که پیر فرتوت و حيله گر باشد

۱۱. (ذوقفاء): زنی که به عمل جنسی و آمیزش بی رغبت باشد

۱۲. (لفوت): زنی که از شوهر قبلی خود فرزند داشته باشد

باز هم در حدیثی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است فرمود: آیا خبر ندهم شما را به بدترین زن‌ها، و آن زنی است که در نزد کسان خود خوار و ذلیل و نسبت به شوهر عزیز باشد و عقیم و کینه دار باشد و از کار زشت و قبیح کناره نجوید و در غیاب شوهرش زینت کند و در حضور شوهر زینتش را از او بپوشاند و حرف او را نشنود و فرمان او را اطاعت نکند و در خلوت از شوهرش تمکین ننماید عذر شوهرش را نپذیرفته و اگر خلافی از او صادر شد آن را نقل مجالس کند.

و همچنین آن حضرت فرموده

بدترین زنان شما زن نازا، کثیف، لجباز، و نافرمانی است که در چشم فامیلش حقیر و در نظر خود عزیز باشد و نسبت به شوهر خود سرکش و نافرمان و با دیگران رام و تسلیم و خوش صحبت باشد! ^{۶۲}

زنی که با شوهر خود پر خاشگیری می کند

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: هر زنی که با زبان خود با شوهرش پر خاشگیری نماید در روز قیامت او را با زبان آویزان نموده و دو دستش را با میخهایی از آتش میخکوب خواهند نمود! ^{۶۳}

زنی که با زبان خود. شوهرش را مورد آزار و اذیت قرار می دهد
پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: خدای متعال اعمال نیک زنی که با زبانش شوهر خود را مورد آزار و
اذیت قرار می دهد قبول نمی کند مگر آن هنگامی که رضایت شوهرش را جلب نماید.^{۶۴}

زنی که به شوهر خود سخنی ناروا بگوید
پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: زنی که به شوهر خود بگوید: اُف بر تو! مورد لعن و نفرین خدای متعال و
ملائکه و مردم قرار دارد^{۶۵}

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: زنی که با زبانش با شوهرش حاضر جوابی کند؛ او را با زبانش آویزان می
کنند و میخ هائی از آتش را به دستان او می کوبند!^{۶۶}

زنی که بر شوهرش مَنّت می گذارد

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: چنانچه زنی تمام طلاها و نقره های زمین را به عنوان جهاز به منزل
شوهرش ببرد، اما روزی از روزها این زن به شوهر خود سرکوفت زده و به او بگوید: تو دیگر کیستی؟! این مال،
مال من است، در این صورت، ثواب اعمال چنین زنی نابود می گردد حتّی اگر او از جمله ی بهترین عبادت کنند
گان باشد. مگر آنکه از کرده ی خود توبه نموده و از شوهرش عذرخواهی نماید.^{۶۷}

بر اثر بد اخلاقی و بد زبانی خدا جاننش را گرفت!

حسین ابن ابی العلاء می گوید
بودم که مردی آمد و از بد اخلاقی همسرش شکایت کرد نزد امام صادق علیه السلام

»امام فرمود: «همسرت را نزد من بیاور

مکارم الأخلاق ج 1 ص 463⁶⁴
عوالم علوم سنیة النساء (علیها السلام) و مستدرکاتها ج 1 ص 524⁶⁵
مستدرک الوسائل ج 14 ص 240⁶⁶
rasekhoon.net/article/show/740585/⁶⁷

«پس از آن که همسر آن مرد حاضر شد امام به او فرمود: «چرا با شوهرت رفتار مناسبی نداری؟»

آن زن به جای جواب، شوهرش را نفرین کرد و به او ناسزا گفت

«امام به او فرمود: «اگر به رفتار ناپسندت ادامه دهی، بیش از سه روز زنده نخواهی ماند»

«زن جواب داد: «هیچ باکی ندارم که دیگر هیچگاه شوهرم را نبینم»

«امام صادق علیه السلام به آن مرد فرمود: «دست همسرت را بگیر و برو که سه روز بیشتر با هم نیستید»

روز سوم که شد، مرد نزد امام صادق علیه السلام رفت

«امام از او پرسید: «همسرت چه کرد؟»

«او جواب داد: «به خدا سوگند، همین الان او را به خاک سپردم»

امام فرمود: «او زن تجاوزگر و حق ناشناسی بود. خداوند هم رشته عمر او را برید و همسرش را از دست او راحت کرد»^{۶۸}

عبادت زن نق زدن قبول نیست!

برخی از زنان بی بهانه و با بهانه و بدون رعایت شرایط، همواره در حال نق زدن به شوهرانشان هستند و فضایی مملو از کینه و بدزبانی را در خانه حاکم می کنند.

حضرت محمد صلوات الله علیه و آله در گفتاری نیکو بدزبانی همسران را به شدت نکوهش می فرمایند. ایشان می فرمایند: هر زنی که همسرش را با بد زبانی (فحاشی، نق زدن، دادزدن بر سر شوهر) برنجاند، خداوند هیچ مال و فدیة و کار نیکی را تا هنگامی که رضایت و خشنودی شوهرش را به دست نیاورد از او نمی پذیرد، گرچه روزها را به روزه و شب ها را به عبادت و شب زنده داری سپری کند؛ در راه خدا برده آزاد کند و اسب هایی از بهترین نژادها در راه خدا تقدیم کند. چنین زنی اولین کسی است که وارد جهنم می شود. مرد نیز اگر به همسرش ستم به ورزد چنین است»^{۶۹}

اگر ناسازگاری با شوهر و آزار دادن به او نبود هیچ زن نمازگزاری به آتش قیامت نمی سوخت

رسول اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در این زمینه سخنانی عجیبی فرمودند: ای زنان! در راه خدا صدقه دهید گرچه از زیور و زینت خود، گرچه یک دانه خرما، چه اینکه بیشتر شما هیزم جهنم هستید، لعنت می کنید، و نسبت به خدمات شوهر سپاسگزار نیستید. زنی عرضه داشت: مگر ما نیستیم که مادری می کنیم، کودک را ماه ها در شکم می پرورانیم، به او شیر می دهیم، مگر این دختران سرپرست خانه ها، و این خواهران دلسوز برادرها از جنس ما نیستند؟ فرمود: چرا، باردار هستید، فرزند می آورید، شیر می دهید، مهربان و با عاطفه اید، اگر ناسازگاری با شوهر و آزار دادن به او نبود هیچ زن نمازگزاری به آتش قیامت نمی سوخت.^{۷۰}

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حولا فرمود: به آن خدائی که مرا به صدق و راستی به مقام رسالت انتخاب کرده، هنگامی که مرد بر زن خشم بگیرد خداوند نیز بر او خشم گیرد. امام ششم فرمود: ملعون است زنی که همسرش را بیازارد و وی را غمگین و غصه دار کند، و خوشبخت است. خوشبخت زنی که احترام شوهر را نگه دارد و وی را نیازارد و در هر حال از وی اطاعت نماید^{۷۱}

بد اخلاقی و نامهربانی با همسر و فرزندان عواقب بسیار بدی بدنبال دارد!

شوهر نباید با خانمش تندی کند. نباید با او نامهربان باشد. نباید او را اذیت نماید والا خداوند بر او غضب می

کند حتی اگر مومن نماز شب خوان یا رزمنده دلاور باشد!

آیه الله حسن زاده آملی فرمود: من به آقای سید محمد حسن آقای الهی برادر بزرگتر مرحوم علامه طباطبائی که در عرفان و سیر و سلوک از شاگردان مرحوم سید علی قاضی بودم مکرر عرض می کردم: وقتی خدمت آقا (علامه قاضی) می رسید. از جانب من از ایشان خواهش کنید که مرا هم در تشرّف به خدمت حضرت بقیه الله (عج) شریک خود نمایند و برای من نیز اجازه ملاقات بگیرید (چون می دانستم این دو بزرگوار به این سعادت عظیم می (رسند).

<https://www.yasa.co/blog/husbands-rights-to-women/>⁷⁰

<https://www.yasa.co/blog/husbands-rights-to-women/>⁷¹

روزی در شهر آمل بعد از ظهر خواستم استراحتی داشته باشم، بچه ها داد و فریاد کردند و مانع استراحتم شدند. من عصبانی شده، با آنها تندی نمودم و پرخاش کردم ولی بعد، از آن حرکات خودم پشیمان شدم از این که بچه ها را ناراحت کردم وجدانم ناراحت بود، عصر رفتم بازار و مقدار شیرینی و میوه خریده به منزل آوردم که شاید بدینوسیله دل بچه ها را به دست آورم، با این حال وجدانم آرام نمی گرفت آشفته خاطر بودم

بالاخره تصمیم گرفتم سفری به شهر تبریز کرده با مرحوم سید محمد حسن الهی ملاقات کنم، رفتم تبریز، وقتی به خدمت ایشان رسیدم پیش از این که عَلت مسافرتم را بگویم، گفتم: عرض مرا به خدمت استاد (سید علی قاضی) رساندی؟

فرمود: من راجع به این موضوع نامه ای به شما نوشتم و چون آدرس شما را نداشتم به خدمت آقای اخوی (سید محمد حسین طباطبائی) فرستادم که به شما برساند، و در آن نامه یادآور شدم که وقتی پیام شما را به آقا عرض کردم: آقا تأملی کرده سپس با ناراحتی فرمودند

ایشان چگونه می خواهند این راه را طی نمایند با آن اخلاقی که نسبت به عائله و کودکان انجام و با آنها دعوا «
» کردند، با آن اخلاق تند چگونه می شود به این رتبه و مقام رسید

آری در این راه نا همواریها، دست اندازها، پیچ و خمها و خطرهای زیادی هست که سالک باید هوشیارانه مواظب و مراقب خود باشد و تمام اعضاء و جوارح خود را همیشه کنترل نماید.(داستانهایی از اخلاق اسلامی

(نویسنده : علی میرخلف زاده

چرا سردار شهید دچار عذاب قبر گردید؟

در روایت است که وقتی سردار اسلامی جناب سعد بن معاذ شهید شد، پیامبر صلی الله علیه و آله تشییع جنازه با شکوهی برای او انجام داد حضرت در حالی که پاها را برهنه کرده بود و دنبال جنازه سعد حرکت کرده گاهی طرف راست و گاهی طرف چپ جنازه سعد را می گرفت چون نزدیک قبر شدند حضرت داخل قبر شده و با دست مبارکش او را داخل قبر گذاشته و قبر او را آماده و خشت بر آن گذاشت در این هنگام مادر سعد کنار قبر او آمد و گفت گوارا باشد بر تو بهشت ای سعد . حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: مادر سعد با چنین یقینی سخن مگو که الان قبر فشار سختی بر بدن سعد وارد نمود . پس مردم سؤال کردند چرا یا رسول الله با اینکه در تشییع جنازه سعد آن چنان اهمیت قائل شدی که نسبت به دیگری سابقه نداشت آنوقت می فرمایی که سعد دچار فشار قبر شد؟!

حضرت فرمود: آری سعد نسبت به خانواده اش بد اخلاق بود و این فشار قبر از آن بد اخلاقی بود .

تلافی کردن ممنوع!

در میان ما انسانها رایج است که وقتی عمل بدِ یک فرد موجب نقص و ضررمان شود، با مجازاتِ وی می‌خواهیم قلب خود را التیام دهیم و در صورت توان ضرر خود را جبران نموده، یا به وسیله انتقام حدّ اقل عصبانیت خود را خالی کنیم ولی اسلام درباره مومنین می‌گوید که:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ (فتح ایه 29)

کسانی که اصحاب پیامبر هستند با کفار با سختی برخورد می‌کنند ولی باهم مهربان هستند.

مهربان بودن باهم مانع تلافی کردن کارهای بد می‌گردد. که سیره نبوی و اهل بیت علیهم السلام مهربانی بجای نامهربانی بوده است.

نباید بدی دیگران را تلافی نمود بلکه باید بدی دیگران را با محبت و مهربانی پاسخ داد تا کینه‌ها به صلح و صفا مبدل شود مخصوصاً در بین خانواده و اقوام و فامیل.

این مشکل زیاد وجود دارد که افرادی در خانواده و فامیل با ما سرد هستند و هرچقدر به آنها سر می‌زنیم آنها حاضر نمیشوند جبران کنند و آنها هم به خانه ما بیایند. درحالی که خداوند در قران دستور داده است که محبت را با محبت جبران کنید⁷²

شخصی می‌گفت چون در مراسم عروسی ما، مادرزن و عده‌ای از اقوام زنم نیامدند منم تصمیم به تلافی دارم. به ایشان عرض کردم سیره اهل بیت علیهم السلام این نیست. بلکه اگر آنها نیامدند شما برو و مرتب به آنها سر بزن. تا ناراحتی‌ها تبدیل به خوشی و خوبی و دوستی گردد.

شخص دیگری می‌گفت برادری دارم بارها به او سر زدم و خانه‌اش رفتم ولی او هیچوقت به من سر نمی‌زند و من تصمیم گرفتم دیگر خانه‌اش نروم!

⁷² إِذَا حُبِبْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها (نساء ایه 86) هر گاه شما را تحیت و سلامی گفتند شما نیز باید به تحیت و سلامی بهتر از آن یا مانند آن پاسخ دهید، که خدا به حساب هر چیزی کاملاً خواهد رسید.

گاهی ما برای کسی نامه می فرستیم یا امروزه پیامک می فرستیم ولی او بی اعتنایی می کند اینجا نفس ما می گوید تو هم بی اعتنایی کن ولی اسلام می گوید تلافی نکن و شما همچنان با او در ارتباط باش گویا اصلا بی اعتنایی نکرده است!

یا شخصی بوده که می توانسته وقتی ما دچار مشکل شدیم به ما کمک کند ولی این کار را نکرد مثلا ضامن لازم داشتیم حاضر نشد ضامن ما بشود ولی حالا خودش دچار مشکل شده و سرتغ ما آمده است نفس می گوید تلافی کن و کمکش نکن! ولی اسلام می گوید شما کمک کن گویا اصلا قبلا از طرف ایشان نامهربانی نبوده است! به او عرض کردم اگر هزار بار هم خانه اش رفتی و او نیامد باز شما برو که رضایت خداوند در این است. که فرمود (رحماء بینهم) باهم مهربان هستند.

اگر مردم به همین یک نکته عمل کنند از هزاران خسارتی که سالیانه به هم وارد می کنند جلوگیری می شود. گاهی تلافی کردن باعث خسارت مالی بزرگی میشود و گاه باعث قتل و جنایت می گردد و کمترین ضرر تلافی کردن این است که دشمنی و اختلاف را که از یک چیز کوچک شروع شد را بزرگ و بزرگتر می کند. به نمونه هایی اشاره می شود:

مهندس معمار در یکی از هولناک ترین جنایت های پایتخت، پدر، مادر، همسر و پسر 11 ساله اش را کشت و بعد هم به زندگی اش پایان داد.

به گزارش مشرق،

مهندس معمار در یکی از هولناک ترین جنایت های پایتخت، پدر، مادر، همسر و پسر 11 ساله اش را کشت و بعد هم به زندگی اش پایان داد. در جریان این قتل عام خانوادگی که صبح دوشنبه رخ داد، این جنایتکار ابتدا مادر و پدرش را که از شهرستان راهی تهران شده بودند به قربانگاه کشاند و بعد از کشتن آنها به خانه اش بازگشت و همسر و فرزندش را با چاقو از پای درآورد. بعد هم با یک ضربه چاقو به زندگی خود پایان داد...^{۷۳}

قتل چهار نفر بیگناه بخاطر 10 میلیون تومان توسط دایی!

روزنامه «شهروند» در ادامه نوشت: مهرستان آرام ترین شهر استان سیستان و بلوچستان است. شهری بدون حاشیه و جنجال تا جایی که فرماندار آنجا می گوید برای نخستین بار است که در طول مدت خدمتش چنین حادثه هولناکی رخ داده است. قتل زنی چهل و پنج ساله همراه پسر شانزده ساله و

دو دختر یازده و سیزده ساله آن هم توسط دایی مثل بمب در این شهرستان و مناطق اطراف صدا کرد و حالا همه مردم مهرستان از این حادثه دلخراش شو که شده‌اند. تقریباً همه مهرستانی‌ها درباره این جنایت صحبت می‌کنند، از اجساد که داخل چاه رها شدند تا علت و انگیزه این جنایت. که گفته می‌شود اختلاف مالی ۱۰ میلیون تومان بوده است.

پلیس وقتی وارد خانه شد، با راهنمایی اقوام این خانواده به محل اختفای اجساد رفت. ابراهیم، آتنا و فاطمه همراه «شه بی‌بی» کنار هم آرمیده بودند. شب بود و به زحمت و با کمک چراغ قوه انتهای این چاه ۲۰ متری دیده می‌شد، بالاخره آتش‌نشانی اجساد را از چاه بیرون کشید. محمد دهوری می‌گوید ظاهر اجساد نشان می‌داد حدود ۱۲ ساعت بیشتر از مرگ آنها نمی‌گذشت. با این حال مشخص شدن علت و زمان دقیق مرگ نیاز به بررسی‌های بیشتری داشت. با دستور قضائی هر چهار جسد به پزشکی قانونی منتقل شدند. با توجه به حساسیت موضوع تیم جنایی تحقیقاتش را از همان محل حادثه و اقوام این خانواده آغاز کرد. برادر بزرگ‌تر خانواده، مردی میانسال که خودش موضوع را به پلیس اطلاع داده بود، به‌عنوان نخستین مظنون از سوی پلیس مورد بازجویی قرار گرفت.

او در اظهاراتش به مأموران گفت: «برای دیدن خواهرم به خانه او آمدم، اما آنها خانه نبودند و همین باعث نگرانی من شد. بالاخره پس از چند ساعت جست‌وجو با کمک اقوام و همسایه‌ها، برادر کوچک‌ترم پیکر خواهرم را درون چاه پیدا کرد و بعد هم بلافاصله با پلیس تماس گرفتیم».

در صحبت‌های برادر بزرگ‌تر چیز خاصی نبود که پلیس را مشکوک کند، اما در مقابل برادر کوچک‌تر همان کسی که ظاهراً جسد خواهر و خواهرزاده‌هایش را پیدا کرده بود، از همان برخورد اول با مأموران نگرانی و اضطراب خاصی داشت. فرماندار مهرستان می‌گوید: «وقتی تیم بازجویی سراغ برادر کوچک‌تر رفت، نوع صحبت کردنش و تناقضات زیادی که در کلامش بود، شک مأموران را بیشتر کرد و همین مسأله باعث شد با هماهنگی مقام قضائی او به صورت موقت بازداشت شود».

این مرد بیست‌و‌هشت ساله وقتی پایش به مقر پلیس آگاهی رسید، خیلی زود به جرمش اعتراف کرد. او به مأموران گفت که خواهرش و فرزندانش را ابتدا با قرص برنج مسموم کرده و سپس وقتی از مرگ آنان مطمئن شده، اجساد را داخل چاه انداخته است تا با صحنه‌سازی بتواند مأموران را در بررسی این پرونده از واقعیت ماجرا منحرف کند.

فرماندار مهرستان که از نزدیک در جریان این پرونده بود، درباره اظهارات متهم پرونده گفت: «ظاهراً اختلاف مالی انگیزه این جنایت بوده، اما با توجه به قصاوئی که در این حادثه رخ داده، پلیس همچنان در حال بررسی سایر ابعاد احتمالی این پرونده است، ضمن آنکه متهم سابقه‌دار نیست و» اعتیاد هم ندارد.

به گفته دهوری اقرار متهم به این جنایت هولناک شوک بزرگی برای مردم این منطقه بود: «در این شهرستان برخلاف شهرستان‌های دیگر استان، آرامش خاصی حکمفرماست. چنین حوادثی در این منطقه اصلاً سابقه نداشته است».

اما اینکه چطور دایی جوان توانسته دست به چنین اقدام هولناکی بزند، پرسشی است که یکی از اقوام نزدیک این خانواده به آن پاسخ می‌دهد. به گفته محمود اختلاف مالی قاتل با خواهرش به چند سال قبل بازمی‌گردد: «اوایل سال ۹۵ برادر بزرگ‌تر قاتل در تصادفی کشته شد. بعد از چند ماه» بیمه دیه او را به بازماندگان پرداخت کرد و همین امر باعث شروع اختلافات شد.

پدر قاتل، دیه پسرش را بین همه بچه‌ها به تساوی تقسیم می‌کند اما به «شه بی‌بی» حدود ۱۰ میلیون تومان بیشتر می‌دهد، دلیل این مبلغ اضافه هم بچه‌های یتیم این زن بود. شه بی‌بی چند سال قبل همان موقع که آتنا کوچک‌ترین دخترش پنج ساله شد، شوهرش را از دست داد و از آن به بعد به تنهایی همه مسئولیت زندگی را به دوش کشید، به همین دلیل خانواده این زن همیشه سعی می‌کردند تا به نحوی از او و فرزندانش حمایت کنند.

اما این حمایت باعث ایجاد کینه عمیقی شد که دست آخر این حادثه هولناک را رقم زد. حالا آن‌طور که این فرد مطلع می‌گوید پدر «شه‌بی‌بی» از پسرش شکایت کرده است. او ولی دم مادر به قتل رسیده است و اگر قصاص بخواهد، باید پسرش را اعدام کنند. خانواده پدری ابراهیم و فاطمه و آتنا هم به دادسرا رفتند و علیه قاتل شکایت کردند. آنها اعلام کردند که به هیچ وجه اهل رضایت نیستند و فقط می‌خواهند قاتل فرزندانشان اعدام شود.^{۷۴}

مورد دیگر شخصی که کارگر رستوران را کشته بود گفت: در زمان مراجعه به رستوران محل جنایت، قصد پارک خودرو در مقابل در رستوران را داشتم که مقتول مانع از پارک ماشین در آنجا شد؛ در حالیکه از این کار مقتول بسیار عصبانی شده و به نوعی فکر می‌کردم که در مقابل او کم آورده‌ام، پس از صرف شام از رستوران خارج شده اما با وجود گذشت چندین ساعت از ماجرای پارک خودرو تصمیم گرفتم تا تلافی کار مقتول را که مرا ضایع کرده بود درآورم و به همین علت مجدداً به رستوران محل جنایت رفته و....^{۷۵}

حضرت علی علیه السلام در سفارش، برای کینه زدایی از دل‌ها می‌فرماید: «طَهَّرُوا قُلُوبَكُمْ مِنَ الْحَقْدِ فَإِنَّهُ دَاءٌ مَرَمِي؛ دل‌ها را از کینه پاک سازید، زیرا کینه تیزی دردی مهلک است!

آری بجای مهربان بودن، اگر انسان کینه‌ای باشد فاجعه‌ها بیار خواهد آورد!

فرماندار اهواز گفت: مردی در اهواز به دلیل اختلاف خانوادگی صبح امروز با استفاده از اسلحه هشت نفر از بستگان خود را به قتل

.رساند و سپس به زندگی خود نیز پایان داد

جمال عالمی نیسی روز دوشنبه در گفت و گو با ایرنا اظهار داشت: یک مرد ۵۰ ساله که سابقه اعتیاد به شیشه و سابقه کیفری داشته در ساعت ۶:۴۰ دقیقه صبح امروز در ابتدا چهار نفر از اعضای خانواده همسر اول خود را با اسلحه جنگی به قتل رساند

وی افزود: این شخص سپس به شهرستان کارون رفته و در آنجا نیز چهار نفر دیگر شامل پدر و مادر همسر دوم خود و نیز فرزندش و برادرزاده همسر دومش را با اسلحه به قتل رساند

.عالمی نیسی اضافه کرد: این فرد بعد از اقدام به قتل خودکشی کرد^{۷۶}

⁷⁴ <https://www.alef.ir/news/3990407125.html>

⁷⁵ <https://www.isna.ir/news/94040200710>

⁷⁶ <https://www.irna.ir/news/84284297>

یکی از فجیع ترین قتل های خانوادگی:

ساعت ۱۵ روز چهارشنبه ۲۷ مهرماه مردی میان سال به کلانتری نبرد رفت تا خودش را تسلیم مأموران پلیس کند. او که به همراه برادرش در کلانتری حاضر شده بود، رازی مخوف در سینه داشت. او وقتی مقابل افسر نگهبان نشست از قتلی سخن گفت که شب قبل انجام داده بود: هر چهار نفرشان را با چاقو کشتم. این گونه بود که مأموران وارد ساختمان ۲۰ واحدی خیابان ده حقی در نبرد جنوبی شدند و با راهنمایی مرد قوی هیکل به واحد آپارتمانی او راه یافتند

صحنه بسیار دلخراش بود. خون همه جا را فرا گرفته بود و اجساد مرد و زنی مسن در قسمت پذیرایی دیده می شد. شکی وجود نداشت که ساعت ها از مرگ این دو نفر می گذشت. مأموران سپس به یکی از اتاق های خواب رفتند؛ جایی که روی دو تخت روبه روی هم جنازه های دو دختر جوان رها شده بود. بغض سیروس ترکید؛ اول دختر بزرگم را کشتم. بعد دختر کوچک را و بعد سراغ پدرزنم رفتم و در آخر مادرزنم را به قتل رساندم. سیروس که به دلیل اختلاف با همسرش این جنایت را طرح ریزی کرد، درباره نحوه کشتن مقتولان می گوید: بعد از ظهر سه شنبه ۲۴ مهر تصمیم گرفتم این کار را انجام دهم. زنم قهر کرده و به خانه برادرش رفته بود. من و دو دخترم در خانه بودیم. به پدرزنم زنگ زد و از او خواستم به خانه ما بیاید. گفتم صبح روز بعد برای فروش یک ملک قصد دارم به شمال بروم و دخترها تنها هستند. او و مادرزنم به خانه ما آمدند. بعد من شیر و موز خریدم و شیرموز درست کردم البته داخل آن داروی خواب آور ریختم. چهار قربانی بعد از خوردن نوشیدنی به خواب عمیقی فرو رفتند. سیروس اضطراب شدیدی داشت. مرتب برای همسرش پیامک می فرستاد و از او می خواست به خانه برگردد. گاهی التماس می کرد و گاهی تهدید، اما زن جوابش را نمی داد. مرد میان سال بالاخره تصمیم قطعی را گرفت و آخرین پیامک را ارسال کرد: «اگر نیایی فردا قیافه ات دیدنی است». کمی منتظر ماند. باز هم جوابی دریافت نکرد. به اتاق خواب رفت: بالا سر دختر بزرگم نشستم. می خواستم او را با دست خفه کنم اما نتوانستم برای همین با چاقو گلویش را بریدم

آن طور که در گزارش پلیس آمده یک چاقوی ۴۰ سانتی متری است. سیروس به تخت روبه روی رفت. دختر ۱۷ ساله هم خواب قتاله آلت بود: گلوی او را هم بریدم. مرد میان سال سپس روی زمین نشست و شروع به گریه کرد: چند دقیقه بعد بلند شدم و به پذیرایی رفتم. اول گلوی پدرزنم را بریدم و بعد مادرزنم را کشتم. سیروس بعد از ارتکاب قتل ها احساس خستگی و گرسنگی می کند: به آشپزخانه رفتم و کمی میوه خوردم. گلویم خشک شده بود. شربت خوردم. بعد به خیابان رفتم و تا صبح قدم زدم. صبح برادرم زنگ زد و گفت برادرزنم از او خواسته تکلیف زنم را روشن کنم. آن موقع بود که گفتم چه کرده ام. برادرم پزشک است. او خیلی هوای من را دارد. پشت تلفن گفت باید خودم را معرفی کنم. بعد قرار گذاشتیم و با هم به کلانتری رفتیم

سیروس می گوید برای این جنایت برنامه قبلی نداشت بلکه همان روز تصمیم به قتل گرفت؛ از آن همه کشمکش خسته شده بودم. می خواستم همه را راحت کنم. برای همین همان روز نقشه این جنایت ها را کشیدم. خودم هم نمی دانم چه شد که این کارها را کردم. واقعاً چه شد که سیروس خشن ترین جنایت سال را انجام داد؟ آیا واقعاً او در رفتاری آنی دست به جنایت زد یا ریشه های این قتل در شخصیتش نهفته است؟ باجغلی، روان پزشک می گوید: معمولاً انتظار داریم کسی که مرتکب قتل شده فردی با شخصیت متفاوت و درواقع خشونت شدید حافظ ذاتی و رفتارهای ضداجتماعی باشد اما در واقعیت این طور نیست. مطالعات نشان داده اند بیشتر قتل ها اتفاقی است و مرتکب قتل قصد و برنامه ریزی درازمدت برای ارتکاب قتل نداشته است. داستان مشترک قتل ها به این شکل است که یک مشاجره ساده در شرایطی می تواند به بحران تبدیل شود و قتل اتفاق بیفتد و این مسئله قابل پیش بینی نیست. یعنی باید پذیرفت سیروس تحت شرایط خاص و بدون این که «لژوما» مشکل جدی روانی یا شخصیتی داشته باشد، دست به جنایت زده است

می‌گوید: عوامل خطری وجود دارد که اگر در فرد وجود داشته باشد باجغلی اما آیا هر کسی جای او بود همین رفتار را تکرار می‌کرد؟ احتمال خشونت شدید را بیشتر می‌کند. مثل خشونت‌های قبلی، اختلال شخصیت ضداجتماعی، اختلال‌های روان‌پزشکی به‌ویژه اختلالات روان‌پزشکی مزمن و مصرف مواد. مخصوصاً مواد محرک و آفتامین‌ها. این عوامل خطر می‌توانند احتمال خشونت‌ها را بیشتر کنند اما قابلیت پیش‌بینی‌پذیری «بالایی» ندارند.

قاتل که بود؟

سیروس از میان عوامل خطر لااقل سابقه مصرف مواد محرک و مخدر را ندارد. او هیچ‌گاه مصرف مشروبات الکلی و مخدرها را تجربه نکرده بلکه مردی ورزشکار است. سیروس ۲۵ سال در رشته بوکس فعالیت داشت و هرچند هرگز نتوانست در رده‌های بالا حضور پیدا کند، اما هیچ‌گاه ورزش را ترک نکرد و حتی چند سال قبل با شراکت برادرش یک باشگاه بدن‌سازی راه‌اندازی کرد و خودش نیز به‌عنوان مربی در آنجا حضور داشت. او در زندگی اجتماعی خود فردی موفق بود و از نظر مالی هم وضعیت خوبی داشت. علاوه بر باشگاه بدن‌سازی در زمینه خرید و فروش موتورسیکلت، خودرو و مسکن فعالیت داشت و شب حادثه نیز والدین همسرش را به بهانه فروش یکی از خانه‌هایی که در شمال داشت به قتلگاه کشانده بود. یکی از همسایه‌های سیروس می‌گوید: او مردی آرام و خوش‌اخلاق بود. همیشه می‌خندید. اصلاً قابل باور نبود که دست به چنین کاری بزند.^{۷۷}

قتل عام خانوادگی در دزفول فجیع‌ترین جنایتی بود که در تعطیلات نوروزی سال جاری به وقوع پیوست. در این جنایت ۹ نفر کشته و دو نفر زخمی شدند.

در این جنایت که روز ۱۰ فروردین رخ داد، مردی که با همسرش اختلاف داشت دست به جنایت زد...^{۷۸}

و دهها مورد دیگر.

اری ادمی که در نزد دیگران خوش اخلاق و ادم آرامی است اگر کینه ای باشد. اگر مهربانی خصلت او نباشد می‌تواند جنایت‌های بزرگی مرتکب شود و اینجاست که پی می‌بریم چرا اسلام اصرار دارد که همه ماها باهم مهربان باشیم. تا مبادا صدام وجودمان بخاطر نامهربانی زنده شود و جنایت‌ها بیار بیاورد!

باعث نامهربانی در خانواده ها نشویم!

^{۷۷} <https://www.isna.ir/news/98011604814>

^{۷۸} <https://www.magiran.com/article/3902177>

زندگی دیگران را نابود نکنیم □ □ □

جوانی از رفیقش پرسید: کجا کار می‌کنی؟ پیش فلانی، ماهانه چند می‌گیری؟ 5000. همه‌ش همین؟ 5000؟  چطوری زنده‌ای تو؟ صاحب کار قدر تو رو نمی‌دونه، خیلی کمه! یواش یواش از شغلش دلسرد شد و درخواست حقوق بیشتر کرد، صاحب کار هم قبول نکرد و اخراجش کرد، قبلاً شغل داشت، اما حالا بیکار است.

زنی بچه‌ای را به دنیا آورد، زن دیگری گفت: به مناسبت تولد بچه‌تون، شوهرت برات چی خرید؟ هیچی! مگه میشه؟! یعنی تو براش هیچ ارزشی نداری؟! بمب را انداخت و رفت، ظهر که شوهر به خانه آمد، دید که زنش عصبانی است و کار به دعوا کشید و تمام.

پدری در نهایت خوشبختی است، یکی می‌رسد و می‌گوید: پسرت چرا بهت سر نمی‌زند؟ یعنی آنقدر مشغوله که وقت نمیکنه؟! و با این حرف، صفای قلب پدر را تیره و تار می‌کند.

این است، سخن گفتن به زبان شیطان. در طول روز خیلی سؤال‌ها را ممکن است از همدیگر پرسیم؛

چرا نخریدی؟

چرا نداری؟

یه النگو نداری بندازی دست؟

چطور این زندگی را تحمل می‌کنی؟ یا فلانی را؟

چطور اجازه می‌دهی؟

ممکن است هدفمان صرفاً کسب اطلاع باشد، یا از روی کنجکاوی یا فضولی و... اما نمی‌دانیم چه آتشی به جان
! شنونده می‌اندازیم

شر نندازید تو زندگی مردم. واقعا خیلی چیزها به ما ربطی نداره! کور، وارد خانه‌ی مردم شویم و گراز آنجا بیرون □
بیاییم. مُفسد نباشیم